

تاریخچه زبان پارسی دری

”واقعیت ها“

پارسی دری > پارسی دری > پارسی دری

پوهاند دكتور محمد حسين يمین

بهار ۱۳۸۲ خورشیدی

تاریخچه زبان پارسی دری

«واقعیت ها»



پوهاند دكتور محمد حسين يمین

بهار ۱۳۸۲ خورشیدی

مشخصات کتاب

❖ نام کتاب: تاریخچه زبان پارسی دری «واقعیت ها»

❖ مؤلف: پوهاند دکتور محمد حسین یمین

❖ ناشر: انتشارات کتاب، کابل

❖ تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

❖ سال طبع: بهار ۱۳۸۲ خورشیدی

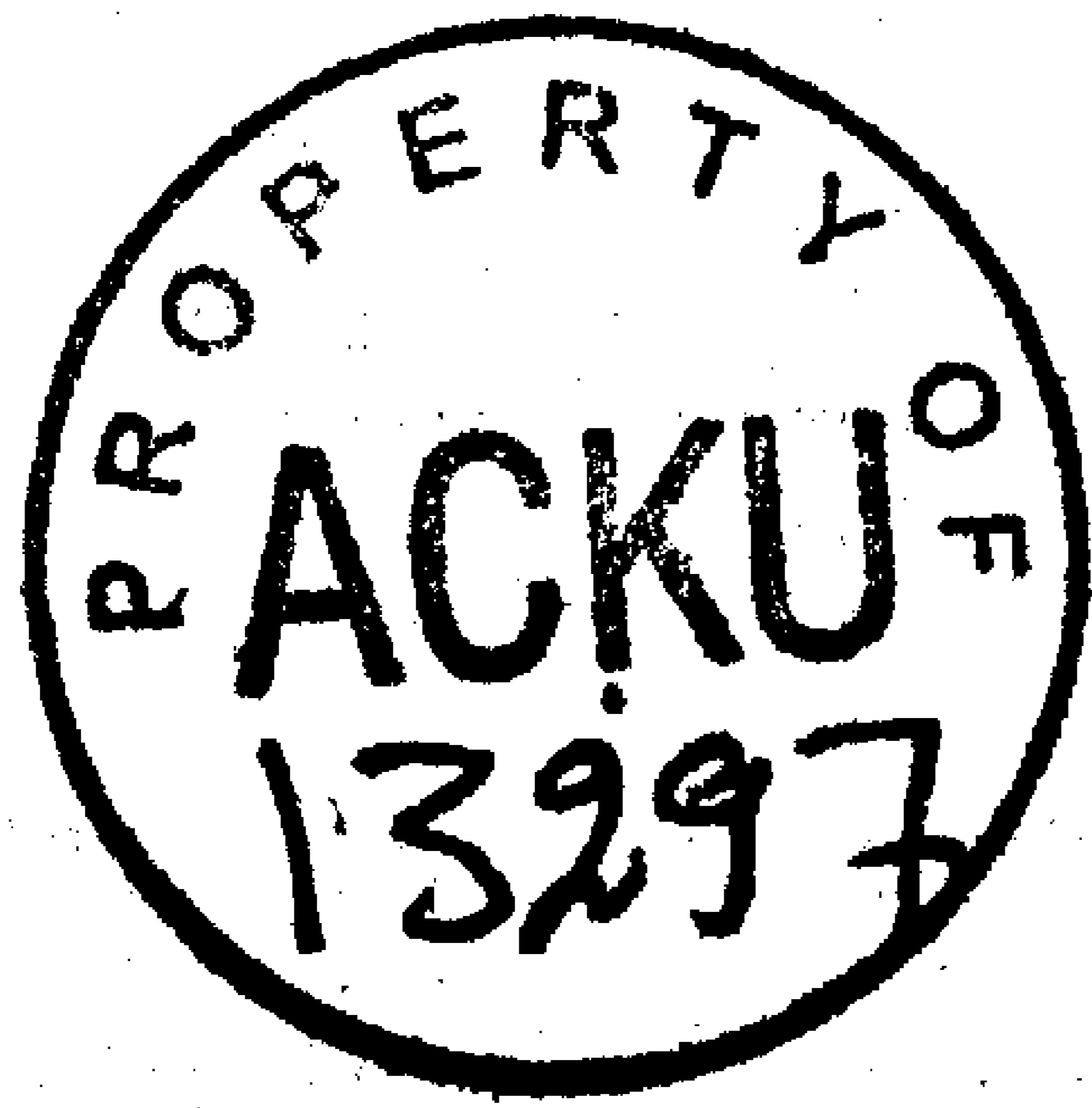
❖ اقتباس، نشر و طبع به ناشر محفوظ است



فهرست مضامین

شماره	موضوع	صفحه
	مقدمه	۱
	۱- دورهء باستانی زبانهای ایرانی	۸
	۱-۱: زبان اوستایی کهنترین زبان گروه شمالی ایرانی	۸
	۱-۱-۱: قدمت زبان اوستایی	۹
	۱-۱-۲: موقعیت جغرافیایی زبان اوستایی	۱۱
	۱-۲: زبان فرس باستان ، زبان گروه جنوبی ایرانی	۱۵
	۱-۲-۱: موقعیت زمانی زبان فرس باستان	۱۵
	۱-۲-۲: حوزهء پیدایش و گسترش زبان فرس باستان	۱۸
	۱-۳: مختصر مقایسهء زبان اوستایی با فرس باستان ، زبان	
	پارتی و پارسی دری	۲۲
	۱-۳-۱: واژه ها	۲۳
	۱-۳-۲: صامت مرکب	۲۵
	۱-۳-۳: مصوتهای مرکب	۲۶
	۱-۳-۴: ترکیبات نحوی (عبارتها)	۲۷
	۱-۳-۵: اجزای جمله	۲۸
	۲- دورهء میانهء زبانهای ایرانی	۲۹

شماره	موضوع	صفحه
۱-۲	زبان پارتي parth (پرتوي) يا پهلوي اشكاني	۳۱
۲-۲	زبان پارتي «پرتوي» دنبالهء زبان اوستايي	۳۲
۳-۲	زبان پارتي «پرتوي» دنبالهء زبان فرس باستان نيست	۳۶
۴-۲	تداول زبان پارتي در کنار زبان يوناني درباختر	۳۸
۵-۲	زبان پارتي (پرتوي) وانتشار آن در فارس	۴۰
۶-۲	زبان پهلوي ساساني دنبالهء همچو شاخهء زبان پارتي	۴۳
۷-۲	تفاوت زبان پهلوي ساساني با زبان پارتي وپارسي دري	۴۸
۳-	دورهء نوين زبانهاي ايراني	۵۶
۱-۳	زبان پارسي دري دنبالهء زبان پارتي (پهلوي اشكاني)	۵۸
۲-۳	زبان کوشاني (باخترى ، بلخى) ادامهء زبان پارتي ، مادر زبان دري	۶۰
۱-۲-۳	کتیبهء رباطك سمنگان	۶۲
۲-۲-۳	کتیبهء سرخ کوتل بغلان	۶۵
۳-۲-۳	کتیبهء هاي هفتالي (کابلشاهان) روزگان	۶۹
۳-۳	چگونگي پيدائش زبان پارسي دري	۷۳
۱-۳-۳	باختر افق سپيدهء دم زبان پارسي دري	۷۷
۲-۳-۳	باختر وخراسان خاستگاه زبان پارسي دري	۸۴
۳-۳-۳	فلسفهء نامگذاري زبان پارسي دري	۱۰۷
۴-۳-۳	حوزهء هاي گسترش زبان پارسي دري	۱۱۹
۱-۴-۳-۳	گسترهء زبان وادب پارسي دري درحوزهء شرقى باختر	۱۲۰
۲-۴-۳-۳	گسترهء زبان وادب پارسي دري درحوزهء هاى شمال غرب باختر	۱۳۲
۴-۳	ايران امروز و پاسداري از زبان پارسي دري	۱۴۰
	فهرست مراجع	۱۴۵



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

همان گونه که آریانای کهن یا خراسان دوره اسلامی و یا افغانستان امروز مهد پیدایش و باش مدینتها در منطقه بوده در بستر این مدینتها زبان و ادبیات ایریانی که وسیله انتقال نگهداشت و گسترش تمدنها میباشد نیز نخستین بار در همین سر زمین هستی یافته و به نواحی ما وراالنهر، فارس و عراق عجم پخش و نشر شده است .

در مورد زبانهای ایریانی و تاریخ زبان پارسی دری چندین اثر توسط محققان ایرانی ، هندی ، تاجکستانی و مستشرقان نگاشته شده است در این آثار حقایق تا اندازه یی از نظر انداخته شده بعضاً به جای اصل به فروعات توجه وارزش قایل شده یعنی فرع جای اصل را گرفته است چنانچه زبان اوستایی که منشا و ریشه زبانهای ایریانی بدان تعلق میگردد يك سو گذاشته شده و در مرتبه دوم قرار گرفته است ، در عوض زبانهای ایریانی را بدون در نظر داشت واقعیت به فرس باستان ارتباط داده اند و در زبانهای دوره میانه اهمیت بیشتر به پهلوی ساسانی (فارسی میانه ؟) داده شده این زبان را با چشم پوشی از واقعیت ها

واسطه تحول زبانهای باستانی به زبانهای نوین آرینی پنداشته اند ، روی همین تلاش اشتباه آمیز ، برخی از مستشرقان هم این راه را پیموده اند . حالانکه حقایق چیز دیگری است بدین معنا که زبان اوستایی به هزاره یکم قبل از میلاد تعلق دارد و از سده نهم قبل از میلاد پایین تر نمی آید و اما زبان فرس باستان بعد از آن و به سده های هشتم و هفتم قبل از میلاد مربوط میشود ، زبان اوستایی با سانسکریت ارتباط نزدیک صرفی ، نحوی و واژه گانی دارد و هر دو قبل از فرس باستان وجود داشته اند ؛ هخامنشی ها اصلاً آریایی بوده و از ساحه زبان اوستایی که قبلاً وجود داشته یعنی از نواحی باختر به سوی غرب و جنوب فارس (عراق عجم) مهاجرت کرده و زبان ایریانی را از سرزمین آریانا به انجا برده اند .

از جانب دیگر با وجود تشکیل امپراتوری بزرگ توسط هخامنشی ها واقعاً زبان فرس باستان نتوانسته است زبان رسمی واداری هخامنشی ها قرار گیرد بلکه در سراسر قلمرو هخامنشی ، زبان آرامی از شاخه سامی ، زبان رسمی و اداری آنان بوده است . . . از همین جاست که به جز کتیبه هایی چند ، اثری مدون و مستقل از زبان فرس باستان به جا مانده است و به دست نیست .

بعداً هم با تسلط یونانیان بر فارس و آریانا زبان رسمی واداری آنان زبان یونانی بوده است که باز هم فرس باستان در فارس مجال کار بردی پیدا نکرد .

به شهادت تاریخ پس از آنکه پارتیهای بلخی (اشکانیان) دولت مقتدر یونانی را در باختر بر انداختند ، خود امپراتوری بزرگی از آریانا تا آسیای صغیر در غرب تشکیل کردند که مدت شش قرن از سده سوم قبل از میلاد الی سده سوم میلادی دوام کرد ؛ در همین مدت طولانی در سراسر امپراتوری پارتیهای بلخی (اشکانیان) زبان پارتی

(پرتوی) به حیث زبان رسمی ، اداری ، دریاری و فرهنگی ترویج یافت. پارتها پس از استقرار دولت مستحکم در باختر و نواحی آن از سال ۱۷۱ قبل از میلاد به بعد به جانب غرب آغاز به کشور کشایی کرده تیسفون را در کرانه غربی فارس مرکز زمستانی خود برگزیدند ، از انجایی که در عصر پارتها زبان رسمی و اداری زبان پرتوی (پهلوی) بود بازهم زبان فارس باستان امکانیت ترویج و تداول نیافت .

زبان پرتوی (پهلوی) پس از سقوط پارتها توسط ساسانیها در قرن چهارم میلادی و بعد از آن باهمان قدرت خود ادامه پیدا کرد ، چنانکه در کتیبه های ساسانیان نیز از آن کار گرفته شده است ؛ البته بعداً ساسانیان از جمله لهجه های پرتوی لهجه فارس را در قلمرو امپراتوری خود بیشتر معمول ساختند که نام پهلوی ساسانی را به خود گرفته است اما لهجه پهلوی ساسانی بعد از ظهور اسلام و کشور کشایی مسلمانان در فارس به نسبت نداشتن پایه مستحکم و کم مایه گی خود همان است که زبان عربی جای آن را فرا میگیرد .

از جمله لهجه های زبان پرتوی (پهلوی) لهجه شمال شرقی آن که در حقیقت لهجه خاستگاه زبان پرتوی بوده است پس از سقوط پارتها در بلخ و نواحی آن موجودیت خود را حفظ کرده در دوره های مختلف بپذیرش تحولات به نامهای زبان باختری ، بلخی و در عصر کوشانیان در اوایل عصر میلادی به نام زبان کوشانی متداول بوده است سرانجام تحولات در لهجه شمال شرقی پرتوی زمینه ظهور پرتوی جدید یا پارسی دری را مساعد ساخته است که کتیبه های سرخ کوتل بغلان ، ریاطک سمنگان ، سنگ نبشته های روزگان و سرود کر کویه سیستان از آثار بازمانده آن میباشد به دنبال آن در اوایل اسلام در نواحی باختر و

آمودریا آثاری از زبان پرتوی جدید یا پارسی دری به صورت پراکنده باز مانده است.

که نمونه‌های آن عبارت است از ترانه‌این مفرغ، کودکان بلخ، یاد سمرقند و جمله‌هایی منشور در موارد مختلف.

اما با انتشار زبان عربی در باختر و خراسان زمین و عام شدن آن باز هم از همان آغاز به ویژه در قرن سوم هجری زبان پرتوی دری یا پارسی دری بنا بر داشتن بنیاد نیرومند به شکل يك زبان متکامل سر برآورد؛ چنانکه اشعار بسیار برآزنده و عالی حنظله، بادغیسی، محمود وراق هروی، شهید بلخی و سخنوران دیگر شاهد این مدعا است، در سده چهارم هجری یعقوب لیث صفار است که زبان پرتوی یا پارسی دری را همچو نیاکان خوش به حیث زبان رسمی و اداری قرار میدهد، شعرای زیادی از قبیل وصیف سکزی، مخله سکزی، بسام کرد خارجی، ابوسلیک گرگانی و ده‌ها سخنور دیگر مربوط به عهد صفاری و سامانی از نماینده‌گان معروف این زبان میباشند، و در دوره غزنویان صدها اثر و صدها شاعر و ادیب در این زبان در افغانستان امروز به منصفه ظهور میرسد.

در قرن پنجم و ششم الی سده هفتم است که این زبان به سوی فارس و عراق عجم راه میکشاید، چنانکه قطران تبریزی، غضایری رازی، سعدی شیرازی و حافظ از شعرای متقدمی اند که در فارس آثار خود را به زبان پرتوی نو یا پارسی دری به جا گذاشته‌اند.

بدین گونه دیده میشود که زبان‌های ایریانی برای سومین بار باز هم از شرق به سوی غرب از باختر و خراسان به سرزمین فارس و عراق عجم منتشر میگردد.

البته در مرحله اول زبان اوستایی است که از آریانا به جانب غرب آن نفوذ میکند و در مرحله دوم زبان پرتوی (پهلوی اشکانی) میباشد که از باختر و نواحی آن به طرف غرب به فارس و عراق عجم پخش گردیده است.

بنابراین گسترش زبان پارسی دری از آریانا و خراسان به سوی غرب به فارس و عراق عجم مسأله بی‌طبیعی و تاریخی است؛ ازین همه بر می‌آید که خاستگاه اصلی زبانهای ایریانی همواره مرکز آریانا بلخ و نواحی آن بوده است و این واقعیتی است غیر قابل انکار.

باید گفت که نام پارس، پارسه در جنوب ایران امروز نیز توسط مهاجران آریایی در اعصار کهن از پارتیه (پارتیه) در شمال غرب باختر به سوی عراق عجم و جاگزین شدن در انجابه آن ناحیه داده شده است؛ یعنی کلمه پارتیه (پارتیه) که با آن مهاجران انتقال کرده به تدریج پارثه و پارس شده است.

کلمه پارثوه نیز که از ریشه پارتیه و پارتیه مشتق شده است شکل نسبتی آن پارثوی بود که بعداً پهلوی گردیده است؛ زیرا در زبانهای ایریانی تبدیل /ر/ به /ل/ و ابدال /س/ ، /ث/ به /ه/ /پک/ حادثه عادی بوده است؛ مثلاً نیلوفر - نیلوفل - سوراخ - سولاخ، دیوار - دیوال
.....

ویا سند - هند، مشست - مهست و مشره - مهر.....

بنابراین پرتوی تبدیل به پلهوی گردیده بعد آبا تقدیم و تاخیز حروف /ل/ و /ه/ شکل پهلوی را به خود گرفته است؛ بدین گونه پرتوی‌ها (پارتها) پهلوی‌ها گفته شده و زبان پرتوی زبان پهلوی نامیده شده است گرچه زبان پارسی دری به ریشه پرتوی ارتباط می‌گردد؛ اما بنا بر رابطه

داشتن بعدی با اصطلاح پهلوی شکل متحول پرثوی، درادوار اخیر هم بارها به زبان پارسی دری اصطلاح پهلوی به کار برده شده است:

فردوسی در آغاز داستان رستم و سهراب:

که داند که بلبل چه گوید همی
به زیر گل اندر چه موید همی
نگه کن سحر گاه تا بشنوی
زی بلبل سخن گفتن پهلوی
همو بگفت:

گشاده زبان وجوانیت هست
سخن گفتن پهلوانیت هست

نظامی:

به برای گنجش چو پدram کرد
به پهلو زبانش هری نسیم کرد

فرخی:

در فضل و گوهرش نتوان یافتن کنون
مدح هزارساله به گفتار پهلوی

مسعود سعد:

بشنو و نیکو شنو نغمه خنیا گران
به پهلوانی سماع به خسروانی طریق

حافظ:

مرغان باغ قافیه سنج اند و بذله گوی
تا خواجه می خورد به غزلهای پهلوی

جامی در سده نهم هجری:

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآن در زبان پهلوی

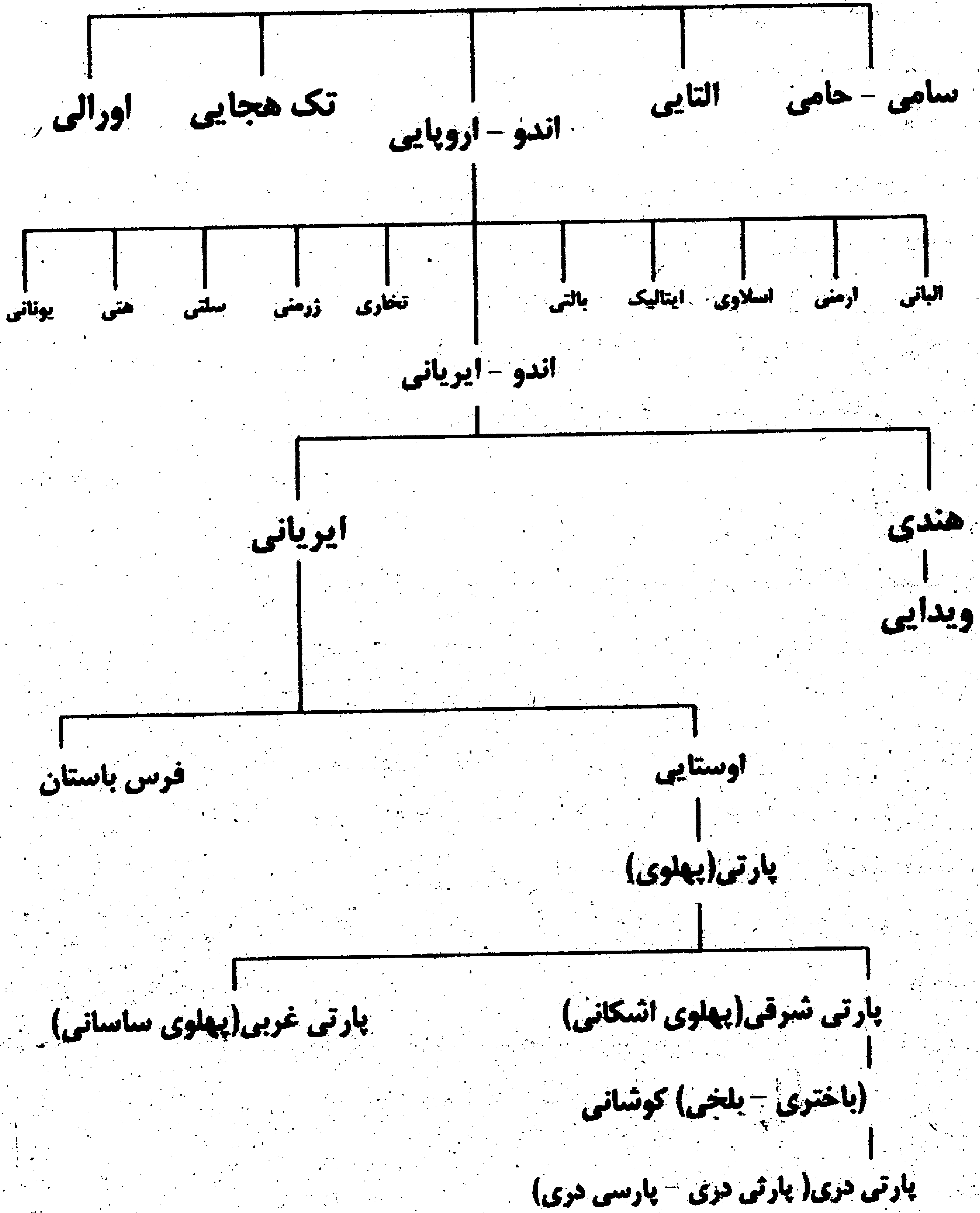
به هر حال در این رساله جهت حراست و پاسداری از افتخارات فرهنگی، هوت ملی حق مسلم کشور افغانستان امروز، خراسان دوره اسلامی و آریانای کهن با دلایل و شواهد دقیق و روشن ثابت شده است که منشأ و ریشه زبان پارسی دری پهلوی اشکانی (پرتوی) و خاستگاه آن سرزمین باختر بوده است؛ پهلوی اشکانی خود مولود بلا فصل زبان اوستایی میباشد زبان میدی و فرس باستان هم ما خود از زبان اوستای بوده به مثابه گویشی از آن است، و زبان فرس باستان هیچگاهی حیثیت زبان رسمی، اداری و درباری رانداشته جز آنکه چند کتیبه با آن نگاشته شده است، همچنان زبان پهلوی ساسانی ریشه در پهلوی اشکانی داشته لهجه بی از آن زبان میباشد.

در فرجام باید گفت که زبان پارسی دری این زبان نو ایریانی بنا بر تعلق ریشه وی خود به زبان پرتوی به نام پارسی موسوم شده است و از آنجایی که این زبان در مرحله قبلی خود در عصر پرتوی ها از قرن سوم قبل از میلاد الی قرن سوم میلادی در مدت شش قرن و سپس در عهد کوشانیان زبان درباری و رسمی بوده است و نیز آنگاه پس از تکوین آن به زبان نو ایریانی (پارسی دری) در عصر صفا ریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، تیموریان هرات تا امروز برای مدت پکهزار و یکصد سال به حیث زبان درباری، رسمی و علمی به کار گرفته شده است به پارسی دری موسوم گردیده است.

پوهاند دکتور محمد حسین یمین

خبر خانه، قوس ۱۳۸۱

خانوادهٔ زبانها



۱- دوره باستانی زبانهای ایریانی

۱-۱: زبان اوستایی کهن ترین زبان گروه شمالی ایریانی آشکارا است که کهن ترین شکل زبان آریاییان در سرود های ویدی انعکاس یافته است و آن زمانی است که آریاییان در (۱۴۰۰ ق . م .) در مرحله حیات مشترک در شمال رود خانه ، آموزنده گی میکرده اند .
 البته از شمار چهار (ویدا) یعنی ریگویدا ، سامویدا ، اتهر ویدا ، ویجورویدا ؛ نخستین آن (ریگویدا) از نگاه تاریخ قدامت بیشتری دارد و در آن نامهای قبایل ، رجال تاریخی و اعلام جغرافیایی آریانای باستان باز تاب یافته است ، این زبان قبلی آریا بیان پس از مهاجرت به جنوب آمو دریا و اطراف هندوکش توسط برهنهای ایریانی به شمال غرب هند برده شد که ریشه و پیشینه زبانهای هندی را تشکیل داد .
 و اما آریاییانی که در ساحه مرو ، بلخ ، هرات و اطراف هندوکوه جاگزین شدند زبانی را به کار برده و انکشاف دادند که معروف به زبان اوستایی میباشد (۱) .

برای اینکه زبان اوستایی نخستین منشاء و منبع عده یی از زبانهای ایریانی و از جمله زبان پارسی دری را تشکیل داده است و این زبان در ردیف زبانهای شمال شرقی فلات ایریان قرار دارد ، دونکته مهم

(۱) امعین ، مزد یسنا ، ج ۱ ، تهران ۱۳۵۵ ، ص ۸۷ ، باباجان غفوروف ،

تاجیکان ، کتاب یکم ، قسمت اول برگردان صدیقی و روشن رحمن ، کابل : پوهنتون ، ۱۳۶۳ ، ص ۸۷ .

را باید در نظر داشت: زمان و محل ظهور زردشت، و در وابسته گی به آن و اقعیت‌های بزرگی که تاکنون عمداً در پرده ابهام نگهداشته شده بود روشن میگردد. بدین گونه ارتباط مستقیم زبان پارسی دری (پارثی) به زبان پارثی (پارثوی، پهلوی اشکانی) و تعلق مستقیم زبان پارثی به زبان اوستایی واضح شده در نتیجه این باور تایید میگردد که زبان پارثی (پارثی، پهلوی اشکانی) و دنباله بلا فصل آن یعنی پارسی دری (پارثی) به گروه زبانهای شرقی ایرانی شامل است.

۱-۱-۱: قدمت زبان اوستایی:-

در واقعیت امر زبان اوستایی که شکل نوشتاری آن در کتاب اوستا به ویژه بخش گاتها (گاتاها) ارایه شده است تاریخ آن به هزاره یکم قبل از میلاد و حتی به قول برخی از مورخان به (۱۲۰۰ ق.م) تعلق میگیرد.

گرچه یونانیان قدیم عصر زردشت را بسیار با لایبرده اند، چنانکه خانتوس (xontos) << ۵۰۰-۴۵۰ ق.م >> ارستو (Aristotiles)، ادوخوش (Eudoxus) و هرمودوروس (Hermodoros) زمان زردشت را شش هزار سال قبل از میلاد تخمین میکنند (۱).

اما این حد سیات مشکوک به نظر می آید، آنچه که با در نظر گیری دلایل تاریخی و تدقیق در زبان گاتاها و قراین دیگر میتوان در مورد اظهار کرد اینست که به عقیده برخی ها زمان زنده گی زردشت از ۱۱۰۰ ق.م. پایانتر نیست یعنی که زردشت میان سده های یازده و هشتم قبل از میلاد میزیسته است. (۲) از اینکه قدمت زبان اوستایی را

(۱) معین، مزدیسنا و ادب فارسی، ج ۱، ص ۸۴، غلام سرور، تاریخ زبان فارسی، کراچی، ۱۹۶۲، ص ۱۹.

(۲) ویدین کوبن، ۱۹۶۵ و ص ۶۱ (به نقل از باباجان غفوروف، تاجیکان، کابل، ص ۷۷؛ معین، مزدیسنا، ص ۸۷، ص ۱۷۷، محسن ابوالقاسمی، زبان فارسی، تهران: نشر هرمند، ۱۳۷۵، ص ۱۶.

در حوالی هزاره یکم قبل از میلاد، میان سده یازدهم و هشتم قبل از میلاد تثبیت کرده اند این زبان نخستین زبان ایریانی بوده و از آنجا که آثار مدونی از آن به جا مانده است و اقعاً میتواند به حیث ریشه و پیشینه سایر زبانهای ایریانی، بالنوبه در دوره باستان، میانه و نوین مورد پژوهش قرار گیرد.

گرچه مادهای آریایی در همین حدود از شرق بحیره خزر، و نواحی قفقاز به شمال غرب فلات ایریان رفته اند و دولت مقتدری را هم در همدان (اکباتان) بنیاد نهادند چون در این منطقه مردمان غیر آریایی یعنی سلطنت عیلام (آئوریا) مسلط بودند، زبان مادها بنا بر اقتدار زبان عیلامی مجال ترویج پیدا نکرد، چنانچه به جز چند اسم خاص شاهان آنان از زبان مادی جزئیترین اثری به جا نمانده است (۱) از جانب دیگر یکی از اقوام دیگر آریایی به نام پارتیه (پارته) در همان سده هایی که زبان اوستایی مسلماً رواج داشته و دارای اثر مدون و موجود بوده است از همین ساحه از جنوب شرق بحیره، خزر به جنوب غرب فلات ایریان، کنار خلیج فارس وارد شد و نام خود را به آن جا داده آن ناحیه موسوم به پارسه گردید که در یونانی باستان Persia، Persida، در فرانسوی Perside، Perse گفته شده است (۲).

پارسه (فارس) نیز در آغاز تا (۶۰۶ ق.م) تحت سلطه آئوریاها

(۱) خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، تهران، ۱۳۵۵، ص ۲۰۱،
ارانسکی، زبانهای ایرانی، ترجمه علی اشرف صادقی، تهران: نشر سخن،
۱۳۷۸، ص ۴۶، غفوروف، تاجیکان، ص ۹۷.
(۲) ارانسکی، زبانهای ایرانی، ص ۴۶.

بوده که طبعاً زبان آنان هم متأثر از زبان عیلامها بوده است (۱) چنانچه پس از بنیانگذاری امپراتوری هخامنشی‌های فارس ظاهراً روابط اداری شان با زبان و خط آرامی (میخی) صورت میگرفت (۲) یعنی زبان رسمی و اداری هخامنشی‌ها زبان آرامی بوده است.

۱-۱-۲ : موقعیت جغرافیایی زبان اوستایی :

در اینکه اوستا در نواحی باختر و به تعبیر دیگر در مرکز آریانای کهن (افغانستان امروز) به میان آمده است و زبان اوستایی از جمله گروه شمال شرقی زبانهای ایرانی میباشد هیچگونه شك و تردیدی باقی نیست. البته در این موضوع دلایل و شواهد زیاد و بسیار مستندی وجود دارد که در زمینه برخی ازان در ذیل ارایه میگردد :

طوریکه پروفیسور داکتر غلام سرور رئیس قسمت فارسی دانشگاه کراچی گفته است :

« آریانهای ایرانی و هندی مدتی در سغد و باختر باهم بوده اند بعد هندیها از طرف کوه هندوکش به دره پنجاب سرازیر شدند و آریانهای ایرانی متدرجاً و لایات افغانستان کنونی و سیستان و خراسان و نگرگان را تا صفحه البرز وری اشغال کردند» (۳) از این نظر و عقاید اکثر دانشمندان برمی آید که بعد از مهاجرت آریاییان به شمال غرب شبه قاره هند، در ساحه شمال غرب آریانا و یا شمال شرق فارس یعنی باختر

(۱) غلام سرور، تاریخ، کراچی، دانشگاه، ۱۹۶۲، ص ۲۵

(۲) خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۲۰۳.

(۳) غلام سرور، تاریخ زبان فارسی، کراچی، ۱۹۶۲، ص ۲۰.

زردشت ظهور میکند و تبلیغات دینی خود را در اوستا در بخش اصلی و اول آن گاتها به زبان معروف به اوستایی تدوین و پخش میکند.

از جانب دیگر در یکی از نسکهای اوستا یعنی وندیدات که به طور کامل به جامانده است (۱). این نکته روشن شده است که اوستا در بخدی (بلخ) یعنی مرکز آریانا و نواحی آن پیدایش یافته است و در همین بخش از اوستا (در باب اول وندیدات) در قطار بهترین کشورها و ممالک ایجاد کرده، اهورامزدا گذشته از آریانم و بجه و سفد این منا طق ارزش اساسی دارد: ما اورویه (مرو) به معنای تواناوراستی پرست، نیسایه میان بخدی و مرو، هریوه (هرات) هوراخواتی (اراکوزیا، سیستان) هیتومند (هلمند) گرگان و راغ (بدخشان) (۲)؛ و ازان برمی آید که در حدود (۹۰ فیصد) آن نواحی شامل ساحه افغانستان بوده و همه این ناحیه‌ها در شمال شرق فارس موقعیت دارد، جایی که اوستا دران پیدایش یافته است، در واقع اوستا به حیث محل ظهور زردشت و زبان اوستایی از محلی نام میبرد که میان اکسوس (آمودریا)

و اندوس (دریای سند) و درنگیانان (زرنج) واقع شده است؛ طبیعی است که فصلهای نخستین وندیدات مشتمل بر نامهای نواحی و سرزمینهای ایجاد کرده اهورا مزدا، از نظر جغرافیای تاریخی ارزش به سزایی دارد (۳).

بدین گونه اکثر محققان و اندیشه وران، زردشت را اهل بخدی و

(۱) محسن ابو القاسمی، رهنمای زبانهای باستان ایرانی، ج ۱، تهران: نشر سمت، ۱۳۷۵، ص ۷.

(۲) باباجان غفوروف، تاجیکان، کتاب یکم، قسمت اول، کابل، ۱۳۶۳، ص ۷۸.

(۳) مهری باقری، تاریخ زبان فارسی، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۸، ص ۵۴؛ معین، مزد یسنا و ادب فارسی، تهران: دانشگاه، ۱۳۵۵، ص ۲۰۱.

پیدایش کتاب دینی اوستا را در همین ناحیه ، و درارتباط به آن زبان اوستایی را زبان شمال شرق ایران گفته اند ؛ قرار نظر هینگ محتویات اوستا (گاتها) نشان میدهد که متن اول اوستا در حوالی هرات و متون بعدی آن در نواحی سیستان به وجود آمده است (۱) و ملز نیز عقیده دارد که زردشت از اهل شرقی فارس و از بلخ و سیتان بوده است (۲)

ویلم گیگر (Wilhelm Geiger) خاورشناس معروف آلمان هم به استناد اعلام جغرافیایی اوستا (یشتها) داستانهای پهلوانی شاهان آریایی را در مشرق فارس در آریانا (بخدی و سیستان) میدانند ؛ همچنان کرستن سن گفته است که پارثوها (پارتها) که به مغرب فلات ایران رفتند از همکیشان شرقی خود جدا شده و حتی در زبان شان که منشأ آن شرقی بوده تغییراتی حاصل گشت اما زبان شرقی ایرانیانها که گاتها و یشتها بدان سروده شده بود به حال خود ماند (۳)

هر تسفلد (Hertzfeld) نیز سرزمین اصلی زردشت را در ساحه شمال غرب افغانستان یا شمال شرق فارس جسمجو کرده محل آن را سیستان تعیین کرده است و گوید که قرارپیش بینی کیش زردشتی مو عوده های سه گانه این آیین یعنی هوشید ، هوشیدر ماه و سوشیانس از ناحیه سیستان آشکار خواهد شد ؛ پروفیسور بشونست فرانسوی در کتاب خود به نام " آیین پارسها " با توجه به شاهکارهای یونانی که در ۱۹۲۹ در فارس انتشار یافت ثابت کرده است که هخامنشی ها زردگنتی نبودند بلکه به آیین آسیایی قدیمی معتقد بودند.

البته در موضوع انتساب زردشت به نواحی بلخ و نیز متن

(۱) هینگ ، ۱۹۵۱ ، «به نقل از تاجیکان ، کابل ، ص ۸۸»

(۲) mills . I.H., The Zand , avesta , pxx vili.

(۳) کرستن سن ، مزدیسنا در ایران قدیم ، ترجمه صفا ، ص ۱۳-۱۹.

اوستا و زبان اوستایی به این ساحه، آثار زیادی تدوین و طبع شده است (۱)؛ از مؤرخان قدیم یونان و روم اینها همه معتقد بوده اند که زردشت اهل بلخ و از مشرق فارس بوده است: سفالیون، تیون (Theon) یوستین (Justin) آرنوبیوس (Arnobius) ایوس بیوس (Eusbius) اپی فانوس (Epiphanius) مارسیلینوس (Marcellinus) آروسیوس (Arosius) آگوستین (Augustine) اسیدوروس (Isidorus) هوگودوس (Hugodes victore) ویکتور به گونه فشرده انتساب زردشت به حوالی بلخ و نواحی هرات و سیستان و ارتباط زبان اوستایی به شمال فلات ایران را دلایل ذیل روشن میسازد:

- ۱- گشتاسپ بلخی حامی زردشت و آیین وی،
- ۲- تایید متون زردشتی، کتابهای پارتی (پهلوی) و منابع اسلامی بر قلمرو گشتاسپ در نواحی بلخ و سیستان.
- ۳- وقوع جنگهای مذهبی میان گشتاسپ حامی زردشت و تورانیان شمال آمودریا در نواحی بلخ.
- ۴- وقوع آشکده، نه در بلخ که لهراسپ پدر گشتاسپ پس از انصراف از سلطنت بدانجا متزوی شده بود.
- ۵- قدمت زبان اوستایی بر زبان فرس باستان در پارته (پارسه).
- ۶- اشاره به اعلام جغرافیایی اوستا از شرق به غرب تازی..

(۱) ر.ک. جواد مشکور، زادگاه زردشت «مجله وحید»، شماره ۱۸، ۱۳۵۲، ص ۸۲۳؛ کاظم رجوی آذر بایجان گهواره، زبان ایرانی «مجله ارمغان» شماره ۱۱-۱۲، ۱۳۵۴، ص ۶۵۹؛ 'Miuler, Early religeos poetry of persia, 1911, p. 80.

نمونه هایی از متن اوستا

از گاتها

یسن ۴۵: ۱-۲

موعظه های زردشت به دومینو

۱. یس. ۴۵: ۱-۲
 یس. ۴۵: ۳-۴
 یس. ۴۵: ۵-۶
 یس. ۴۵: ۷-۸
 یس. ۴۵: ۹-۱۰

۲. یس. ۴۵: ۱۱-۱۲
 یس. ۴۵: ۱۳-۱۴
 یس. ۴۵: ۱۵-۱۶
 یس. ۴۵: ۱۷-۱۸

ترجمه یسن ۴۵، ۱

اینک سخن می گویم، هان ای کسانی که از دور و نزدیک فراهم آمده

خواستار آموزش دین راستین هستید گوش فرا دهید و سخن مرا بشنوید

و به یاد بسپارید! گفتار من آشکار و هویداست:

مباد که آموزگار بد - آن دروغ پرست که (مردم را) با زبان خویش به

کیش بد فرا می خواند - زنده گی را دیگر باره تباه کند.

۷- تذکر اوستا تنها به جغرافیای نواحی بلخ و سیستان و عدم تذکر

اعلام جغرافیای پارسه در آن.

۸- بنا بر تایید برخی از منابع بر زر دشتی نبودن هخامنشی‌ها.

۹- تایید عده زیاد نویسنده گان، محققان و مؤرخان یونان و روم

بر زادگاه زردشت در بلخ و نواحی آن.

۱-۲ : زبان فرس باستان زبان گروه جنوبی ایرانی

زبان فرس باستان به باور محققان زبانشناس از جمله زبانهای

جنوب غربی فلات ایران به شمار آمده است؛ در مورد اینکه زبان اوستا

اصل و ریشه و زبان فرس باستان منشعب از آن و محتمل لهجه‌یی از آن

بوده است و از جانب دیگر اینکه زبان پارتی (پرتوی، پهلوی اشکانی)

و بالتوبه زبان پارسی دری (پارثی دری) به زبان فرس باستان نه

بلکه به اوستا ارتباط می‌گردد؛ باید به دو نکته مهم یعنی به زمان و

محل پیدایش این زبانها جدا توجه کرد.

۱-۲-۱ : موقعیت زمانی زبان فرس باستان

هنگامیکه در بلخ، هرات و سیستان محور قلمرو حکمروایی

آریاییان در اوایل هزاره یکم قبل از میلاد، زردشت کیش معروف خود

را عرضه داشت و گشتاسب شاه آریاییان آن را پذیرفته در پخش آن سعی

تمام کرد، در غرب و جنوب غرب فلات ایران عناصر غیر ایرانی یعنی

آئورها و عیلامها تسلط داشتند (۱) در همین زمان دولت مستقلی در

فارس قبلی و ایران امروز وجود نداشت.

(۱) باباجان غفوروف، تاجیکان، برگردان مسدیقی و روشن رحمن، کابل،

ص ۹۷؛ غلام سرور، تاریخ زبان فارسی، کراچی، ۱۹۶۲، ص ۲۴.

اگرچه در اوایل هزاره قبل از میلاد مادها یکی از اقوام آریایی از شرق بحیره خزر به غرب فلات ایریان وارد شدند اما از آنجایی که عیلامها در آن نواحی کلاً مسلط بوده و آن ناحیه تحت نفوذ کامل مدنیت غیر ایریانی قرار داشت مادها از تأثیر آن مدنیت و فرهنگ بیگانه بر کنار مانده نتوانستند و مجال آن را نیافتند تا به استقرار و پخش زبان و مدنیت خود توفیق حاصل نمایند؛ حتی در ربع دوم قرن هفتم قبل از میلاد که مادها موفق به تشکیل دولت شاهی ماد شدند آنگاه هم امکان ترویج و تعمیم زبان و فرهنگ خود را نیافتند به همین سبب است که از مادها آثاری به زبان آنان به جا مانده است جز نامهای خاص يك عده از شاهان ماد در مکتوباتی به زبان یونانی، لاتینی و مصری (۱)

در اواسط سده ششم قبل از میلاد (۵۵۰ ق، م) هخامنشی های فارس دولت ما درا بر انداختند و امپرا توری بزرگی را در فارس (پارثه ، پارسه) بنیاد نهادند، اما زبان فرس باستان همچنان تحت تاثیر زبان عیلامها مانده مجال انکشاف نیافت؛ گذشته از آن علت دیگری هم در عدم رشد و حتی در تضعیف زبان پارسها نقش داشته که عبارت بوده است از ایجاد فاصله میان زبان پارسها و زبان اوستایی در امتداد چندین

(۱) مهري باقري ، تاريخ زبان فارسي ، تهران : نشر قطره ،

۱۳۷۸ ، ص ۲۲ ؛ محسن ابوالقاسمی ، راهنمای زبانهای باستانی ایران

، ج ۱ ، تهران : انتشارات سمت ، ۱۳۷۵ ، ص ۴ .

قرن، زیرا زبان پارسیها در پارسه امکانیت آن را نیافت که با اصل خود زبان اوستا ارتباط خود را نگهدارد و آنهم به دو سبب: نخست آنکه پارسه خود از محدوده اصلی آریانا جدا افتاده و میان پارسه و آریانا سرزمینهای بی آب و علف کوپر نمک، کوپر لوت مناطق نیمه صحرائی حایل شده بود (۱) دودیکر آنکه هخامنشی‌ها هنگامی که امپراتوری بزرگی را (۵۵۰-۳۳۰ ق. م) بنیاد نهادند به کیش زردشتی نپیوستند (۲) بلکه به آیین آسیایی کهن معتقد بودند (۳) تا بد آنجا که بابلیها بنیانگذار سلسله هخامنشی را همچو پیامبری و یهودیان او را نجات بخش پنداشتند (۴) همین عوامل متعدد بوده است که زمینه مجال نیافتن رشد و انکشاف زبان فرس باستان را فراهم آورد، و نتیجه آن شد که در این زبان اثر مدونی پدیدار نگردد؛ چنانکه از زبان فرس باستان به جز کتیبه‌های شاهان هخامنشی و نبشته‌هایی بر مهرها و ظروف اثر و متن جداگانه در موضوع مشخص به جا نمانده است.

گذشته از همه عدم فعال بودن زبان فرس باستان را همین کتیبه‌ها نشان میدهد بدین معنی که بنابر قدرت و حاکمیت زبانهای عیلام و آثور کتیبه‌های شاهان هخامنشی غالباً به سه زبان به فرس باستان، عیلامی و

(۱) ازانسکی، زبانهای ایرانی، ۱۳۷۸، ص ۴۷.

(۲) Beneunist, The, persian religion according to the cgeif Greek text, paris, 1929.

(۳) جواد مشکور، زادگاه زردشت «مجله وحید، شماره هژده، ۱۳۵۲، ص ۸۲۳».

(۴) بابا جان غفوروف، تاجیکان کتاب یکم، کابل، ص ۱۱۹.

اکدی حك شده اند (۱) حتی گویند که دولت هخامنشی زبان آرامی را به عنوان زبان رسمی در تمام دوران حکومت و در همه سرزمینهای متعلق خود به کار برده است و علاوه کنند که زبان آرامی گویشهای متعدد داشته و گویش و ویژه امپراتوری هخامنشی به نام ((آرامی امپراتوری)) یاد شده است (۲) و پرویز خانلری گفته است که زبان عیلامی در مرحله سوم خود که به خط میخی نوشته میشد زبان رسمی شاهنشاهی هخامنشی قرار گرفت (۳) بنابر حقایق فوق زبان فرس باستان از چنان قدرت و مؤثر بتی عاری بوده که پس از سقوط هخامنشی ها در (۳۳۰ ق. م) بتواند منبعی برای زبان پارتی (پرتوی) و یا زبانهای نو ایرانی بشود و تأثیر بزرگی بر آنها وارد کرده باشد.

۱-۲-۲: حوزه پیدایش و گسترش زبان فرس باستان:

به قول ارانسکی مناطق غرب فلات ایران سرزمینهایی نیست که زبانهای ایرانی از آنجا به نقاط دیگری گسترده شده باشد؛ بر اساس منابع قدیمی خاور نزدیک در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد سرزمین ایران کنونی مسکن قبایل و اقوامی بوده است که زبان آنها نه به خانواده زبانهای ایرانی و نه به طور کلی به خانواده اندواروپایی تعلق داشته است، این اقوام عبارت اند از عیلامها (در دره های کارون و کرخه و خوزستان امروزی)، کاسی ها (بابلی - Kassu) و لولوبی

(۱) محسن ابوالقاسمی، رهنمای زبانهای باستانی ایران، ج ۱، ص ۱۱۰؛

مهری باقری، تاریخ زبان فارسی، ص ۴۴.

(۲) همانجا، محسن ابوالقاسمی، ص ۱۲۲؛ خانلری، تاریخ زبان فارسی،

ج ۱، ص ۲۰۳.

(۳) خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۱۸۳.

ها (Lulubi) در کوهستانهای ایران غربی، مانایی‌ها در جنوب غربی دریاچه خزر (۱) البته بعداً آریایی‌هایی به نام پارثه (پارسه) در اوایل هزاره یکم قبل از میلاد از سمت جنوب شرقی دریاچه خزر از نواحی بلخ از پارتیه (پارثه، پارسه) به سوی جنوب غرب فلات ایران مهاجرت کرده در ساحه‌یی در کنار خلیج فارس سکونت اختیار کردند و در ارتباط به نام آنان محل زیست شان نیز پارسه گفته شد؛ بدین گونه واژه فارس، پارس، پارسی منسوب میشود به قوم پارت در شمال غرب نواحی باختر، خاستگاه زبانهای آریایی.

کلمه پارسه (Parsa) در یونان باستان (persida, persia) و به فرانسوی perse و Perside گفته شده است (۲) زبان فرس باستان در انتهای جنوب غربی زبانهای آریایی در ایالت فارس ایران امروز پیدایش یافت، اما هنگامی که هخامنشی‌ها امپراتوری پر قدرت و وسیعی را از باختر و حوزه سند تا معبر سویز در مصر مستقر ساختند (۵۵۰-۳۳۰ ق.م) این زبان نتوانست زبان رسمی، علمی و سراسری را در پهنای دولت بزرگ هخامنشی‌ها به خود بگیرد؛ بلکه در کنار چند زبان دیگر و به صورت محدود به کار گرفته شد؛ چنانچه در لوحه‌های طلایی و نقره‌یی که از مقرآپا دانا در تخت جمشید پیدا شده است به سه زبان نقرگردیده: زبان محلی که همان فرس باستان است، دیگر زبان

(۱) اوانسکی، زبانهای ایرانی، ترجمه علی شرف صادقی، تهران:

نشرسخن، ۱۳۷۸، ص ۴۵.

(۲) همانجا، ص ۴۶.

عیلامی (غیرایرانی) و سومی زبان بابلی (غیرایرانی) (۱) در متن این کتیبه‌ها ضمن اشاره به قلمرو حکمروایی هخامنشی‌ها تذکری از پارسه به حیث کشور نشده است بلکه گاهی که از نماینده گان محلات تذکررفته از پارسه در ردیف مادی، خوزی، پارتی، هراتی باختری، سفدی، خوارزمی، زرنگی، رنجی، گندهاری، سکایی، بابلی، آثوری مصری، مقدونی یاد گردیده است. (۲) بدین گونه آن گاه که از آثار بازمانده زبان فرس باستان سخن به میان می‌آید، همچو يك زبان کتیبه‌یی در برابر محققان جلوه گراست و علت آن هم این بوده است که قسمت بیشتر قلمرو امپراتوری هخامنشی‌ها را سرزمینهای خاور میانه در غرب ایالت فارس احتوا میکرده است.

این نکته را چندین دلیل دیگر هم تایید میکند: یکی آنکه بعد از داریوش هخامنشی جانشینان او همه در ورودی (دروازه دخول) کتیبه‌ها را رویه غرب فارس قرار داده اند (۳) دیگر آنکه بنا بر علاقمندی هخامنشی‌ها به غرب فارس وعدم تمایل به گسترش فرهنگ اوستایی در کتیبه‌های فرس باستان نشانی از زردشت و امشا سپندان نیست. حقایق فوق بیانگر آنست که زبان فرس باستان کمتر مجال داشت تا مؤثریت زیادی بر دیگر زبانهای دوره میانه ایرانی به ویژه بر زبان پارتی (پارثوی) و زبانهای نو ایرانی به خصوص پرتوی دری (پارسی دری) پیدا کند و یا به حیث منبعی در پیدایش آنها به حساب آید.

(۱) علی سامی، پارسه (تخت جمشید)، تهران: اداره کل فرهنگ و هنر

۱۳۴۵، ص ۱-۲.

(۲) همانجا، ص ۸۰.

(۳) پی یروکوک، متن‌های فارس باستان، عیلامی، بابلی و آرامی، ترجمه

ژاله آموزگار، نشر گالیمار، ۱۹۹۷ ((به نقل از مجله نامه فرهنگستان، شماره

هفده، ۱۳۸۰، ص ۷۸)).

عوامل اینکه زبان فرس باستان نتوانست حیثیت زبان مقتدری را کسب نماید و آن همچو زبان کتیبه‌ی در برابر پژوهشگران و باستان‌شناسان قرار دارد بسیار است، اینک از این علل به گونه فشرده چنین میتوان یاد آور شد:

۱- تاثیر بیشتر زبانهای غیر ایرانی، عیلامی و اکدی (بابلی و آشوری) بر زبان فرس باستان.

۲- اثر کتی زبان مادها بر فرس باستان هنگام قدرت مادها قبل از هخامنشی‌ها.

۳- قطع ارتباط از زبان اصلی ایرانی یعنی اوستادر دوره امپراتوری هخامنشی‌ها.

۴- دور بودن زمانی و مکانی قدرت هخامنشی‌ها از ساحه اصلی آریانا.

۵- رسمیت یافتن زبان غیر ایرانی در قلمرو امپراتوری هخامنشی‌ها.

۶- دلبسته‌گی هخامنشی‌ها با فرهنگ غیر ایرانی.

۷- اقتباس خط میخی از خطوط سامی رایج در بین النهرین در ثبت و ارائه زبان فرس باستان که سرانجام موجب پدیدهء هزوارش شد و تلفظ واژه‌ها را به درستی نشان نمیداد. (۱)

۸- تاثیرات فرهنگ دینی بین النهرین بر فرهنگ هخامنشی‌ها تا آنجا که شاهان هخامنشی مشروعیت ایزدی پیدا میکنند، در حالیکه در

(۱) محسن ابوالقاسمی، رهنمای زبانهای باستانی ایران، ص ۷۳ به بعد.

جدول الفبای پهلوی

حرف نویسی	پارتی / پهلوی اشکانی کتیبه بی	زبور پهلوی	پهلوی کتیبه بی	پهلوی کتبی
A	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
b	𐎡	𐎡	𐎡	𐎡
g	𐎢	𐎢	𐎢	𐎢
d	𐎣	𐎣	𐎣	𐎣
E	𐎤	𐎤	𐎤	𐎤
w	𐎥	𐎥	𐎥	𐎥
z	𐎦	𐎦	𐎦	𐎦
h	𐎧	𐎧	𐎧	𐎧
t	𐎨	𐎨	𐎨	𐎨
y	𐎩	𐎩	𐎩	𐎩
k	𐎪	𐎪	𐎪	𐎪
i	𐎫	𐎫	𐎫	𐎫
m	𐎬	𐎬	𐎬	𐎬
n	𐎭	𐎭	𐎭	𐎭
s	𐎮	𐎮	𐎮	𐎮
O	𐎯	𐎯	𐎯	𐎯
P	𐎰	𐎰	𐎰	𐎰
c	𐎱	𐎱	𐎱	𐎱
Q	𐎲	𐎲	𐎲	𐎲
r	𐎳	𐎳	𐎳	𐎳
s	𐎴	𐎴	𐎴	𐎴
t	𐎵	𐎵	𐎵	𐎵
u	𐎶	𐎶	𐎶	𐎶
v	𐎷	𐎷	𐎷	𐎷
w	𐎸	𐎸	𐎸	𐎸
x	𐎹	𐎹	𐎹	𐎹
y	𐎺	𐎺	𐎺	𐎺
z	𐎻	𐎻	𐎻	𐎻
aa	𐎼	𐎼	𐎼	𐎼
bb	𐎽	𐎽	𐎽	𐎽
cc	𐎾	𐎾	𐎾	𐎾
dd	𐎿	𐎿	𐎿	𐎿
ee	𐏀	𐏀	𐏀	𐏀
ff	𐏁	𐏁	𐏁	𐏁
gg	𐏂	𐏂	𐏂	𐏂
hh	𐏃	𐏃	𐏃	𐏃
ii	𐏄	𐏄	𐏄	𐏄
jj	𐏅	𐏅	𐏅	𐏅
kk	𐏆	𐏆	𐏆	𐏆
ll	𐏇	𐏇	𐏇	𐏇
mm	𐏈	𐏈	𐏈	𐏈
nn	𐏉	𐏉	𐏉	𐏉
oo	𐏊	𐏊	𐏊	𐏊
pp	𐏋	𐏋	𐏋	𐏋
qq	𐏌	𐏌	𐏌	𐏌
rr	𐏍	𐏍	𐏍	𐏍
ss	𐏎	𐏎	𐏎	𐏎
tt	𐏏	𐏏	𐏏	𐏏
uu	𐏐	𐏐	𐏐	𐏐
vv	𐏑	𐏑	𐏑	𐏑
ww	𐏒	𐏒	𐏒	𐏒
xx	𐏓	𐏓	𐏓	𐏓
yy	𐏔	𐏔	𐏔	𐏔
zz	𐏕	𐏕	𐏕	𐏕

فرهنگ اوستایی شاهان با فره ایزدی ستایش شده اند. (۱)

۱-۳: مختصر مقایسه زبان اوستایی با فرس باستان ،

زبان پارسی و پارسی دری:

درمورد ویژه گیهای دستوری زبان اوستا و فرس باستان کار علمی بسیار دقیق و همه جانبه امکان پذیر نیست، به نسبت آنکه از فرس باستان نظر به اوستا آثار بسیار کم و تنها نوشته های کتیبه پی به جا مانده است؛ اما متن های اوستا حتی بخشهایی از سرود های خود زردشت (گاتها و قسمتی از یشتها) خیلی زیاد و به اندازه کافی مواد برای چنین پژوهش به دست میدهد.

از همین جاست که محققان در زمینه بررسی خصوصیات فرس باستان و زبان پارسی (پرتوی) به متون اوستایی مراجعه کرده به حل و شرح موضوع پرداخته اند.

پرویز خانلری نیز این نکته را به وضاحت تایید کرده گوید: (۱) تفاوت میان زبان پارسی و اوستایی منظم و تابع قواعد معین است؛ بنابراین هر جا که کلمه ای (پی) در متن های موجود پارسی (فرس باستان و پرتوی) یافت نشود از روی کلمه اوستایی میتوان پی برد که صورت آن کلمه در پارسی چگونه بوده است و چون از اوستایی متن های مفصل تر و واژه گان فراوان تری موجود است در مطالعه تاریخ تحول زبان فارسی از آن استفاده میشود.) (۲)

از اینکه اینجا هدف اصلی توضیح این نکته است که زبان پارسی

(۱) پی بر لوکوک ، همان اثر (۱) مجله، نامه فرهنگستان ، شماره هفده، ص

۹۲.

(۲) خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، ج ۱ ، تهران : بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۸ ؟

ص ۲۴۲ .

(پرثوی، پهلوی ائکانی) و پرثوی دری (پارسی دری) از ردیف زبانهای شمالی ایریانی بوده و ارتباط مستقیم به اوستا دارد از مقایسه بسیار فشرده و مختصر این زبانها ارائه همین موضوع میباشد. مقایسه زبان اوستایی و فرس باستان و بنابر منبع قرار داشتن آنها برای زبانهای دوره میانه و نو، در چند زمینه به اختصار بررسی میشود:

۱-۳-۱: بساز واژه های معمول در زبان امروزی پارسی دری (پارثی دری) مطابقت کلی خود را از نگاه طرز ادا با ریشه آنها در زبان اوستایی نشان میدهد، و معلوم میگردد که با وجود طی مراحل از طریق زبان پارتی (پرثوی، پهلوی ائکانی) باز هم صورت اصلی خود را با اوستا حفظ کرده و بدین گونه همان طوریکه زبان اوستا و پارتی از زبانهای شمالی ایریانی محسوب میشوند پارسی دری نیز که ریشه در زبان پارتی و اوستایی دارد در گروه زبانهای شمالی ایریانی داخل میگردد.

ازاینکه در راه تکامل زبانهای باستانی از جمله اوستا، و اولها (مصوتها) ی آخراسمها می افتد؛ مثلاً بخته (baxta) - بخت (baxt) و تنو (tanu) - تن (tan) میشود، عده زیاد واژه های پارسی دری را مینگریم که به جز از این دگرگونی مستقیماً از زبان اوستایی به زبان پارتی (پرثوی، پهلوی) و بالنوبه به زبان پارسی دری (پارثی دری) انتقال کرده اند، اینک تعدادی از آن:

پارتی و پارسی دری

اوستا

اشتر

ustra

کف

kafa

تشت

tasta

دور	dura
سد (صد)	sata
دست	zasta
پدر	patar
دوش (dawis) دویدن	tak
بخش	baxs
بر (bar) بردن	bar
ماه	mah
باد (۱)	vat

کلمه پاسره امروز از جمله واژه‌های عامیانه و غیرفعال در نوشتار به شمار میرود، اما این کلمه ریشه اوستایی داشته به شکل پاثره / -pao ra (۲) به معنای حفاظت در زبان دری حفظ شده و مورد کار برد دارد که طبعاً از اوستا از طریق زبان پارتی (پرتوی) انتقال یافته است و معنای حفاظت و پس اندازی برای آینده میباشد.

به‌همین گونه واژه چهره / -cehra / بدون افتادن مصوت آخری راساً از اوستا به پارتی و سپس به پارسی دری منتقل شده و امروز مورد استعمال دارد؛ همچنان کلمه دیگری که صورت خود را از اوستا به پارتی و بالاخره به پارسی دری حفظ کرده است واژه (پسر) است که در

(۱) ر. ک. محسن ابوالقاسمی، راهنمایی زبانهای باستانی ایران، ج ۲، بخش دوم واژه نامه اوستایی، تهران: نشر سمت، ۱۳۷۶، ص ۹۵.
(۲) آبان پشت، بند ۶.

اوستا شکل پثره / puora / (۱) را داشته است حالا نکه این کلمه در فرس باستان شکل پیچ / puc / را گرفته است. به همان گونه واژه (هاون) مستقیماً واژه هاونه / havana / (۲) از طریق پارتی (پرتوی ، پهلوی) به زبان پارسی دری (پارتوی دری) وارد شده است. این همه دال بر آن است که پارسی دری از طریق زبان پارتی (پرتوی) یعنی پهلوی اسکانی به اوستا و یا مستقیماً به اوستا ارتباط میگیرد.

۱-۳-۲: در زبان اوستایی صامت مرکب (کلیستر) در آغاز واژه وجود داشته یعنی کلمه‌ها در آن بعضاً ابتدا به ساکن تلفظ میشده است؛ مانند برادر / bradar / و امروز / baradar / یا / biradar / تلفظ میشود یعنی که صامت مرکب آغازی در آن شکسته میان دو صامت یک مصوت قرار گرفته است؛ همچنین است فرمان / framana / که ابتدا به ساکن یا مصدر به صامت مرکب میباشد، امروز به شکل / farman / با جدا کردن صامت آغازی ادا میگردد. صامت مرکب آغازی در زبان دوره میانه نظر به نبودن نشانه‌های مصوت کوتاه واضح نیست اما در پارسی دری بعضاً امروز در بعضی کلمه‌ها با مطابقت به اوستا صامت مرکب آغازی تقریباً دیده میشود؛ مثلاً جوان / jwan / پیاز / pyaz / و بعضی دیگر.

(۱) بسنا ۴۴، بند ۷؛ وندیدات ۳، بند ۲۵.

(۲) وندیدات ۱۹، بند ۹.

۱-۳-۳: مصوت (واکه) مرکب / ai / اوستا در دوره میانه در زبان پارتی به مصوت / e / یعنی (ی) مجهول تعویض میگردد که در زبان پارسی دری به صورت دوره میانه (پارتی) و نیز به شکل اصلی اوستایی یعنی به هر دو صورت موافق است که ارتباط مستقیم پارسی دری را به زبان پارتی و بالنوبه به زبان اوستا میرساند. و اما در لهجه فارسی امروز ایران این مصوت مرکب به مصوت / i / یعنی (ی) معروف گفته میشود که با سلسله تحولات اوستایی، پارتی و پارسی دری موافقت ندارد؛ مثال:

اوستا	پارتی (پرتوی)	پارسی دری	پهلوی ساسانی
daeva	dev	dev	div
gaesa	ges	gaeso , ges	gis
gaioa	getik	geti	giti
xsaeta	sed	saed , sed	sid

همچنان مصوت (واکه) مرکب / au / در اوستا در دوره میانه به مصوت / o / یعنی / او / مجهول تعویض میشود و در دوره پارسی دری به صورت پارتی و هم به شکل اوستا به هر دو صورت ادا میگردد؛ بدین گونه باز هم ارتباط مستقیم زبان پارسی دری به پارتی و بالنوبه به اوستا روشن میشود؛ در حالیکه این مصوت در لهجه امروزی فارسی ایران به مصوت / u / یعنی / او / معروف گفته میشود؛ مثال:

پهلوی ساسانی	پارسی دری	پارتی (پرتوی)	اوستا
dus	dos	dos	daosa
gus	gos	gos	gaosa
gusfand	gospamd	gospand	gaospanta
ruz	roz	roz	raoca
rusan	raosan, rosan	rosn	raosna

۱-۳-۴: از نگاه ترکیب هم زبان پارسی دری بیشتر به ویژه گجیهای زبان اوستایی و پارتی هم مانندی دارد و در همین زمینه های متشابه ، زبان فرس باستان تفاوت را نشان میدهد ؛ مثلاً امروز در زبان پارسی دری به صورت معمول بعضی از ترکیبهای نحوی یا عبارت توصیفی : مانند: خوب اسپ ، خوب کار ، خوب آدم و از این قبیل به صورت ترکیب صرفی یعنی واژه مرکب ادا میگردد ؛ چنین ترکیبها در اوستا هم دیده میشود که این موضوع ارتباط و نزدیکی زبان پارسی دری را با اوستا و گروه زبانها شمالی ایرانی نشان میدهد.

به حیث مثال در متون اوستایی آمده است: خوب شهریار /huxsaora/ یعنی شهریار خوب ، خوب اسپ /huaspa/ یعنی اسپ خوب ، خوب دانا /hudana/ یعنی دانای خوب ، اندیشه مند خوب و یا بصیر.

در این ترکیبها برای از میان بردن نشانه اضافه صفت بر موصوف مقدم شده است و عبارت شکل ترکیب صرفی و کلمه مرکب را به خود

گرفته است ؛ این شیوه امروز هم بعضاً به صورت عادی مستعمل است و گفته میشود ؛ خوب سخن ، بدعمل ، بدانسان..... این شیوه ترکیب در زبان پارتی (پهلوی ، پرتوی) هم معمول بوده چنانکه بعضاً ترکیب اضافی با تقدیم و تاخیر عناصر آن نشانه اضافه از میان رفته ترکیب نحوی شکل ترکیب صرفی را به خود گرفته است؛ چنانچه قرار سند

او رامان (نیسا) پارتها مالك زمين را بوم خواتای (بوم خدای)
 (۱) یعنی خدای و صاحب زمین میگفتند ؛ بر عکس از اینکه فرس باستان از اصل خود یعنی اوستا بدور شده، در آن عبارتهای اضافی بر خلاف اوستا و بنابر تاثیر زبانهای گروه سامی ترکیب اضافی غالباً به شکل (مضاف + نشانه اضافه + مضاف الیه) است ؛ به حیث نمونه شاه شاهان (در کتیبه تچرهخامنشی ها) و هم شاه شاهان (در کتیبه اپادانای هخامنشی ها) به معنای (ملك الملوك) زبان عربی ، و این شیوه در آثار سلسله ساسانی هم دیده میشود ؛ مثلاً ارد شیر خود را شاه شاهان یعنی ملك الملوك گفته است (۲)

۱-۳-۵: گرچه نظم اجزای جمله در زبانهای کهن و میانه ایریانی تابع ضوابط ثابت و احدی نیست ، چنانکه در زبان پارسی دری (پرتوی دری) هم دیده میشود ؛ با این حال نظم عادی جمله چنین است که فعل در آخر جمله آید ؛ بعضاً هم دیده شده است که مفعول یا متمم فعل بعد

(۱) پیگو لوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان ، ترجمه رضا، تهران ؛ وزارت فرهنگ، ۱۳۷۲ ص ۱۲۸.
 (۲) همانجا ، ص ۲۲۳.

از فعل آمده یا گاهی هم فعل به ویژه در جمله های امری یا به غرض تاکید در اول جمله قرار گرفته است ، اما به صورت عادی در جمله ها فعل غالباً در پایان جمله قرار گرفته است ؛ مانند : خستم هو و اگر بایتا . (اوستا)

یعنی ((شهر یاری او گرفت))

و: ارفزون اذ اسواران فراج رسید هند. (کارنامه)

یعنی ((اردوان و سواران فرا رسیدند.))

بعضاً هم جمله بدون فعل معمول بوده است؛ چون ((بغ ورزکه

اثورامزدا)) (زبان باستان)

یعنی خدای بزرگ اهورا مزدا.

« این دشت نیوک اذگور ایدروس » (دوره میانه) یعنی این دشت

نیکو و گور اینجا بسیار . البته در آغاز زبان پارسی دری نیز جمله

اینگونه می آمده: مثلاً در حدود العالم ، کابل ، ص ۳۵۳ « درازاء او

فرسنگی اندر پهنا نیم فرسنگ » یعنی درازی او فرسنگی است و

اندرپهنانیم فرسنگ است. و یا : « جایی آبادان و با نعمت و بازرگانان »

(حدود العالم ص ۳۸۳)

یعنی جایی آبادان است و با نعمت و بارز گانان است.

۲- دورهء میانه زبانهای ایریانی

زبانهای دوره میانه ایریانی به آن عده از زبانهای این خانواده به

کار میرود که بر سر راه تحول زبانهای دوره کهن به زبانهای دوره نوین

قرار گرفته اند ، تعیین تاریخ روشنی برای آغاز دوره میانه و ختم آن در

هر يك از زبانها دشوار است. از جمله زبانهای دوره میانه میتوان از زبان سفدی ، تخاری ، خوارزمی و از همه مهمتر پارتی (پرتوی ، پهلوی) را نام برد.

زبان سفدی شکل کهنی هم داشته و زبان متداول در سفد بوده و آن ناحیه یی است بزرگ در ما ورامالنهر که مرکز ش شهر سمرقند بود، در باره زبان سفدی برخی از مورخان عرب و نیز ابوریحان بیرونی تذکر داده اند. باز مانده زبان سفدی لهجه یغناپی است که اکنون در دره یغناپ واقع در میان سلسله کوههای زرفشان و حصار تاجیکستان بدان تکلم میشود.

زبان تخاری در سده های هشتم و نهم میلادی (قرن دوم و سوم هجری) در تخارستان رایج بوده بازبان ختنی پیوند نزدیک داشته است؛ تخارستان نامی است که از قدیمترین زمان بریکی از شرقی ترین ولایتهای آریانا اطلاق میشده که هم مرز ولایات غربی چین بوده است؛ زبان تخاری و ختنی هر دو زبان سکایی میانه خوانده شده است، قبایل سکایی و تخاری در آغاز قرن دوم میلادی به آسیای میانه و افغانستان نفوذ کردند و زبان آنان یکی از زبانهای ایریانی میباشد. باید گفت که زبان تخاری به حیث یکی از شاخه های زبان اند و اروپایی در عصری کهنتر در همپایه گی زبان تخاری در ترکستان چین کشف شده است.

زبان خوارزمی نیز شکل کهنی داشته و در ناحیه خوارزم معمول بوده است شکل میانه این زبان تا حدود قرن هشتم هجری رایج بود و

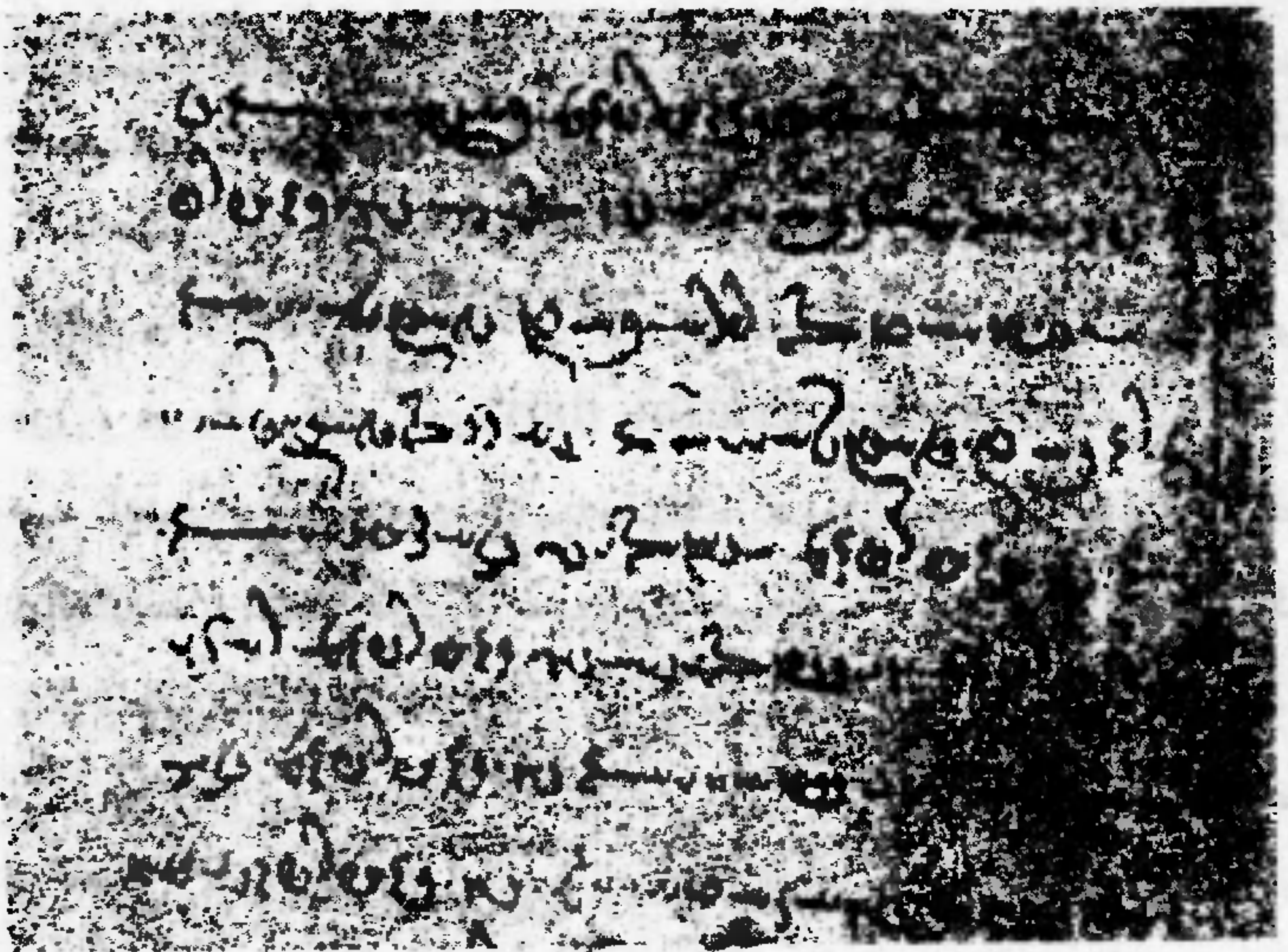
بعداً مغلوب زبان ترکی گردید ، از این زبان به وسیله کتاب آثار الباقیه ، ابوریحان بیرونی که مقداری از اسامی خوارزمی را در باره اعیاد ، نامها و روزهای ماهها آورده است اطلاعی به دست آمد و تحقیقات روی این زبان اکنون جریان دارد . از مهمترین زبانهای دوره میانه همانا زبان پارتی (پرتوی، پهلوی اشکانی) است که اساسی ترین وسیله ارتباط میان زبان اوستایی و پارسی دری (پرتوی دری، پارسی دری) میباشد.

۱-۲: زبان پارتی - parthi (پرتوی) یا پهلوی اشکانی :
اشکانیان بلخی در قرن سوم قبل از میلاد در شمال غرب بلخ . در حوالی نسا در دره خراسان به قدرت رسیدند و امپراتوری مقتدری را تا قرن سوم میلادی یعنی در طول شش قرن از بلخ و تخارستان در شرق تا اناطولی و روم در غرب و ازان سوی آمو دریا در شمال تا رود سند در جنوب تشکیل کردند.

پارتها تیره یی از قوم سکایی داهه و از نژاد آریایی بودند ؛ دولت پارت توسط ارشک (اشک) بلخی اساس گذاشته شد و به این سبب اشکانی گفته میشود.

اشک بلخی با برادر خود تیرداد از باخترا به شمال غرب آن ، پارتیه رفته پس از کسب قدرت برای حصول آزادی کشور خود علیه دولت یونان باختری قیام کرد ، آنگاه دولت یونان باختری را که در راس آن دیودوتس قرار داشت سقوط داده به سوی جنوب شرق راندو در ۲۵ قبل از میلاد دولت پارتی (پرتوی) را در آریانا بنیاد نهاد (۱).

(۱) جواد مشکور و رجب نیا ، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان ، تهران:



خط اوستا

𐎠𐎡𐎢𐎣𐎤𐎥𐎦𐎧𐎨𐎩𐎪𐎫𐎬𐎭𐎮𐎯𐎰𐎱𐎲
𐎳𐎴𐎵𐎶𐎷𐎸𐎹𐎺𐎻𐎼𐎽𐎾𐎿𐏀𐏁𐏂𐏃𐏄𐏅
𐏆𐏇𐏈𐏉𐏊𐏋𐏌𐏍𐏎𐏏𐏐𐏑𐏒𐏓𐏔𐏕𐏖𐏗
𐏘𐏙𐏚𐏛𐏜𐏝𐏞𐏟𐏠𐏡𐏢𐏣𐏤𐏥𐏦𐏧𐏨𐏩
𐏪𐏫𐏬𐏭𐏮𐏯𐏰𐏱𐏲𐏳𐏴𐏵𐏶𐏷𐏸𐏹𐏺𐏻
𐏼𐏽𐏾𐏿𐐀𐐁𐐂𐐃𐐄𐐅𐐆𐐇𐐈𐐉𐐊𐐋𐐌𐐍𐐎𐐏

خط «پارتی» (پهلوی)

𐭀𐭁𐭂𐭃𐭄𐭅𐭆𐭇𐭈𐭉𐭊𐭋𐭌𐭍𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓
𐭔𐭕𐭖𐭗𐭘𐭙𐭚𐭛𐭜𐭝𐭞𐭟𐭠𐭡𐭢𐭣𐭤𐭥𐭦
𐭧𐭨𐭩𐭪𐭫𐭬𐭭𐭮𐭯𐭰𐭱𐭲𐭳𐭴𐭵𐭶𐭷𐭸
𐭹𐭺𐭻𐭼𐭽𐭾𐭿𐮀𐮁𐮂𐮃𐮄𐮅𐮆𐮇𐮈𐮉
𐮊𐮋𐮌𐮍𐮎𐮏𐮐𐮑𐮒𐮓𐮔𐮕𐮖𐮗𐮘𐮙𐮚𐮛
𐮜𐮝𐮞𐮟𐮠𐮡𐮢𐮣𐮤𐮥𐮦𐮧𐮨𐮩𐮪𐮫𐮬𐮭𐮮𐮯

خط (پارسی) دوره ساسانی.

زبان پارتها همان زبان پارتی (پارثی parthi) و پرتوی بود که بعداً با ابدال واکها پهلوی شده است؛ زبان پرتوی یا پارتی خود دنباله زبان اوستایی است از طرف دیگر ریشه و پیشینه به اصطلاح پارسی دری و در واقع پارثی دری (parthi dari) را تشکیل داده است.

اینجا برای درک بهتر این حقیقت که زبان پارتی (پرتوی) دنباله زبان اوستایی است نه فرس باستان؛ همچنان برای توضیح این نکته که زبان پارسی دری منشأ آن زبان پارثی یا پرتوی میباشد نه فارسی میانه، موضوع را در وابسته گی به اوضاع و احوال پیدایش این زبانها با توجه به تاریخ و از دیدگاه کرونولوژی بررسی و تحلیل میداریم.

۲-۲: زبان پارتی (پرتوی) دنباله زبان اوستایی

زبان اوستایی کهنترین زبان بخش ایرانی شامل در زبان اندواروپایی است؛ این زبان پس از پیدایش زردشت در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد و ترویج کیش وی شناخته شده به نام زبان اوستایی شهرت یافته است.

دراینکه زبان اوستایی قبل از مهاجرت دسته یی از آریاییان به فارس از طریق جنوب شرق بحیره، خزر، وجود داشته و مقدم بر زبان فرس باستان بوده است هیچ تردیدی نیست چه زبان فرس باستان در فارس هنگام حکمروایی هخامنشی ها در نیمه سده ششم قبل از میلاد تداول داشته آنها نه به حیث زبان رسمی و اداری بلکه منحیث يك زبان محلی؛ در حالیکه زبان اوستایی چندین قرن قبل از آن در آریانا یعنی بلخ و حوالی آن (مرو، هرات و سیستان) سایر و دایر بوده و کتاب بزرگ وارزشمند اوستا با آن نگارش یافته است.

گرچه برخی از محققان و مؤرخان با توجه و اهمیت دادن به خط از

اینکه در قرون بعدی در عهد پارتها دوباره به کتابت اوستا پرداخته شده است و بدین گونه اوستا را به اشتباه از مرتبه تقدیم بر انداخته اند (۱) اما بنا بر معیارهای امروزی زیانشناسی و تعریف زبان به معنای خاص آن که: « زبان عبارت است از يك نظام سمبوليك صوتی برای افهام و تفهیم میان افراد » چون زبان اوستا با چنین نظام صوتی و گفتاری قبل از فرس باستان وجود داشته و من حیث يك زبان متكامل كتاب اوستا به وسیله آن بیان شده است و حتی طبق نظریاتی بر روی دوازده هزار پوست گاو که متن اصلی آن با فتوحات اسکندر مقدونی از میان رفت نگارش یافته بود (۲) و از خود خط داشته است؛ پس نظر به قدامت موجودیت اوستا، چه به شکل گفتار و سینه به سینه و چه به گونه نوشتار تقدمش تثبیت شده و حیثیت منبع اصلی بلودن آن برای سایر زبانهای ایرانی تاییدی انکار ناپذیر میباشد.

از جانب دیگر از اینکه به ویژه بخش گاتها و قسمت‌هایی از یشتها در قالب سرود هاوموزون بیان شده است، این نکته بیانگر آن است که این زبان قرن‌ها قبل از عهد زردشت تکامل یافته و در عصر زردشت (اوایل هزاره یکم قبل از میلاد) کلاً مسلط و زبان همه گانی بوده است.

زبان اوستایی در دوره امپرتوری هخامنشی‌ها نیز رایج بوده است زیرا که هخامنشی‌ها با تسلط بر آریانا و ماوراءالنهر همان گونه که زبان سفدی، تخاری و خوارزمی از دوره باستان به دوره میانه ادامه یافت زبان اوستایی هم که بنیاد مستحکمی داشته همچنان به حیث زبان

(۱) مهری باقری، تاریخ زبان فارسی، تهران: نشر قطره ۱۳۷۸، ص ۵۵.

(۲) کهزاد تاریخ ادبیات افغانستان، قسمت اول، کابل: مطبعه عمومی،

همه گانی در ناحیه آریانا دوام پیدا کرد؛ چه تسلط هخامنشی ها در این ناحیه تنها منافع اقتصادی را احتوا میکرد، چنانچه ساتراپی خوارزم و سفد سالانه (۲۰۰) تالان و ساتراپی باختر سالانه (۳۶۰) تالان نقرهء بابلی به دربار هخامنشی ها مالیه میپرداختند. (۱) (زبان اوستایی در عصر یونانیان باختر قطع نگردید بلکه منحصث زبان همه گانی در شمال ایران در کنار زبان یونانی همچنان تداوم پیدا کرد (۲) و بدین گونه بعد از سقوط دولت یونان باختری زبان اوستایی که در حدود تقریباً دو قرن معروض به تحول شده بود با به قدرت رسیدن پارتها در باختر و نواحی آن به نام زبان پارتی (پرتوی) زبان رسمی و اداری این حکمرانان گردید.

ارتباط زبان و فرهنگ پارتها را به زبان و فرهنگ عصر اوستایی از يك طرف سهم فعال گرفتن پارتها به برپایی آتشکده های زردشتی و از جانب دیگر توجه آنها برای نخستین بار به گرد آوری کتاب اوستا تایید میکند (۳) همچنان از اینکه در اوستا که به زبان کهن ایریانی نوشته شده از غرب فلات ایریان به ندرت نام برده شده است و از اینکه زبان پارتی از همان آغاز در ساحه نفوذ زبان اوستایی به میان آمده است، این نکته واضح میگردد که زبان پارتی (پرتوی) بلا واسطه ریشه اوستایی داشته است. (۴) یعنی که سرنوشت زبان پارتی بدون شك با زبان اوستایی گره خورده است و حتی گویند که متنهای اوستا تا هجوم سکندر مقدونی

(۱) باباجان غفوروف، تاجیکان، کتاب یکم قسمت اول، کابل، ص ۱۰۷.

(۲) محسن ابوالقاسمی، راهنمای زبانهای باستانی ایران، ج ۱، ص ۱۲۱.

(۳) رقیه بهزادی، قومهای آسیای مرکزی و فلات ایران، تهران: وزارت خارجه

، ۱۳۷۳، ص ۳۶.

(۴) کهزاد، تاریخ ادبیات افغانستان، قسمت اول، ص ۴۱.



پلاش سوم ۱۴۷ - ۱۹۱ میلادی



پلاش اول ۷۷-۵۱ میلادی



پلاش چهارم ۱۹۱ - ۲۰۸

پلاش اول ساهنشاه اشکانی دستور داد تا اوستای پراگنده را گرد آوری کنند و کتاب مدون سازند، او و برادرش تیر داد زردشتی مذهب بودند، این اقدام پلاش در واقع عکس العمل مغان و جامعه زردشتی آریاییان علیه هلینسم و یونانی مآبی بوده است. (تاریخ سیاسی، اجتماعی اشکانیان، تألیف و ترجمه جواد مشکور و رجب نیا، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷، ص ۳۵۴)

وجود داشته و توسط وی از بین برده شده است، بعدتر شاه اشکانی و لخش (بلاش) فرمان داد که متنهای اوستا را و آنچه به طور شفاهی میان موبدان زردشتی مانده بود جمع آوری نمایند. (۱)

اکثر دانشمندان وجود اوستا را در نیمه دوم عصر پارتها تایید میکنند، بر اساس بعضی مدارک و اسناد پارتها که از (نیسا) به دست آمده دیاکونوف و لیوشیتث تخمین میکنند که در قرن اول پیش از میلاد در شرق دولت پارت متن خطی اوستا یا لا اقل قسمتی از آن وجود داشته است. (۲) اساساً متن اوستای رسمی ساسانی (قرن ۴-۷ م.) بر مبنای يك یا چند تحریر قدیمتر است که به زمان اشکانیان (قرن ۳ ق. م. - قرن ۳ میلادی) بر میگردد (۳). قارن هم بدان است که هنگام اشغال باختر توسط یونانیان زبان سغدی و باکتریایی زبان نوشت و خواند بوده است. (۴) طبیعی است که زبان باکتریایی همان زبان تحول یافته اوستایی بوده است که بعدتر آن را در زمان حکمروایی پارتها زبان پارتی (پرتوی) نامیده اند.

به قول بسا از محققان از اینکه زبان پارتی (پرتوی) نحوه شاعرانه داشته است این ویژه گی با همان نحوه ادبی و شاعرانه گاتهای اوستا همگونی دارد، همچنان با نحوه ادبی و شاعرانه آغازین عصر زبان پارسی دری (پرتوی دری).

(۱) دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، مترجم روحی اریاب، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۶۵.

(۲) دیاکونوف، لیوشیتث، ۱۹۶۶، ص ۱۵۳-۱۵۷ « به نقل از تاجیکان غفوروف ص ۷۲ »

(۳) ارانسکی، زبانهای ایرانی، ترجمه علی اشرف صادقی، ص ۵۱.

(۴) محسن ابوالقاسمی، رهنمای زبانهای باستانی ایران، ج ۱، ص ۱۲۱.

گذشته از این همه ، دلایل و شواهد زیاد دیگر نیز این نکته را که زبان پارتی و باختری یکی و دنباله زبان اوستایی میباشد ، تایید میکند .
 به قول اکثر دانشمندان از جمله رستارگوییوا زبان پارتی مأخوذ از قوم پرثوه به نام زبان پهلوی شمالی معروف است و آن نام یکی از زبانهای باختری است (۱) و به قول خانلری قوم پرثوه (پارت) بعد از استیلای یونا نیان از ناحیه شمال خراسان بر خاسته زبان آنان در قلمرو امپراتوری شان از قرن سوم قبل از میلاد تا قرن سوم میلادی زبان رسمی و اداری بوده است. (۲) در حالیکه قبل از آن در قلمرو هخامنشی های فارس زبان آرامی به حیث زبان رسمی و اداری معمول بود .

۲-۳: زبان پارتی (پرثوی) دنباله زبان فرس باستان نیست
 زبان فرس باستان زبان عصر امپراطوری هخامنشی ها که از نگاه تاریخ چند قرن بعد از زبان اوستایی و با مایه گیری از آن در فارس معمول شده بود هیچگاهی به حیث زبان همه گانی به طرف شرق گسترش پیدا نکرده است تا تصویری را به میان آورده باشد که از آن زبان پارتی زاده شده باشد و یا برآن تاثیری کرده باشد؛ بلکه چنان ذهنیتی نزدیک به واقعیت وجود دارد که زبانهای ایریانی از شرق به غرب راه پیدا کرده است. (۳) و متن اوستا بنابر وابسته گی به قلمرو اصلی و با ارتباط به زبان پارتی در مرحله نخست در زبان اشکانیان و پارتها (قرن سوم ق.م) باز نویسی شده است (۴) در دوره پارتها (پرثوی و اشکانیان) گرچه زبان

(۱) رستارگوییوا، دستور زبان فارسی میانه ، ترجمه شادان ، تهران: بنیاد فرهنگ، ۱۳۲۷ ، ص ۲ مقدمه.

(۲) خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۲۵.

(۳) اراسکی ، زبانهای ایرانی ، ص ۴۶ .

(۴) اراسکی ، زبانهای ایرانی ، ترجمه علی اشرف صادقی ، تهران ، ۱۳۷۸ ،

ص ۵۱ ؛ اندریاس ، به نقل از کتاب ریشه شناسی ، محسن ابوالقاسمی ، تهران: نشر ققنوس ، ۱۳۷۴ ، ص ۴۹ .

اوستا بنا بر پذیرش تحولات بیش از دو قرن مربوط به عصر سلوکیان و قبل از آن، از کار برد به گونه همه‌گانی خارج شده بود و زمینه ایجاد زبان پارتی (پرتوی) به میان آمده بود بازهم موبدان زردشتی آن را می‌آموختند و بنا بر همین آشنایی بدان، ترجمه‌ها و تفسیرهایی از اوستا به زبان پارتی (پهلوی اشکانی) صورت گرفته است. (۱)

در حالیکه در دوره قبل از پارتها یعنی در عصر هخامنشی‌ها (۶۰۰ ق. م) در فارس زبان رسمی و اداری زبان آرامی بوده و همانگونه در انجا زبان آرامی تا نیمه دوم قرن اول قبل از میلاد ادامه داشته است، البته در همین تاریخ است که زبان پارتی به حیث زبان رسمی و اداری اشکانیان بعد از تسخیر تیسفون توسط مهر داد اشکانی در (۱۷۱ ق. م) به فارس انتشار می‌یابد و جای زبان آرامی را به تمامی میگیرد (۲)

پس چگونه زبان فارس باستان میتواند سرچشمه و ریشه زبان پرتوی (پارسی اشکانی) باشد؛ طوریکه تاریخ شاهد است هخامنشی‌ها در سال (۳۳۰ ق. م) در فارس به وسیله اسکندر مقدونی منقرض شدند و پارتها در شمال شرق فارس در پارثه در ساحه نفوذ زبان اوستایی قرار داشته و هنوز به فارس نرفته‌اند بنا بران هرگز زبان پارتی تحت تاثیر زبان فارس باستان در حالیکه زبان آرامی زبان رسمی و اداری هخامنشی‌ها بوده قرار نگرفته است.

پارتها خود بعد از استیلای هخامنشی‌ها با گذشت يك قرن تسلط

(۱) ژاله آموزگار و تفضلی، زبان پهلوی ادبیات و دستور آن، تهران:

انتشارات معین، ۱۳۷۵، ص ۲۸.

(۲) همانجا، زبان پهلوی ادبیات و دستور آن، ص ۱۴.

سلوکیان بر فارس، به قدرت رسیده اند، آنها با داشتن زبان اصلی خود شان (پرتوی) بر فارس در حدود (۱۷۱ ق. م) مسلط شدند و زبان آرامی عهد هخامنشی را از میان برداشته به جای آن طوریکه قبلاً گفته شد زبان پارتی (پرتوی) را به حیث زبان رسمی و اداری قرار دادند؛ بدین گونه زبان پرتوی اشکانی (پارتی) دنباله زبان فرس باستان شده نمیتواند، بلکه منشا در اوستا دارد.

۲-۴: تداول زبان پارتی (پرتوی) در کنار زبان یونانی در باختر:

در عصر یونانیان باختری در آریانا زبانهای ایریانی میانه با وجودی که زبان یونانی ترویج پیدا کرده بود آنقدرها تضعیف نشد که از ساحه کتابت و امور دولتی برکنار ماند، از جمله زبان پارتی (پرتوی) که دنباله زبان کهن ایریانی (اوستایی) بود در شمال شرق فارس در نواحی باختر و پارت به حیث زبان رسمی و اداری مورد کار برد قرار گرفت.

طوریکه محققان اشاره کرده اند در دوره یونان و باختری هیچ وقت یونانیان در باختر اقلیتی بیش نبودند بلکه اکثریت مردم اصلا ایریانی بودند و همچنان به زبان یا لهجه ایریانی (زبان بازمانده از زبان اوستایی) سخن میگفته اند (۱) پس از مرگ سکندر (۳۲۳ ق. م) امپراتوری اومیان جنرالانش تقسیم شده یکی از جنرالان وی به نام سلوکوس در غرب فارس سلطنت بزرگ یونانی را اساس گذاشت که مرکز وی شهر سلوکیه در غرب دجله بوده است؛ البته یونانیان نواحی باختر پس از مبارزات دامنه دار و تحریک آریا بیان باختر بالاخره دولت یونان

(۱) رقیه بهزادی، قومهای کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، تهران،

باختری را تحت فرمانروایی دیودوتوس قبل از (۲۵۶ ق.م) تاسیس کردند. (۱) درین هنگام نهضت‌های آزادی خواهی در آریانا قوت گرفت تا آنکه ارشک بلخی به پارت رفته اساس دولت پارتها را گذاشت ، بعد پارتها قسمتی از باختر مانند مرگیانا (مرو) و ایریا (هرات) را تصرف کردند.

دولت یونان باختری آنگاه که پارتها (پرتوی ها) قدرت بیشتر پیدا کردند و بر همه نواحی بلخ مسلط شدند به طرف جنوب شرق انتقال یافته به ساحه هند نفوذ پیدا کرد.

همین وقت است که دولت یونان باختری به آیین بودایی متمایل شد؛ اما در باختر هنوز کیش زردشتی پا بر جا ماند. (۲)

ویدین گونه زبان باختری در واقع همان زبان پارتی دنباله زبان اوستایی تداول داشته است، چنانکه از هر گوشه و کنار زایرین به اینجا وارد میشدند .

البته این وقتی است که از زبان اوستایی در حدود پنج قرن سپری شده است و بنابر معروض شدن به تحولات زمینه ایجاد زبان پارتی (پرتوی) آماده گردیده است. باید گفت که زبان اوستایی در این عصر به گونه اصلی ان تنها توسط موبدان زردشتی به کار میرفته و آموخته میشده است. (۳)

(۱) باباجان غفوروف ، تاجیکان ، کتاب یکم ، قسمت اول ، کابل ، ص ۱۴۶؛ رقیه بهزادی ، ص ۳۳.

(۲) غفوروف ، تاجیکان ، ص ۱۶۸.

(۳) ژاله آموزگار و تفضلی ، زبان پهلوی ادبیات و دستور آن ، ص ۲۸.

۲-۵: زبان پارتی (پرتوی) و انتشار آن در فارس

پس از تسلط یونانیان بر باختر و رسمیت یافتن زبان یونانی در آنجا، طبعاً در باختر زبانی منحصراً دنباله زبان اوستایی به نام زبان باختری معمول بوده است و آن طوریکه گفتیم واقعاً همان زبانی است که با استقرار دولت پارتی (اشکانی) در وادی خراسان، زبان پارتی پرتوی گفته شده است.

به نظر تارن زبان یونانی و زبان باختری (پارتی، پرتوی) باهم تأثیرات متقابل داشته است (۱)، البته زبان پارتی (پرتوی) شکل اصلی کلمه است و صورت پهلوی آن، گونه متحول و قسماً اشتباه بر انگیز آن میباشد یعنی واژه پهلوی شکل دوم پارتی و پرتوی است، بدین گونه که زبان پارتی /parthi/ نخست پرتوی گفته میشود از آنجایی که /r/ در غالب موارد به /l/ تعویض شده؛ مثلاً دیوار - دیوال، سوراخ - سولاخ، و نیز /s/، /θ/ در بسا از واژه‌ها در پروسه تحول به /h/ تبدیل یافته است؛ مثلاً سند - هند، میشره - مهر (آفتاب)؛ پس پرتوی نخست به پهلوی مبدل شده آنگاه با تقدیم و تأخیر حروف صورت پهلوی را به خود گرفته است.

بنابراین واقعیت اینست که زبان پارسی از نگاه شکل کلمه منسوب است به پارتی (پارثی - parthi) و پرتوی که ریشه و منشا آن است؛ همان گونه که (پارسه) ناحیه جنوب غرب ایران امروز که پس از کوچیدن پارتها پیشتر از هزاره اول قبل از میلاد از شمال غرب باختر به آنجا آن نام را گرفته و بعداً پارس و فارس شده است.

(۱) باباجان غفوروف، تاجیکان، کتاب یکم، قسمت اول، ص ۱۴۳.

در دوره اول سلطنت پارتها که اشك اول مؤسس اشکانیان ، برادرش تیر داد و اردوان پسر تیر داد بر اریکه قدرت قرار داشتند قلمرو پارتیان شامل ناحیه پارتیه در شمال غرب باختر (وادی خراسان = مرو و هرات) ونواحی آن بود ، پس از آن مهر داد قدرت را به دست گرفته شهر نیسا را در آن ناحیه به حیث پایتخت اعمار کرد (۱۷۱ ق . م) و به قدرت پارتها افزود ؛ از شهر نیسا اخیراً در جمله آثار دیگر تاریخی عهد پارتها در حدود بیست تکه سفالین که دارای نوشته هایی به زبان پارسی با حروف آرامی بود به دست آمده است . (۱) مهر داد پارسی بعد از (۱۷۱ ق . م) به جانب غرب به فتوحات علیه سلوکیان پرداخت ، پارتها در این پیشروی به طرف غرب نخست شهر اکباتان (همدان) و سرانجام شهر تیسفون به طرف چپ دجله را تسخیر کردند و آن را به حیث پایتخت تابستانی خود اعمار نمودند . یعنی که پارتها تا حدود (۱۷۱ ق . م) در ناحیه پارت دور از فارس حکمرانی کرده اند و زبان شان طبعاً پرتوی بوده است و هنوز فارس شامل امپراطوری آنان نشده بود .

با تقویت امپراتوری پارتها و ورود آنان به صحنه در فارس زبان یونانی که منحصراً زبان مشترك عمومی (lingua franco) معمول شده بود تضعیف شده به جای آن زبان پارسی (پرتوی) به حیث زبان رسمی ، اداری و علمی پذیرفته شد . (۲)

به تعقیب آن حتی خط آرامی معمول در عصر امپراتوری هخامنشی ها ، نیز به تدریج معروض به تحول شده به صورت خط پارسی در آمد (۳) .

(۱) رقیه بهزادی ، قومهای کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران ، ص ۴۹ .

(۲) خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، ج ۱ ، تهران : بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۵ ،

ص ۲۵ ؛ رقیطیفه ابوبکر ، همانجا ص ۳۷ .

(۳) ژاله آموزگار و تفضلی ، زبان پهلوی ادبیات و دستور آن ، تهران

: ۱۳۷۵ ، ص ۱۵ .

کشف کتیبه زبان پارتی در فارس پس از نفوذ پارتها از شرق بدانجا ؛ مثلاً کتیبه اردوان پنجم (۲۱۳ - ۲۲۴ میلادی) در شوش و حتی کشف کتیبه های شاهان اول ساسانی به زبان پارتی در فارس ؛ مانند : کتیبه های ارد شیر اول (۲۲۴ - ۲۴۱ میلادی) در نقش رستم ، کتیبه های شاپور اول (۲۴۱ - ۲۷۳ میلادی) در نقش رجب ، کعبه زردشت حاجی آباد ، کتیبه هرمز (۲۷۲ - ۲۷۳ میلادی) در نقش رستم ، کتیبه نرسی (۲۹۳ - ۳۰۲ میلادی) در پایکولی (درکردستان) و کتیبه های شهر دورا (از شهر های قدیمی سوریه) (۱) همه دال بر آن است که قرن ها پس از زبان فرس باستان و قبل از تداول پهلوی ساسانی زبان پارتی (پرتوی) به حیث زبان رسمی و اداری در سراسر امپراتوری آنان معمول بوده است و این زبان جای سایر زبانهای معمول در فارس به شمول زبان آرامی را گرفت .

زبان پارتی (پرتوی) که در آغاز در ناحیه خراسان و باختر به وجود آمده و با برپایی دولت پارت حیثیت زبان رسمی و اداری را گرفت ، در همین ساحه مبدأ زبان پارتی یعنی آریانا کوچکترین اثر نفوذ زبان فرس باستان دیده نشده است به دلیل آنکه هیچ کتیبه یی به زبان فرس باستان در این ناحیه به دست نیامده است در حالی که کتیبه هایی از سلسله هخامنشی ها به زبان فرس باستان در شوش ، همدان ، الوند ، بیستون و حتی در کانال سویز به دست آمده است .

(۱) محسن ابوالقاسمی ، راهنمای زبانهای باستانی ایران ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ .

۲-۶ : زبان پهلوی ساسانی دنباله و همچو شاخه

زبان پارتی (پرتوی) :

در قرن سوم میلادی در تیسفون یکی از اشکها ، پسر اردوان پارتی به حیث امپراتور پارتها بر اریکه قدرت قرار داشت در همین آوان فارسها به یاری اتحادیه های ضد پارتیان غرب فارس او را از قدرت برانداختند و تیسفون را اردشیر اول ساسانی مرکز فرمانروایی خود قرار داد . (۱) از اینکه در دوره امپراتوری هخامنشی زبان آرامی زبان رسمی بوده نه زبان فرس باستان ؛ و از اینکه در مدت شش قرن امپراتوری پارتها زبان پارتی (پرتوی) زبان رسمی و اداری بود ؛ و از اینکه زبان فرس باستان چه در عصر هخامنشی ها و چه در دوره یونانیها و پارتها موقع تداول و ترویج نیافته است ؛ بنابراین در عصر ساسانیان زبان فرس باستان در موقعیتی قرار نداشت که بتواند منشأ و منبعی برای پارسی ساسانی قرار گیرد از همین جاست که در اوایل دوره شاهان ساسانی گتیبه ها به زبان پارتی (پرتوی) و شاخه یا لهجه بی از ان یعنی پارتی ساسانی ثبت گردیده است . (۲)

تا آنجا که حتی زبان دوره ساسانی به صورت کل پهلوی گفته شده است ، چنانچه هر نوع اثری را در عصر ساسانی و پس از ان پهلوی ، پهلوی خوانده اند و اجمال آثار دوره اخیر ساسانی در فارس را پهلویات نامیده اند . (۳) البته پهلوی نامیده شدن زبان پارسینک (پارسی ساسانی)

(۱) پیگولوسکایا ، شهرهای ایران در روزگار پارتیان ، ترجمه رضا ، تهران

ص ۲۲۰ .

(۲) همانجا ، پیگولوسکایا ، ص ۱۵۳ .

(۳) تاوادیا ، زبان و ادبیات پهلوی ، تهران : دانشگاه ، ۱۳۴۸ ، ص

۱۲-۱۳ .

و اینکه در تکوین و ظهور زبان پهلوی ساسانی زبان پهلوی اشکانی (پرتوی) نقش اساسی داشته است این موضوع را دلایل و نکات ذیل روشن میسازد :

۱-۶-۲: محققان برآنند که زبان پارتی (پرتوی ، پهلوی اشکانی)

برای شرح نحوی زبانهای دوره میانه ایریانی مهم بوده است و پارسی ساسانی (پارسیک) از جمله شعبه آن است . (۱) ، چنانکه زالمان کتاب دستور زبان فارسی ساسانی (پهلوی ساسانی) را به استناد متون پارتی (پهلوی اشکانی) تدوین کرده است . (۲)

۲-۶-۲: زبان پارتی (پرتوی) آغاز دوره میانه زبانهای ایریانی

محسوب شده است (۳) و حتی گویند که از قرن چهارم قبل از میلاد تا قرن هفتم میلادی برای مدت يك هزار سال دوام داشته است (۴) یعنی زبان پهلوی ساسانی شاخه یی از ان زبان است .

۳-۶-۲: آثاری از زبان پارتی (پرتوی) مثلاً آثاری از مانی حتی

در قرن چهارم میلادی و بعد از ان هم نگارش یافته است (۵)

و حتی تا قرن هشتم به عنوان زبان مذهبی در میان موبدان ساسانی

و اهل قلم ساسانی نیز کسانی بود که زبان پارتی را میدانستند یعنی که زبان پارتی (پرتوی) بعد از پارتها هم معمول و متداول بوده است ، این بدان معنی است که پهلوی ساسانی از تأثیرپذیری زبان پارتی (پرتوی) به وجود آمده و رکن اساسی آن میباشد.

(۱) کرسٹوفر بروئر ، نحو در ایران میانه غربی ، ترجمه رقیه بهزادی : نشر

بردار ، ۱۳۷۴ ، ص ۱۴ .

(۲) c. saliman , mithelpesiih-GIPI, Bd. 1, Abt.1.

۲۴۹ ، «به نقل از فارسی میانه ، رستار گویوا ، ص ۱»

(۳) مهری باقری ، تاریخ زبان فارسی ، ص ۶۵ .

(۴) رستار گویوا ، دستوزبان فارسی میانه ، ترجمه شادان ، ص ۱ .

(۵) ژاله آموزگار و تفضلی ، زبان پهلوی ادبیات و دستور آن ، ص ۱۸ .

۲-۶-۴ : آثار منظوم پارتی (زبان پرثوی) متعلق به خراسان قدیم از نظر تعداد بیشتر از اشعار پهلوی ساسانی است و از نظر جوهر نیز غنی تر میباشد (۱) مثلا یاد گار زیران و درخت آثوریک که زبان آنها پارتی است (۲)

۲-۶-۵ : از نگاه تا وادیا، اصطلاح پهلوی ساسانی (پارسیک) نام اصلی این زبان است یعنی همان زبان پهلوی که معمول در عصر ساسانی بوده غیر از پهلوی اشکانی میباشد و در حقیقت شکل تغییر یافته پهلوی اشکانی بوده است او میگوید که اصطلاح (فارسی میانه؟) برای زبان پهلوی ساسانی نامی است تازه که اخیراً زالمان به این زبان داده است (۳)

۲-۶-۶ : بنیاد زبان پارسیک (پهلوی ساسانی) لهجه استخری است که مهد و میهن اصلی زبان دودمان ساسانی میباشد (۴) این بدان معنا است که زبان پارتی (پرثوی) آنکه پس از قرن دوم قبل از میلاد به طرف غرب آریانا به فارس توسعه یافت و زبان رسمی واداری بوده از اخطلاط و تاثیر آن با لهجه های باز مانده از فرس باستان و زبانهای غیر ایریانی لهجه مستقلی را به وجود آورد که آن همان لهجه استخریاید باشد لهجه یی که سرانجام به آن پهلوی ساسانی گفته شده است. بدین گونه زبان پهلوی ساسانی بازم مولود پهلوی اشکانی (پرثوی) میتواند بود.

(۱) همانجا ژاله آموزگار و تفضلی، ص ۴۳.

(۲) علی اشرف صادقی تکوین زبان فارسی، تهران: دانشگاه آزاد، ۱۳۷۵، ص ۴۲.

(۳) تاوادیا زبان وادبیات پهلوی، ترجمه نجم آبادی، تهران: دانشگاه، ۱۳۷۸، ص ۹.

(۴) رستار گویوا، دستور زبان فارسی میانه ترجمه شادان، تهران ص ۱.

۷-۶-۲: پارتها (اشکانیان، پرتوی ها) بدان درجه از نگاه سنتهای باستانی و زبانی در فارس نفوذ کرده بودند که پس از تسخیر تیسفون به دست قیصر روم شهری که پایتخت شاهان اشکانی از جمله خسرو (اشك ۲۳) بود قیصر پس از كشودن آن سكه بی ضرب زده در آن با افتخار (parthia capga) یعنی تسخیر پارت نگاشته بود.

(۱)

۸-۶-۲-: از نیمه دوم قرن هژدهم خاور شناسان به وجود زبان پهلوی غربی (پهلوی ساسانی) پی بردند و اساس مطالعه آنان بر قرائت و کتابت این زبان توسط موبدان زردشتی مقیم هند بود (۲) که به زبان پهلوی اشکانی (پرتوی) گرویده بودند و آن را به کار میبردند: یعنی که زبان پهلوی ساسانی اصلاً بر مبنای زبان پارتی (پرتوی)، پهلوی اشکانی (به میان آمده و از روی آن تشریح شده است و پهلوی اشکانی خود ریشه در اوستا داشته است،

۹-۶-۲: هاگ معتقد بود که متن کتیبه حاجی آباد در فارس يك متن پهلوی ساسانی و ترکیبی است از دولهجه پهلوی (پهلوی اشکانی و ساسانی) و ی نتیجه گرفته که زبان پهلوی غربی (پهلوی ساساتی) در اصل آرامی بوده عنصر های ایریانی و پارتی در آن قرضی میباشد. (۳)

گرچه این نظر بعضاً رد شده است اما حقیقتی را هم میسرساند و آن اینکه زبان پهلوی ساسانی از اختلاط زبان ایریانی (پهلوی اشکانی، پرتوی) و زبانهای غیر ایریانی (آرامی و یونانی) به میان آمده است:

- (۱) جواد مشکور و رجب نیا، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، تهران، نشر دنیای کتاب، ص ۲۷.
- (۲) رستار گویوا، دستور زبان میانه، ص ۶.
- (۳) همانجا، ص ۸.

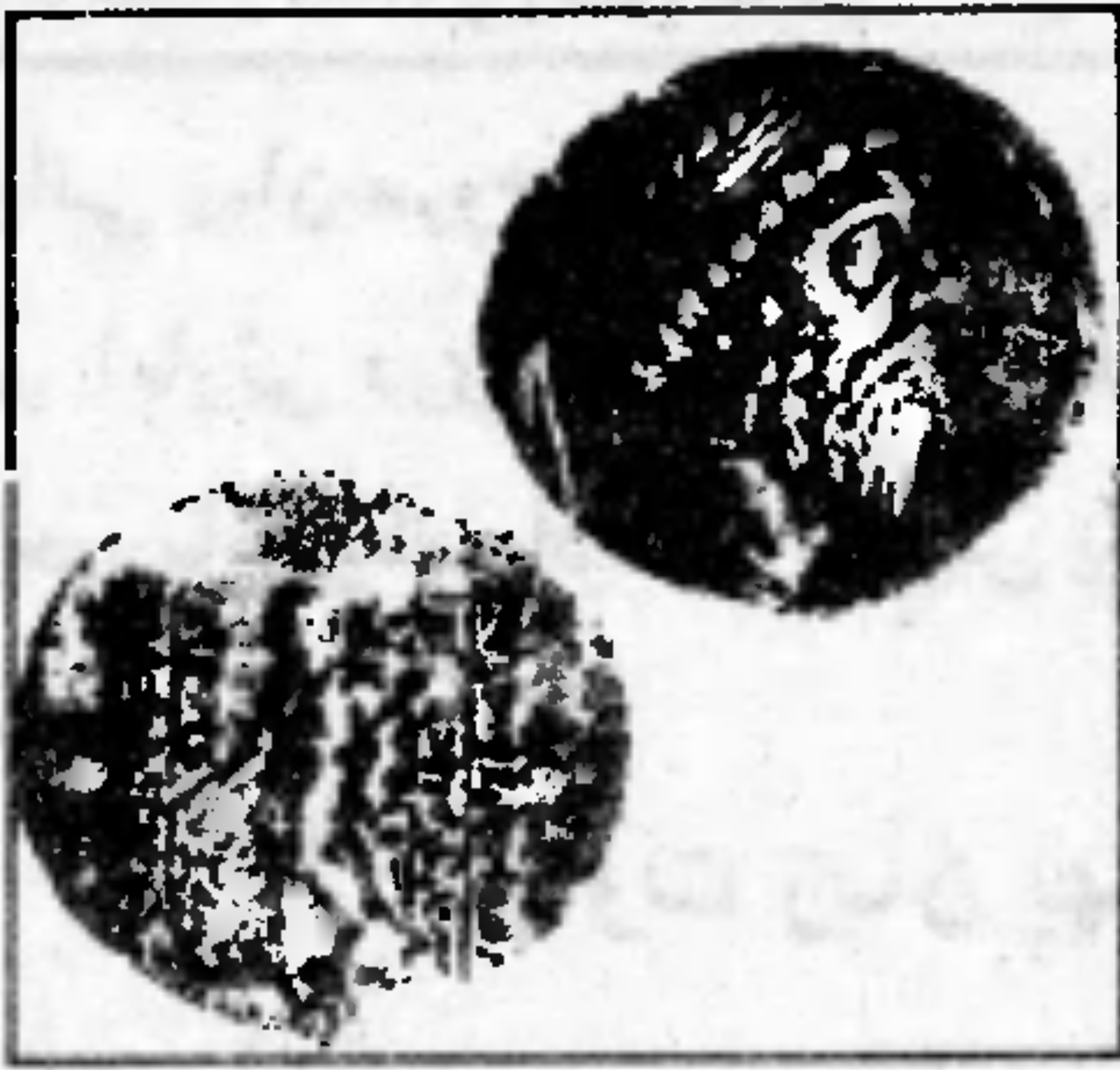
در نتیجه هم ارتباط آن به فرس باستان ضعیف به نظر می آید و هم نمیتواند منشأ و ریشه پارتی دری و یا پارسی نو باشد.

۲-۶-۱۰: اگر چه جناب محسن ابوالقاسمی در کتاب ریشه فعلهای فارسی در صفحه (۸) میگوید که: دوره رواج فارسی میانه؟ (پهلوی ساسانی) از ۳۳۱ قبل از میلاد تا ۸۶۷ میلادی که برابر با سلطنت یعقوب لیث صفاری است و باز در صفحه بعد (ص ۹) میفرماید که: دوره رواج پهلوی اشکانی از ۳۳۱ پیش از میلاد شروع میشود و به سقوط ساسانیان (در ۶۵۲ میلادی پایان می پذیرد) (۱)

در اینجا حکم نخستین دلالت دارد بر پهلوی اشکانی نه پارسی ساسانی (پهلوی ساسانی) زیرا پس از سقوط هخامنشی ها در (۳۳۱ ق.م)، زبانی که در فارس معمول بوده همان زبان آرامی زبان رسمی هخامنشی ها بود و در کنار آن زبان یونانی تد اول داشته که پس از استقرار دولت سلوکبه ترویج یافت اما پس از (۱۷۱ ق.م) که اشکانیان بر فارس مسلط شدند زبان پهلوی اشکانی زبان رسمی و اداری برگزیده شده در سراسر قلمرو امپراتوری اشکانیان رایج گردید، این حقیقت را جناب ابوالقاسمی در حکم دوم به وضاحت تشریح میکند آنجا که میگوید: دوره رواج پهلوی اشکانی از ۳۳۱ قبل از میلاد یعنی سقوط هخامنشی ها شروع میشود و به سقوط ساسانیان پایان میپذیرد.

این گفته بدان معنی است که از استقرار امپراتوری اشکانی تا سقوط ساسانیان زبان مروج در باختر و فارس زبان پهلوی اشکانی (پرتوی) بوده است آنهم به دو لهجه یا شاخه یکی لهجه باختر یا خالص پارتی (پرتوی، پهلوی اشکانی) و دیگری لهجه فارس زبان عصر ساسانی که پهلوی ساسانی گفته میشود و آن از پهلوی اشکانی بنابر اختلاط با زبانهای آرامی زبان رسمی و اداری هخامنشی ها و زبان

(۱) محسن ابوالقاسمی، ریشه فعلهای فارسی دری، ۱۳۷۳، ص ۸-۹.



روی سکه: نقش نیم رخ مهر داد اول به راست، سیل، ریش انبوه با موهای آویخته که بر روی آن سربندی به گونه، یک نوار پهن که در پشت سرگه خورده و دو رشته، آناویزان است دیده می شود.
پشت سکه: نقش تمام قامت هراکلیوس که روبه سوی چپ و گریزی به دست گرفته دیده میشود.



روی سکه: نقش نیم رخ اشک اول به سمت راست که با شلق (کلاه پارتی) بر سر دارد.
پشت سکه: ارشک نشسته بر چهار پایه به سمت چپ، کمان در دست با دوج نوشته در دو سوی او این گونه:

Ρ ΑΚΟΥ[ΑΥΤΟ]ΚΡΑΤΟΥΡΟΥ
به معنای ارشک اتوکرات = ارشک مستقل.



اشکانیان / فرهاد پنجم



مهر داد دوم ۱۲۳ - ۸۸ پیش از میلاد

یونانی زبان مروج عصر سلوکیان به میان آمده بود، البته زبان پارسی دری (پارثی دری) دنباله زبان پهلوی اشکانی (پرتوی) میباشد که در نواحی باختر ایجاد شده پرورش یافته و بعداً به فارس گسترش یافته است.

۲-۷ : تفاوت زبان پهلوی ساسانی با زبان پارسی و پارسی دری.

واقعیت همان است که زبان پارثی (پرتوی) از زبانهای عمده دوره میانه زبانهای ایریانی بوده و ریشه در او ستا دارد و زبان اوستایی زبانی مدهبی بوده نسبت همین مشخصه بارز خود پیوسته تا عصر پارتها به ویژه که وختش اشکانی به جمع آوری و تدوین دوباره آن اصدار حکم و اقدام عملی کرد مؤثریت آن بر زبان پارثی حتمی شمرده میشود، همچنان زبان پارثی (پرتوی) که مدت شش قرن زبان رسمی و اداری اشکانیان بود بالنوبه بر زبانهای بعدی ایریانی به حیث يك عامه و یا به صفت يك ریشه تأثیر و افعی داشته است از جمله بر زبان پهلوی ساسانی و زبان پارسی دری.

بنا بران یکی از تفاوتهای عمده میان پهلوی و پارثی و پهلوی ساسانی موجودیت فاصله زمانی است چنانچه پهلوی اشکانی پس از سلطنت يك قرنه یونانیان (۳۳۱-۲۵۰ ق.م) با استقرار امپراتوری پارتها برای مدت شش قرن به حیث زبان رسمی و اداری در سراسر قلمرو دولت آنان ترویج یافت، حالانکه زبان پهلوی ساسانی پس از سقوط پارتها (۲۲۶ میلادی) و با مایه گیری از زبان پارثی به میان آمده است، از همین جا است که زبان و ادبیات پهلوی ساسانی در اواخر عصر ساسانیان به نام فهلویات (پهلویات) معروف شده است. همچنان زبان پارثی (پهلوی اشکانی) در باختر، در نواحی

هندوکش و ماورالنهر در تقابل با زبانهای سفدی و تخاری مؤثریت دیگری داشته که نتیجه آن ایجاد زبان یا لهجه‌ی دیگر از زبان پارتی به نام زبان باختری (بلخی) یا تخاری و یا کوشانی می‌باشد، و آن مادر زبان پارسی دری به حساب آمده است.

گرچه منشأ رسم الخط هر دو پهلوی مشترک و رسم الخط آرامی می‌باشد اما تفاوتی که در این میان وجود دارد اینست که رسم الخط پارتی (پهلوی اشکانی) بنا بر تداول چندین قرنه با پذیرش تغییرات و تفاوت‌هایی در دوره ساسانیان به کار گرفته شده است.

روی همین تقدم زمانی و پایه بودن زبان پارتی (پهلوی اشکانی) و به دنبال آن ایجاد زبان پهلوی ساسانی، طبیعی است که الزاماً میان اصل و فرع تفاوت‌هایی باید وجود داشته باشد که دارد، یکی از شواهد بارز اینست که با ترویج زبان پهلوی در فارس این زبان به یکباره گی از میان نرفته بلکه تداوم داشته است و این موضوع را کتیبه‌های دو زبانه عصر ساسانی واضح می‌سازد به گونه‌ی بی‌گمانی که این کتیبه‌ها به دوزبان پهلوی ساسانی و به تعقیب آن برای درک موضوع به زبان پهلوی اشکانی نوشته شده است، چنانچه کتیبه اردیشر بابکان و جانشینان او در شرح لشکر کشی‌های آنان به همین دو زبان نبشته شده است (۱) یعنی که در عصر ساسانیان زبان نو (پهلوی ساسانی) به دنبال پهلوی اشکانی و با تأثیر پذیری از آن به حیث زبانی متفاوت از آن متداول شده است.

البته مقارن به قدرت رسیدن ساسانیان و شیوع زبان پهلوی ساسانی در فارس در آن دوره اینجا در سرزمین باختر و نواحی آن زبان پارتی (پرتوی) ادامه داشته است، مخصوصاً در دودمان پهلوا (پرتوه‌ها) که

(۱) معین، مقدمه برهان قاطع، چاپ دوم، ص ۲۶؛ احسان شاطر، مقدمه،

لغت نامه دهخدا.

در سیستان و حوزه ارغنداب به تشکیل سلطنت پرداختند (۱) از جانب دیگر در نواحی باختر زبان پارتی در اختلاط با زبانهای تخاری و سغدی معروض به تحول جدی شده زمینه یی را برای ایجاد پارسی دری (پارثی دری) آماده کرده است، یعنی که در عرض زبان پهلوی ساسانی در فارس در باختر تحول پارتی به پارثی دری واقعیتی بوده است که ان را دانشمندان تایید کرده اند؛ از جمله در الفهرست ابن ندیم آمده است که زبان دری در عهد ساسانیان زبان مردم خراسان و اهل مشرق بوده (۲)؛ همچنان ابن مقفع که قول وی قدیمترین سند در رابطه به منشأ زبان پارسی دری میباشد گفته است که از میان زبانهای اهل خراسان و مشرق زبان اهل بلخ بر زبان دری غلبه دارد (۳) این نکته روشن است که پس از تحول زبان پارتی (پرثوی) به پارسی دری در باختر و ماوراءالنهر در ما قبل اسلام و اوایل دوره اسلامی، زبان پهلوی ساسانی در فارس تا حدود قرن پنجم هجری (سده یازدهم میلادی) دوام و استمرار داشت و قطع و فصلی در آن رخ نداده است همچنان داکتر معین تایید کرده است که زبان پارسی دری در ادوار پیش از اسلام در عرض زبان پهلوی (پهلوی ساسانی) وجود داشته است (۴) از اینکه دنباله زبان پارثی یعنی پارسی دری تا قرن پنجم هجری به سرحد کمال رسیده و آثار زیادی از نظم و نثر

(۱) کهزاد، تاریخ ادبیات افغانستان، قسمت اول، کابل، ۱۳۳۰، ص

۴۲.

(۲) ادیب طوسی، درباره زبان فارسی ((ارمغان سال ۵۶، شماره ۸ ص

((۴۵۷.

(۳) احمد تفضلی، ((نقدی بر تکوین زبان فارسی - مجله آینده شماره

۷-۹، ۱۳۵۷، ص ۵۸۵.

(۴) معین، مقدمه برهان قاطع، چاپ ۲، ۱۳۴۳، ص بیست و هشت.

در این عصر در باختر و نواحی آن آفریده شده است نظر داکتر معین را بر موجودیت زبان پارسی دری در باختر در عرض زبان پهلوی ساسانی در فارس به خوبی روشن میسازد.

به هر حال تفاوت میان این هر دو پهلوی را این گونه میتوان بر

شمرد:

۲-۷-۱- یکی از دلایل مهمی که زبان پهلوی پارتی و پهلوی ساسانی را از هم متمایز میسازد اینست که زبان پارتی (پهلوی اشکانی) چون کهنتر بوده در آن حادثه خواندن الفاظ دخیل سامی در نوشتار به لفظ پارتی و نامیدن این حادثه به هزوارش، وجود نداشته است.

بنابراین این حادثه از يك طرف قدامت زبان پارتی و از جانب دیگر یکی از تفاوتهای آن را با پهلوی ساسانی نشان میدهد؛ چنانچه دستور پشو تن بهرام سنجانا تصریح کرده است که در آثار، قدیم پهلوی (پهلوی اشکانی) اصطلاح هزوارش پیدا نمیشود. (۱) زیرا هزوارش نگاری ساسانی در دوره رونق لهجه های جدید آرامی یعنی هنگام شیوع زبان عربی پس از فتوحات اعراب در قلمرو ساسانیان روی داده است (۲) و این هنگامی است که زبان پارسی دری از زبان پارتی قبلاً در باختر و نواحی آن قد برافراشته است.

۲-۷-۲- لغاتی از سنعدی، تخاری و خوارزمی در زبان پارسی دری راه یافته است (۳) که در زبان پهلوی ساسانی دیده نمیشود این تفاوت ناشی از آن است که زبان پارسی دری (دنباله زبان پارتی،

(۱) دستور پ، ب. سنجانا، دستور پهلوی، ص ۱۵؛ جواد مشکور، فرهنگ هزوارشهای پهلوی، تهران: بنیاد فرهنگ، مقدمه، ص ز.

(۲) محمد جواد مشکور، فرهنگ هزوارشهای پهلوی، مقدمه ص بیج.

(۳) کهزاد تاریخ ادبیات افغانستان، قسمت اول، کابل ص ۵۹.

پارثی) در ناحیه اصلی و مبدأ خود (باختر و نواحی آمو، دریا) و در مساحت تریج زبانهای متذکره هستی یافته است یعنی در نواحی باختر و خراسان، جایی که مهد پیدایش و تکوین زبان پارسی دری از زبان پارثی (پارثی - پرثوی) بوده است و اما پهلوی ساسانی در ساحه یی جداگانه در فارس پدید آمده و جدا از زبان پارسی دری به حیات خود آغاز کرده و ادامه داده است (۱).

۲-۷-۳: يك عده از واژه های خیلی عمده در زبان پهلوی ساسانی وجود داشته که در زبان پارسی دی نیست این عده واژه ها از حیث ارزش بدیعی و لزوم معنا و اژههای اساسی گفته میشود، آنها را نمینوان از لغات عادی به شمار آورد، این نکته نیز بیانگر تفاوت میان پارسی دری و پهلوی ساسانی میباشد این است تعدادی از این گوته و اژه ها: (۲).

برزیدن - احترام گذاشتن	چیم - دلیل
چاشتی - آموختن	دخشک - خاطره
پیم - شیر	انی - دیگر
اهی - زود	اهلا - عادی ورسته گار
پیواختن - جواب دادن	

۳-۷-۴- راجع به واژه های مشترک در زبان پارسی دری و پهلوی ساسانی باید گفت که این واژه ها تحولات سیستماتیک را از سر گذشتانده اند بدین معنی که در لهجه های مربوط به پهلوی ساسانی واژه ها تراش خورده گاهش پذیرفته اند در حالیکه در زبان پارسی دری

(۱) ادیب طنوسی، بحثی در باره زبان فارسی «مجله ارمغان»، سال ۵۶،

شماره هشتم، ص ۴۵۲.

(۲) همانجا، مجله ارمغان، همان صفحه.

مربوط به پارتی در کلمه‌ها تعویض و ابدال واکها صورت گرفته است؛ مثلاً: واژه‌های (روچ، گیت، دات) در پهلوی ساسانی در گویشهای مربوط آن به شکل: (رو، گت، دا) در آمده است و در زبان پارسی دری به تعویض واکها مواجه شده اند؛ چون:

ابدال / ت / به / د /؛ مثلاً: دات - داد، کرت - کرد.

ابدال / چ / به / ز /؛ مثلاً: روچ - روز، ریج - ریز، هج - از.

ابدال / ی / به / ف /؛ مثلاً: گیت - گفت.

همچنین است ابدال و تعویض واکها در این واژه‌ها در پارسی دری

ابدال / و / به / گ /؛ مثلاً: وستاخ - گستاخ، و زارتن -

گزارتن.

ابدال / و / به / ب /؛ مثلاً: ویست - بیست، وس - بس.

ابدال / س / به / ه /؛ مثلاً: راس - راه، مس - مه، وناس - گناه.

ابدال / ه / به / خ /؛ مثلاً: هو - خوب، یا برعکس: مینو چخر -

منوچهر.

ابدال / ه / به / ا /؛ مانند: هند وختن - اندوختن، هنگیختن -

انگیختن (۱) البته واژه‌هایی هم وجود دارد که در پهلوی ساسانی و پارسی دری یکی و مشترک اند این موضوع بدان معنی نیست که منشاء پهلوی ساسانی باشد بلکه بیا نگر ریشه مشترک هر دو پهلوی (پهلوی اشکانی و ساسانی) است که عبارت از زبان پارتی میباشد.

همچنان واقعیت دیگری نیز از آن متصور است و آن اینکه بعضی

از کتب پهلوی ساسانی بعد از ظهور اسلام نوشته شده و چون نویسنده

(۱) ادیب طوسی، در باره زبان فارسی - مجله ارمغان شماره ۸، ص ۴۵۴.

گان آنها به زبان کهن آن شاخه از زبانهای ایریانی آشنایی کامل نداشته اند پس هر جایی که در مانده اند واژه های پارسی دری را به کار برده اند و هم ممکن است تصور شود که قبل از اسلام از راه همجواری واژه های پارسی دری در پهلوی ساسانی راه یافته باشد؛ واقعیت امر اینست که در اوایل عهد ساسانی مدتها پهلوی اشکانی (پارتی) در کنار پهلوی ساسانی به کار گرفته میشد چنانکه در کتیبه های ساسانیان دیده میشود که پس از متن پهلوی ساسانی، پهلوی اشکانی آن هم آورده شده است، بدینگونه تاثیر زبان پارتی (پهلوی اشکانی) بر پهلوی ساسانی روشن میگردد؛ به علت همین گونه اثر کنی و اثر پذیری بوده که در متن های پهلوی ساسانی گاه گاهی واژه های پارسی دری در برابر واژه های پهلوی ساسانی قرار گرفته است یعنی دو صورت پارسی دری و پهلوی ساسانی باهم يك جا به کار گرفته شده است مانند: گان - جان، ورك - گرگ، ماد - مادر - پد - پدر، براد - برادر، یوان - جوان، وشتن - گشتن (۱).

۲-۷-۵- در زمینه تفاوت های صرفی باید گفت که ضوابط صرفی زبان پارسی دری از زبان پهلوی ساسانی و لهجه های ناشی از آن تا درجه یی متفاوت است، بر عکس ضوابط صرفی زبان پارسی دری با زبان پارتی (پهلوی اشکانی) و لهجه های به وجود آمده از آن همگونی دارد، به حیث نمونه: در صرف ماضی مطلق و متعدی در زبان پهلوی ساسانی شناسه ها، وند های ضمیری و شخصی قبل از اصل فعل قرار میگرفته؛ مثلا گفته میشد:

ام گیت (گفتم)، امان گیت (گفتیم)، ات گیت (گفتی)، اتان

گیت (گفتید)، اش گیت (گفتش)، اشان گیت (گفتند) (۱) البته در لهجه های ماء خود از زبان پهلوی ساسانی در غرب و جنوب فارس نیز وضع همینگونه بوده است در حالیکه در زبان پارسی دری و لهجه های دیگر مشتق از زبان پارتی در خراسان و ماورای آمو همگون با زبان پارتی و ندهای ضمیری (شناسه ها) بعد از اصل فعل آیند به گونه: گفت + ام (گفتم)، گفت + ایم (گفتیم)، گفت + می (گفتی)، گفت + اید (گفتید)، گفت + اند (گفتند).

۶-۷-۲: به همان گونه در زمینه برخی از و ندهای و اژه ساز نیز تفاوت و اضع میان زبان پارسی دری و پهلوی ساسانی وجود دارد که انتساب آنها را به دو شاخه یا لهجه ثابت میسازد مثلاً وجود و ندهای جداگانه و اژه ساز در هر دو که در ذیل برخی از آن به گونه نمونه ارائه میگردد:

پهلوی ساسانی	پارسی دری
اکار (۱ - پیشوند نفی)	بیکار (بی - پیشوند نفی) (۲)
روشناد (- اد، پیشوند پیشوند بسیار)	روشنی (بی، پسوند اسم ساز) (۳)
خوشتوم (- توم، پسوند صفت عالی)	خوشتترین (ترین پسوند اسم ساز)
بالست (- ست، پسوند صفت عالی)	بلندترین (- ترین، پسوند صفت عالی) (۴)

مهست (- ست، پسوند صفت عالی) مهین (- ین، پسوند صفت عالی)

(۱) رستار گویوا، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه شادان، ص ۱۴۷.

(۲) همانجا، ص ۳۹.

(۳) همانجا، ص ۲۷.

(۴) همانجا، ص ۷۲.

همچنان پسوند اصوات /-آ/ که در زبان پارسی دری در حال دعا،

تحسین و ندا مورد کاربرد دارد در پهلوی ساسانی نیست (۱)

باید افزود که آثاری هم به زبان پارتی در عصرپارتها به وجود آمده

، مثلا یادگار زریران در ارتباط به جنگهای گشتاسب (برادرش زریر و

برادرزاده اش بستواری) باارجاسب موضوعی است حماسی و ریشه در

یشتهای اوستا دارد (۲)

این داستان که مستر وسنت آن را شاهنامه پهلوی گفته است از

یک طرف خود ارتباط زبان پارتی را با اوستانشان میدهد و از جانب

دیگر هزاربیت دقیقی به نام گشتاسب نامه یا شاهنامه دقیقی عین

موضوع است که ارتباط زبان پارسی دری را به زبان پارتی روشن

میسازد.

۳- دوره نوین زبانهای ایریانی

زبانهای ایریانی نو به زبانهایی گفته میشود که از نگاه تاریخی

از آغازعصر اسلامی و یاسده های هفت و هشت میلادی رایج یافته است

، البته بنا بر گسترده گی ساحه ، زیست آریا بیان جدا افتادن شان از

(۱) ادیب طوسی، در باره زبان فارسی و مجله ارمغان سال ۵۶ شماره (۸)،

ص ۴۵۶.

(۲) کهزاد، تاریخ ادبیات افغانستان، قسمت اول، کابل، ۱۳۳۳،

ص ۴۴.

هم به لحاظ مرزهای سیاسی و طبیعی، زبان واحد آنان بعد از صورت‌های مختلف و متعدد را به خود گرفته و زبانهای جداگانه را تشکیل داده است.

این زبانها ریشه و پیشینه مشترك داشته از مقایسه، بررسی و تحلیل و اژه‌گان و ترکیبات دستوری آنها برمی آید که در کلیات به هم نزدیک و در جزئیات از هم متفاوت اند.

عده‌یی از بانهای نو ایریانی بنا بر پهنایی ساحه گسترش و رسمیت یافتن در ادوار مختلف تاریخی و زبان ملی بودن خود در سراسر قلمرو امپراتوریهای بزرگ از اهمیت ویژه‌یی برخوردار بوده است، مثلا زبان پارسی دری که از شبه قاره هند در شرق تا آسیای صغیر در غرب و از اقصای ماوراءالنهر در شمال تا خلیج فارس در جنوب در جریان چندین قرن زبان علمی، فرهنگی، اداری و رسمی بوده است.

از زبانهای مهم دیگر در مرحله نوین زبانهای ایریانی میتوان از زبان پشتو در افغانستان و نواحی شمال غرب پاکستان و زبان آستی در استیا و گرجستان، زبان یغناپی از ریشه سغدی در تاجیکستان و زبان تالی و تالشی در آذربایجان و داغستان، زبانهای پامیری (شغنی، روشانی، یزغلامی، اشکاشمی، واخی) در شمال شرق افغانستان و جنوب تاجیکستان، پراچی در حوزه کاپیسی افغانستان، لهجه‌های نواحی مرکزی ایران (لاسگردی، سرخه‌بی، سنگسری، شهیرزادی)، زبان اورمیری در ولایت لوگر و جنوب افغانستان و زبان بلوچی در ساحات میان افغانستان ایران و پاکستان نام برد.

اینجا از جمله زبانهای نو ایریانی آنکه ساحه پهناور نفوذ، آثار باز مانده علمی معتنا به و زمینه و وسیع پژوهشی دارد یعنی زبان پارسی دری رابه پژوهش میگیریم تا چگونه گی و افعی پیدایش و ریشه و پیشینه تاریخی آن به درستی آشکار شده باشد.

۳-۱ : زبان پارسی دری دنباله زبان پارسی (پهلوی اشکانی) :

در نیم قرن اخیر عقیده مستشرقان بیش از پیش بران شده است که پارسی نو (پارسی دری) از فارسی میانه ؛ منشاء نگرفته است ، به قول رستارگویا طرفداران اصلی آن ملك اشعرا بهار و برتلس میباشد (۱) و این بدان معنا است که ما در زبان پارسی دری زبان پارسی (پهلوی اشکانی) میباشد نه (فارسی میانه؟) در این زمینه ده ها دلیل و شواهد وجود دارد که بعدتر در همین بخش ارائه میگردد.

باید گفت که اصطلاح فارسی میانه اصلاً اصطلاحی تازه ، و نادرست است و در این اواخر به میان آمده است ؛ چنانکه به قول تاوادیا اصطلاح فارسی میانه برای زبان پهلوی ساسانی گویا اولین بار در قرن نزده توسط زلمان به میان آمده است (۲) پس نام اصلی فارسی میانه همان پهلوی ساسانی است و آن زبانی بوده است که به دنباله و با تأثیر پذیری از زبان پارسی (پهلوی اشکانی) زبان پارسیهای بلخی ، به حیث لهجه یی از آن به میان آمده است.

البته زبان پارسی شش قرن قبل از زبان پهلوی ساسانی ، از حدود چین تا آسیای صغیر به حیث زبان رسمی و اداری معمول بوده است یعنی که زبان پارسی پس از شش قرن تداول (قرن سوم قبل از میلاد تا قرن سوم میلادی) به حیث زبان رسمی در قلمرو پارتها جای خود را به تدریج به لهجه های منشعب از آن داد که از جمله یکی هم زبان پهلوی

(۱) رستارگویا ، دستور زبان فارسی میانه ، ترجمه شادان ، ص ۱۴.

(۲) تاوادیا ، زبان و ادبیات پهلوی ، ترجمه نجم آبادی ، تهران : دانشگاه ، و

ساسانی می‌باشد؛ زبان پهلوی چندی بعد از انقراض پارت‌های بلخی و استقرار دولت ساسانی در قرن چهارم میلادی در فارس ظهور نموده است، از همین جاست که ادبیات عصر ساسانی به زبان پهلوی ساسانی در فارس ادبیات پهلوی یا فهلویات گفته شده است.

جناب احمد تفضلی در مقاله‌ی بی‌گفته است: «بسیاری به این اشتباه اند که پارسی دری از یکی از زبان‌های شمال شرقی ایران امروزی منشعب شده است» (۱) باید گفت در واقع دانشمندانی که پارسی دری را زبان گروه شمالی و دنباله‌ی زبان پارتی (پهلوی اشکانی) دانسته اند اشتباهی نکرده اند بلکه نظر آنان عین حقیقت است زیرا هنگامی که در باختر در حدود آغاز عصر اسلامی آثاری به زبان پارسی دری پدیدار شده و سروده‌ها و قطعات اشعاری بدین زبان در حوزه آریانا به منصفه ظهور آمده در فارس هنوز زبان پهلوی ساسانی که شاخه و لهجه‌ی بی‌از زبان پارتی می‌باشد رایج و معمول بوده است. بدین معنی که پارسی دری در باختر و نواحی آن در عرض زبان پهلوی ساسانی از زبانی که موسوم به زبان باختری یا بلخی و زبان کوشانی بوده به وجود آمده است و این هر سه نام که در حوزه آریانا به کار گرفته شده دلالت بر یک زبان میکند و آن ادامه‌ی زبان پارتی (پهلوی اشکانی) می‌باشد.

جناب احمد تفضلی خود در جایی به واقعیت اعتراف کرده گوید که: زبان پهلوی (البته پارتی) در خراسان گونه خاص خود را داشته است و

(۱) احمد تفضلی، نقد بر کتاب تکوین زبان فارسی - مجله آینده شماره

(۷-۹)، ۱۳۵۸، ص ۵۷۸.

همین گونه، ویژه دری خراسان است که تحول یافته، آن را بعد ها در قرن سوم و چهارم هجری در آثار شاعران و نویسندگان (آنها در ناحیه بلخ و باختر) می بینیم چنانکه شواهد کلی آن در همین بخش بعداً ارائه میگردد.

این نظر احمد تفضلی باقول ابن مقفع که گفته است: از میان زبانهای اهل خراسان و مشرق زبان اهل بلخ بر زبان دری غلبه دارد (۱) کاملاً موافق است و نتیجه این میشود که زبان پارسی دری دنباله پهلوی اشکانی در ناحیه بلخ و خراسان است نه مولود پهلوی ساسانی در ناحیه فارس.

لازار هم نظر مقرون به قول ابن مقفع دارد که گفته است: از تمام لهجه های متداول در خراسان، لهجه بلخی از همه برتر است این نظر و گفته ابن مقفع مینماید که زبان مردم بلخ عین پارسی دری است (۲) البته واقعیت چنین است که زبان بلخی زبان مردم بلخ گفته شده به زبان باختری هم موسوم گردیده است همچنان این زبان را بعد ها در دوره امپراتوری کوشانیها زبان کوشانی هم نامیده اند، یقیناً همین زبان است که ادامه، زبان پارتی (پهلوی اشکانی) و مرحله، متحول آن در وادی خراسان و باختر بوده و مادر زبان پارسی دری میباشد.

۲-۳: زبان کوشانی (بلخی یا باختری) ادامه زبان

پارتی و مادر زبان دری:

کوشانیان طایفه بی مهاجر در (۱۳۵) قبل از میلاد الی او آخر

(۱) احمد تفضلی، همانجا، همان مجله، ص ۵۸۷.

(۲) علی اشرف صادقی، تکوین زبان فارسی تهران: دانشگاه آزاد، ۱۳۵۷.

سالهای (۴۵) قبل از میلاد اتحاد حکمروایان محلی یونان باختری را در می شکند و قدرت سیاسی منطقه و ماحول تخارستان و باختری دری های کابل و مناطق گندهارا را تا اواخر قرن چهارم میلادی تحت سیطره و حاکمیت خویش نگه میداند بعد از مؤسس این دودمان یعنی کچولوکد فیزس، ویماتگتو و ویماکد فیزس به قدرت رسیده اند مقتدرترین امپراتور این سلسله کانیسکای بزرگ بوده است.

بر علاوه ارتباط زبان عصر کوشانی با پارتی از نظر مبدأ و منشأ خروج روابطی میان کوشانیان و پارتها دیده میشود؛ چنانچه گفته شده که پارتها از پرثوه یا پارتیه از ناحیه کوشان آن برخاسته اند. (۱) کوشانیان در عصری در باختر و نواحی آن مسلط شده اند که پارتها یا اشکانیان قبلاً پس از تسلط بر باختر و وادی خراسان و رسمیت دادن زبان پارتی، مرکز سلطنت خود را از (نیسا) شمال غرب باختر در ۱۷۱ قبل از میلاد به طرف غرب به نواحی فارس انتقال دادند، بنابراین در این هنگام ناحیه آریایی ها و باختریان تحت نفوذ کامل زبان پارتی (پهلوی اشکانی) یعنی شکل متحول زبان اوستایی قرار داشته است و همین زبان است که موصوم به زبان بلخی یا زبان باختری میباشد و بعضاً زبان رسمی کوشانی هم گفته شده و آن خرد مادر زبان پارسی دری (پارتی دری) شناخته میشود؛ دقیق ترین گواه این موضوع کتیبه هایی است که از دوره کوشانیان به جا مانده است از جمله کتیبه های ذیل را مورد بررسی و تحلیل قرار میدهیم و می بینیم که واقعاً از نظر زمان و مکان منشأ و منبع اصلی زبان پارسی دری زبانی بوده است که در باختر و نواحی آن رشد و تکامل کرده است.

(۱) جواد مشکور و رجب نیا، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، تهران:

۳-۲-۱ : کتیبه ریاطك سمنگان :

ریاطك در پای کوتلی میان جاده عمومی پلخمری - مزار موقعیت دارد ، سرك از چشمه شیر در (۱۰) کیلومتری پلخمری سمت خود را به طرف غرب تغییر داده از دشت همواری میگردد و به ریاطك و اصل میشود . (۱) سنگ نبشته ریاطك نخستین کتیبه پی است به زبان کوشانی یا بلخی و یا شکل متحول زبان پارتی (پهلوی اشکانی) ؛ این کتیبه در نخستین سال حکومت کانیشکا (۱۲۵ میلادی) از شاهان مقتدر کوشانی نگاشته شده است ؛ کتیبه ریاطك سمنگان در سال ۱۳۷۲ خورشیدی کشف شده است ، چهارسال بعد این کتیبه عکاسی شده فوتوی آن به مقر B.M. فرستاده شد و توسط دانشمندی به نام ویلیام سیمز ترجمه گردید . این کتیبه از مواد Line stone تشکیل یافته دارای ۹۱ سانتی متر طول ، ۶۱ سانتی متر عرض بوده ، ۲۷ سانتی متر به حد اعظمی ضخامت دارد ؛ کتیبه دارای ۲۳ سطر به خط یونانی شکسه با السنه باختری (بلخی) میباشد .

این کتیبه در عرصه تحقیقات روی زبانهای ایریانی و زبان پارتی (پهلوی) و پارسی دری ، ریشه و منشأ آن معلومات ارزشمند و موثوقی به دست میدهد و از خلال آن بر می آید که تا این عصر باوجود انتشار و رسمی شدن زبان یونانی ، زبانهای ایریانی به قوت خود در این ناحیه رایج بوده و به همان نام اولی خود ایریانی یاد میشده است ؛ چنانچه در سطر چهارم کتیبه آمده است که کانشکا فرمان خود را به زبان یونانی انتشار داده سپس آن را به زبان ایریانی در آورده منتشر ساخت

(۱) قاموس جغرافیایی افغانستان ، ج ۲ ، کابل : انجمن آریانا دایره المعارف

ویدین گونه فرمان او به تمام ساحه مفتوحه کائیشکا در هند (تا قلمرو های کشتریا ها) اخبار شده است.

در این کتیبه واژه (ایریان) حقیقت بزرگی را برملا میسازد و آن اینکه در این عصر یعنی در سده دوم میلادی هنوز نواحی هندوکوه آریا و ایریان گفته میشده و زبان مردم آن آریک . (ایریانی) ادامه زبان پارسی و دنباله زبان اوستایی بوده است ، این موضوع را کتیبه ریاطک کاملاً روشن ساخته است و از آن به خوبی فهمیده میشود که زبان این ناحیه یعنی سرزمین آریانا از آن طرف آمو دریا تا ماورای سند به ویژه نواحی بلخ و وادی کابل در عصر کوشانیان (سده دوم میلادی) ایریان و زبان مردمش ایریانی خوانده شده است .

بدین گونه چنین استنباط میشود که زبانهای این نواحی از جمله پارسی دری و پارسی (پهلوی اشکانی) هیچگونه ارتباطی را با فرس باستان نشان نمیدهد ، بلکه محتوای فرمان رابطه زبان کوشانی را با پارسی و مناسبت زبان پارسی را با اوستا میرساند و این خود يك امر طبیعی و منطقی میباشد ، زیرا این وقتی است که زبان فرس باستان قرن‌ها قبل بدون آنکه زبان اداری و رسمی بوده باشد متروک شده و پهلوی ساسانی (فارس میانه ؟) هنوز هستی نیافته است ، تنها آنچه میتواند موجودیتش تصور گردد همانا زبان پارسی (پهلوی اشکانی) میباشد که زبان کوشانی مولود و خلف واقعی آن است .

گذشته از آن متن کتیبه ریاطک بر نکات دیگر فرهنگی و تاریخی ایریان کهن یا افغانستان امروز به گونه کافی روشنی می اندازد ، مثلاً کلمه (اورمزد) الهه مورد پرستش و آنر همانا (اهورامزدا) است که

زردشت منحیث خدای یگانه ستایشگر آن بوده است (۱) و ذکر الهه (مهر) که همان (میثرا) یا خدای آفتاب دومین الهه از مجموع خدایان اوستایی ، از همه مشهورتر ، حامی نیرومند رزمنده گان ، بخشاینده پیروزی بوده است (۲) ذکر نام و پیکر الهه (نانا) که الهه قدیمی ماه در بین النهرین بوده بعد از آن به آثور راه یافته سپس به ایریان و همچنان به ارمنستان ، سوریه ، مصر و حتی یونان منتقل گشته است و آن بعد تر در زمره خدایان کوشانیان و سفدیان قرار گرفته است (۳) و نام آی خانم یاماه خانم ولایت قندز با این الهه مرتبط باشد .

همچنان در این کتیبه سلسله نسب کانیسکا یعنی کجولو کدفیژس جد بزرگ ، ویماتیکتو پدر کلان وویما کدفیژس پدرش به وضاحت نشان داده شده است و نیز ساحه تحت نفوذ کوشانیان در آن ارائه گردیده ؛ معلوم میشود که در همان برهه زمانی آن گونه که اشکانیان بلخی نواحی جنوب غربی آریانا را تا پارس تحت سلطه داشته اند . به همان گونه کوشانیان بر ساحات جنوب شرقی آریانا تا هند مسلط بوده اند . البته زبان پارسی دنیاله زبان اوستایی که در ابتدا در پارتیه قدیم (پرتوه) در نواحی شمال غربی بلخ به حیث زبان رسمی و اداری معمول بوده (۴) از همان يك مرکز به همین دو جهت جنوب غربی و جنوب شرقی آریانا گسترش پیدا کرده است .

(۱) پلرمان غفور روف ، تاجیکان ، کتاب یکم ، قسمت اول ، برگردان

صدیقی و روشن رحمن ، کابل ، ۱۳۶۳ ، ص ۹۱ .

(۲) همانجا ، ص ۹۴ .

(۳) همانجا ، ص ۱۶۲ .

(۴) اوانسکی ، زبانهای ایرانی ، ترجمه علی اشرف صادقی ، تهران ،

انتشارات سخن ، ۱۳۷۸ ، ص ۸۲ .

۳-۲-۲ : کتیبه سرخ کوتل بغلان :

در سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۳ خورشیدی در ولایت بغلان در ۱۵ کیلومتری شهر پلخمری در سرخ کوتل به رهنمایی موسیودانیل شلوم برژه فرانسوی آثار یک معبد بزرگ از عهد کوشانی با برخی کتیبه‌ها و مجسمه‌ها و مسکوکات کشف شد؛ به قول موسیوشلوم برژه این معبد آتشکده بی بود که شش و یا هفت قرن بعد از زردشت در اوایل عصر کوشانی اعمار گردیده است و در حدود ۲۳۰ میلادی به اثر آتش سوزی از میان رفته است.

دیده میشود که تاریخ این آتشکده و آیین آتش پرستی در آن مصادف عصر کوشانی، مقارن ختم دوره پارتها (پرشوه‌ها) و مقدمتر از عهد ساسانیان میباشد، دانشمندان از ملاحظه آثار آتشکده سرخ کوتل چنین نتیجه گرفته‌اند که این آتشکده از میزات ویژه فرهنگی، هنری، ادبی و زبانی افغانستان در عصر کوشانی نماینده گی میکند.

مهمترین و مفصلترین کتیبه بی که از این معبد در سال ۱۹۵۷ به دست آمده لوحه سنگی است که ضلع چپ آن ۱۱۷ سانتی متر و ضلع راستش ۱۱۰ سانتی متر، ضلع بالایی آن ۱۳۲ سانتی متر و ضلع تحتانی اش ۱۲۵ سانتی متر میباشد. حروف کتیبه صد مه بی ندیده است چنانچه ۲۵ سطر کتیبه به آسانی خوانده میشود، کتیبه به رسم الخط یونانی و به زبان عصر کوشانی اصولاً ادامه زبان پارتی (پهلوی اشکانی) میباشد در همین روزگار یعنی سده دوم میلادی پارتها مرکز قلمرو خود را از آریانا و وادی خراسان به جانب غرب در فارس انتقال داده بودند.

کتیبه سرخ کوتل بنابر تحقیق و تحلیل مستشرقان و دانشمندان در عصر اخلاف کانیشکا در قرن دوم میلادی (حدود ۱۶۰ میلادی) نوشته

شده است، البته دلایل زیاد مبنی بر ارتباط زبان کتیبه به زبان پارتی (پهلوی اشکانی) وجود دارد از جمله میتوان نکات ذیل را ارایه کرد:

۱- پس از مرگ اسکندر مقدونی (۳۳۳ قبل از میلاد) و تسلط یونانیان بر باختر زبان و رسم الخط یونانی در این سرزمین معمول گردید که زبان کتیبه هم به القبای تخاری و رسم الخط یونانی میباشد.

۲- زبانی که در این عصر در باختر متداول بوده اصلاً بقایا و شکل متحول زبان اوستایی یعنی زبان پارتی (پهلوی اشکانی) بوده است زیرا اشکانیان پس از تشکیل دولت پارت در شمال غرب باختر (وادی خراسان، مرو و هرات) و نواحی آن در قرن سوم قبل از میلاد شهر (نیسا) را در این ناحیه مرکز امپراتوری قرار داده علیه یونانیان در باختر مبارزه کردند و بالاخره بر باختر و نواحی آن مسلط شده تا (۱۷۱ قبل از میلاد) همه سرزمین باختر تا شهر اکباتان و همدان را در تصرف داشته اند، زبان پارتها یعنی پارتی (پهلوی اشکانی) زبان رسمی و اداری قرار داده شد. (۱).

۳- پس از مطالعه دقیق مستشرقان اروپایی از قبیل هیننگ، ماریک و بنونیست زبان کتیبه را باختری نامیدند (۲).

۴- البیرونی و البشاری مقدسی زبان حوزه تخار و بدخشان را تخاری خوانده و آن را به زبان بلخی نزدیک دانسته (۳) همچنان زبان بامیان، و جوزجان به زبان بلخی مرتبط دانسته شده است و زبان بلخی در نظر مقدسی زیبا ترین زبانها بوده است (۴).

(۱) خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، تهران: بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۵، ص ۲۵؛ رقیه بهزادی، قومهای کهن آسیای مرکزی، ص ۳۷.

(۲) عبدالمحی حبیبی، متون دری، کابل: پوهنتون، ۱۳۴۶، ص ۱۲.

(۳) آثار الباقیه بیرونی، ۲۲۲؛ احسن التقاسم مقدسی، ص ۳۳۵.

(۴) خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، تهران: بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۴، ص ۳۰.

۵- به قول ارانسکی بررسیهای مقدماتی نشان داده است که زبان کتیبه یکی از زبانهای ایرانی شرقی بوده از سویی مشابهت به سفدی، خوارزمی و پارتی دارد (۱)

۶- قضاوتهایی که بر ماده چهارم و پنجم کتیبه شده است تا جایی در آن زبان عصر کوشانی به زبان باختری و پارتی نسبت داده شده است، البته این حکمها قبل از کشف کتیبه ریاطک سمنگان صورت گرفته است، بعد با کشف کتیبه ریاطک که سه دهه از کتیبه سرخ کوتل قدامت داشته است موضوع کاملاً روشن گردید که در عصر کوشانیان زبان بومی مردم زبان ایریانی (آریک) بوده است.

۷- متن کتیبه سرخ کوتل ارتباط آن را از نظر مشخصه زبانی از یک طرف به زبان اوستایی و پارتی و از جانب دیگر به زبان پارسی دری آشکار میسازد، اینک این موضوع در نمونه بی از آن به خوبی مشاهده میشود:

ΕΙΔ • ΜΑΤΙΝ • Μ • ΚΑΝΗΡΚΙΟ • ΚΑΝΗΡΔ • ΒΑΓ •
 ΕΙΔ • ΒΑΓ • ΚΑ • ΚΑΝΗΡΚΙ • ΚΑΝΗΡΔ ΒΑΡ

خوانش: «ایدو مالیزم کنشکا آند بگ لسگ، سیدو بگ شاه کنشکی نامه برگ کرد» در اینجا:

ایدو /Eido/ ضمیر اشاره، نزدیک (این)، ریشه، اوستایی آن ایته /aeta/ به همان معنی.

مالیز /maliz/ (مه) به معنای بزرگ امروز، مهتر - بزرگتر؛ (لیز) شکل متحول اوستایی دیژه /diza/ به معنای قلعه و امروز هم دیژ - دژ به معنای قلعه و حصار به کار رود. اینجا ابدال /ل/ به /د/ و عکس آن در واژه ها بسا دیده شده است مثلاً بدست - بلس.

(۱) ارانسکی، زبانهای ایرانی، ترجمه علی اشرف صادقی، تهران، ص ۹۹؛

محسن ابوالقاسمی، زبان فارسی و سرگذشت آن، تهران: نشر هیرمند، ۱۳۷۵، ص ۲۶.

کانیشکا /kaniska/ اسم خاص شاه کوشانی که پس از کجولوکد فیزس و یما تکتو و ویما که فیرس به قدرت رسیده در این کلمه P(ش)نشانه ویژه الفبای تخاری است که در زبان یونانی نبوده است و در آن افزود شده.

آنده /oninda/ صفت است به معنای پیروز بهره مند در اوستا /vanant/ به معنای پیروز شدن و غلبه کردن.

بگ لنگه /baga langa/ در ایریانی باستان به شکل (بگه دنگه) آمده است اینجا ابدال /د/ به /ل/ دیده میشود بر عکس این حادثه در (لیزا) و /دیز/.

بگه /baga/ به معنای بزرگ، سرور، خدای در ایریانی باستان نیز به همین شکل باشد و در جریان تکامل این زبان /گ/ به /غ/ تبدیل شده است؛ مثلاً در واژه (بغپور) در کتیبه روزگان به معنای شهزاده و لنگه به معنای جای.

شا /sa/ این کلمه در دوره باستان و امروز به شکل شا - شاه به همین معنی آمده. نامه برگ /namabarg/ متشکل از دو جزء /nama/ در اوستا /naman/ به معنای نام در دوره میانه امروزه و جز دوم (برگه) در اوستا /baro/ و امروز هم به همین شکل و معنی، پس (نامه برگه) به معنای نامبر، نامور و معروف می باشد.

کرد /kird/ در اوستا کرتَه /krta/ در دوره میانه و امروزه کرد /kard/ به معنای معروف و (ساخت). دیده میشود که کتیبه های ریاطك سمنگان و سرخ کوتل بغلان متعلق به سده دوم میلادی بانه نزدیکی به زبان پارتی از يك جانب و هم با نزدیکی به زبان پارسی دری از جانب دیگر نقطه تحول زبان پارتی به پارسی دری میباشد.

۳-۲-۳: کتیبه های هفتالی (کابل شاهان) روزگان :

این کتیبه ها نیز به خط شکسته یونانی و یا تخاری به جا مانده است ، اگر چه بسیار مختصر میباشد اما زبان کتیبه ها به تخاری یا شکل قدیم پارسی دری و با رسم الخط یونانی شکسته بیانگر زبان و کتابت این عصر است ، از جانب دیگر کتیبه ها با حروف غیر متصل نگاشته شده که این مشخصه مشابه باشد به مشخصه نگارش حروف اوستایی .

از این کتیبه ها چنین استنباط میگردد که رسم الخط این کتیبه ها از قرن اول مسیحی عصر شاهان کوشانی و هفتالی الی عصر اسلامی رایج بوده است در این مدت شش قرن این گونه خط برمسکوکات این شاهان هم مشاهده میشود .

اینست کتیبه نخستین روزگان که در سال ۱۹۵۳ میلادی توسط بیوار انگلیسی عکس برداری شده مورد تحلیل قرار داده میشود :

۱- زمیک مه مهر زاو(زابل) شاه بکه

Забл (о) па 29000, 29000
29000

یعنی : شاه بزرگ زابل مهر بزرگ زمین .

۲- زم مهر زاو (زابل) شا بکه (۱)

Забл (о) па 29000, 29000

یعنی : شاه بزرگ زابل مهر زمین

در کتیبه شماره (۱) و (۲) واژه بکه (بکه) در کتیبه بغلان هم

(۱) حبیبی ، هفت کتیبه قدیم ، کابل : انجمن تاریخ ، ۱۳۴۸ ، ص ۲۰۰

آمده و ریشه اوستایی دارد به معنای بزرگ ، سرور ، امیر، خدای ، پادشاه.

بعضاً هم این واژه در زبان پارتی به شکل (بغ) ، مثلاً کلمه بغپور و بگپور و یا با شکل فغفور که متشکل است از: شاه + (پور) پسر --- < شهزاده.

البته بکه ، بگه ، بگ ، بغ همه این اشکال از زبانی کهن ایرانی واوستا آمده است (۱) کلمه شا (شاه) در پارتی (پهلوی اشکانی) شاه ، شاهانشاه بسیار آمده چون :

" اردوان شاهان شاه ، پوریلش شاهان شاه ساخت " (۲)

این کلمه در شکل شا و شاه در کتیبه بغلان و تمام مسکوکات کوشانی به کار رفته و شکل کهن آن در زبانهای باستانی (خشایاثره) می باشد .

در کتیبه بغلان (سرخ کوتل) هم این کلمه به صورت (شا) آمده که در مطابقت به این شکل کلمه در همین کتیبه و همچنین کتیبه جفتومیباشد.

کلمه (زاوا) یعنی زابل (zaolo) قدامت تاریخی زابل را مینماید . مارتن ، مارکوارت و گیرشمان به این باور اند که زاول نام قبیله‌یی از هونها (هفتالها) بود که در سده پنجم و ششم میلادی به آنجا آمده و نام خود را بدان ناحیه داده اند اما بعضاً عقیده دارند که نام زابل کهنتر از ورود هونها سفید وجود داشته و هونها نام خود را از آنجا گرفته اند .

(۱) مجله شرق و غرب ، شماره (۱۷) ، ۲۶ مارچ ، ۱۹۶۷ .

(۲) کتیبه اردوان در شوش در هنمای زبانهای باستانی ایران ، محسن

ابوقاسمی ، ج ۱ ، ص ۱۳۵ .

کلمه چهارم کتیبه روزگان میر ، مهر (mihhr) است ، در کتیبه سرخ کوتل هم چند بار آمده و در مسکوکات کانیشکا و اخلاف او به حیث رب النوع نیز دیده شده است (۱) این واژه در اوستا هم به کاررفته به شکل (میثره) و (میترا).

کلمه پنجم در کتیبه روزگان ما، ماه است که در کتیبه بغلان هم به دو شکل /ma/ و /mah/ آمده است

در این کتیبه کلمه پنجم (زم) است که شکل پارتی آن زمیک /zamik/ به معنای زمین است چنانچه در قطعه یی از پهلوی تورفانی (پارتی) آمده است " بزشك هیم از بابل زمیک " (۲)

یعنی بزشك هستم از بابل زمین.

به همین گونه در کتیبه دوم روزگان نیز واژه های (بکه ، شا، زاو، مهر وزمیکه) آمده است.

موجودیت این کتیبه ها (کتیبه های سرخ کوتل ، ریاطك، روزگان و جفتواوسرود کرکویه سیستان، ترکیب و واژه های آنها نشان میدهد که این کتیبه ها نمونه هایی از شکل باز پسین زبان پارتی (پهلوی اشکانی) بوده که بعداً با اندک تحول پذیری مرحلهء آغازین تکوین زبان پارتی دری یا پارسی دری را تشکیل داده است یعنی که زبان پارتی تا مرحله تحول به زبان پارسی دری در بلخ ، سیستان و بخارابه حیث زبان گفتار و نوشتار ادامه یافته است، البته زبان اصلی پارتی یا پهلوی اشکانی تا قری هشتم و نهم میلادی به کار میرفته ، چنانچه :

(۱) هنر خانواده گی کوشان ، امریکا : دانشگاه کالیفورنیا ، ۱۳۹۶۷، ص ۸۱؛ آریانا (انتیکوا، لندن ، ۱۹۴۱، ص ۳۷۲.

(۲) محسن ابوالقاسمی ، رخنامی زبانهای باستانی ایران ج ۱، ص ۱۳۶.

- ۱- در ترکستان توسط مانویان تبعیدی به عنوان زبان مذهبی در نوشتار به کار میرفت. (۱)
- ۲- ادامه زبان پارتی به نام زبان بلخی - تخاری باشواهدی که برکتیبه های ریاطك و سرخ کوتل پس از سقوط پارتها در دست است بیانگر تداوم زبان پارتی میباشد.
- ۳- زبان کتیبه های روزگان و جفتو و به ویژه سرود آتشکده کرکویه سیستان در اوایل ظهور اسلام نشانه یی از بقایای زبان پارتی میباشد .
- ۴- فخرالدین اسعدگرگانی از شاعران سده (۱۲) میلادی (قرن پنجم هجری) که خود از نواحی جنوب شرقی بحیره، خزر و ساحه اصلی پارت بوده و طبعاً زبان پارتی را میدانسته است که داستان ویس و رامین را از پهلوی (پارتی) به پارسی دری برگردانیده است و این گواه راستین است بر اینکه زبان پارتی هنوز هم زبان خواص در این ناحیه بوده است.

۳-۳ : چگونه گی پیدایش زبان پارسی دری

از مباحث گذشته استنباط شد که زبان پارتی (پهلوی اشکانی) از زبانها^{که} مهم پر نفوذ دوره میانه زبانهای ایریانی بوده است، این زبان در عصر سلطنت مقتدر پارتها یا اشکانیان بلخی (پارثوه ها) در سراسر امپراتوری و سیع آنان در باختر، در فارس و در مستملکات عربی شان همچون زبان رسمی و اداری به کار میرفت.

البته در اواخر سلطنت شش قرنه پارتهای بلخی که مرکز عمده آنان نخست در پارثوه در نیسا (ناحیه شمال غرب باختر) و بعد در

(۱) ر.ك. احمد تفضلی، تقد، بر کتاب تکوین زبان فارسی «مجله آینده

فارس قرارداداشت زبان پارتی در آریانا و همچنان سپس در فارس فراگیرشد، این زبان در فارس پس از استقرار پارتها درتیسفون برزبانهای محلی در آنجا تاآثیر همه جانبه کرده در نتیجه یکی از لهجه های زبان پارتی را به وجود آورد که بعداً باروی کار آمدن ساسانیان به نام پهلوی ساسانی و در آثاد مانویان پارسیك گفته شد.

اما اطلاق فارسی میانه به زبان پهلوی ساسانی اصطلاح جدید و تا جایی نا درست است همین اصطلاح فارسی میانه است که باعث بروز دشواریهایی در ریشه یابی زبان پارسی دری گردیده است این اصطلاح توسط زالمان مستشرق معاصر درسالهاخیر وضع شده است (۱)

از انرو فارسی میانه گفتن وآن را حلقهء اتصال میان پارسی دری و فرس باستان دانستن هر گز جنبه واقعیت ندارد، زیرا طوریکه در بخشهای گذشته گفتیم نه فرس باستان در عصر هخامنشی ها زبان رسمی و اداری و بین الاقوامی بوده، نه از ان آثاری مدون به جز چند کتیبه به جامانده است و نه میان فرس باستان و به اصطلاح فارسی میانه تسلسل زمانی وجود داشته است بلکه پس ازسقوط هخامنشی ها که زبان رسمی و دولتی آنان زبان آرامی بوده در حدود يك قرن با استقرار یونانیان زبان یونانی ومدت شش قرن با حکمروایی پارتهای بلخی زبان پرثوی(پهلوی اشکانی) در فارس و باختر زبان رسمی واداری بوده است یعنی میان فرس باستان و به اصطلاح فارس میانه مدت بیشتر از هفت قرن بدون

(۱) تاوادیا، زبان وادبیات پهلوی مترجم نجم آبادی، تهران: دانشگاه،

۱۳۴۹، پیشگفتار مترجم ص ۹.

موجودیت توالی زمانی ، منطقی و طبیعی فاصله وجود داشته است .
 همچنان که در بحبویه قدرت اشکانیان بلخی زبان پارتی (پهلوی اشکانی) با اثر کئی بر لهجه های محلی در فارس لهجه یی رابه وجود آورد که بعداً در عصر ساسانیان پهلوی ساسانی گفته شد به همان گونه زبان پارتی آنگاه در باختر و ماورای آمودریا با اثر پذیری از زبانهای سفدی و تخاری لهجه یی را به میان آورد ، که به نام زبان باختری ، بلخی و کوشانی یاد شده و آن خود مادر زبان دری میباشد آثار مسلم زبان کوشانی یا بلخی عبارت است از کتیبه های سرخ کوتل بغلان ، رباطك سمنگان و سنگ نبشته های روزگان . زبان این کتیبه ها که به نامهای مختلف (باختری ، بلخی ، تخاری ، کوشانی) یاد شده است با ورود فرهنگ اسلامی و ترویج خط عربی پارسی دری نامیده شد (۱) و حتی زبان کوشانی با ارتباط به اصلیت خود و مسلماً نام واقعی آن در آن عصر ایرانی گفته شده است چنانچه در کتیبه رباطك فرمان کانشکا که به زبان یونانی بود بعداً به زبان ایرانی (آری) برگردانیده شده است .
 همچنان از آنجایی که ریشه زبان پارسی دری زبان پرثوی (پهلوی اشکانی) معروف به پهلوی بوده است زبان پارسی دری هم در آغاز مدتها پهلوی گفته شده است!

(۱) معین ، مقدمه برهان قاطع چاپ ودم ۱۳۴۳ ، ص بیست هفت .

مثلاً:

فردوسی:

یکی پهلوی نامه از خط شاه
 فرستاده آورد و پیغمبر راه
 نگه کن سحرگه تابش نوی
 زبلبل سخن گفتن پهلوی ،

فرخی:

در مدح و گوهرش بتوان یافتن کنون
 مدح هزار ساله به گفتار پهلوی

حافظ:

مرغان باغ قافیه سنجندویذله گوی
 تاخواجه می خورد به غزلهای پهلوی
 و حتی در سده نهم هجری جامی هروی زبان مثنوی مولینا را پهلوی

گفته:

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآن در زبان پهلوی

زبان پارسی دری که ادامه و شکل متحول پهلوی اشکانی میباشد

اندکی قبل از اسلام در عرض زبان پهلوی ساسانی موجود و متداول بوده است (۱) یکی از دلایل موجه مبنی بر وجود زبان پارسی دری در نواحی باختر و آریانا در آن عصر موجودیت آثار پراکنده در کتب مؤرخان و جغرافیه نویسان و به دسترس قرار داشتن متون منظوم و مثنوی در باختر و نواحی آمودریا میباشد که عقلاً این زبان چند قرن پیشینه و سابقه داشته و باتکامل تدریجی در اوایل عصر اسلامی به این حد کمال پیخته گی رسیده است (۲) از همین جاست که ابن مقفع آنکه قولش قدیمترین سند در رابطه به منشاء زبان دری میباشد گفته است " از میان زبانهای اهل خراسان و مشرق زبان اهل بلخ بر دری غلبه دارد" (۳).

امروز مستشرقان هم تایید میدارند که مبدأ ظهور و مهد بالنده گی زبان پارسی دری نواحی باختر و آمودریا بوده است ، در کتاب ادبیات ایران از آغاز تا امروز آمده « منطقه شرقی جهان ایران (ایران امروز) صحنه مسلط دوره آغازین ادبیات فارسی بود» (۴).

(۱) همانجا ، ص بیست هشت.

(۲) باباجان غفوروف ، تاجیکان ، کتاب یکم ، قسمت ادل ، کابل ، ص

۵۴۸.

(۳) احمد تفضلی ، تقدیر تکوین زبان فارسی ، - مجله آینده شماره (۷-۹)

۱۳۵۸ ، ص ۵۸۵.

(۴) جورج مورسن و دیگران ، ادبیات ایران از آغاز تا امروز ، ترجمه یعقوب

اژند ، تهران : نشر گستره ، ۱۳۸۰ ، مقدمه.

به قول باباجان غفوروف ، صاحب لغت فرس مربوط قرن چهارم هجری نیز گفته است که زبان پارسی دری لسان اهل بلخ ، خراسان و ماوراء النهر است (۱) وداکتر صفا همچنان تایید میکند که «در این نکته اکنون بحثی نیست که در دوره اسلامی هنگامیکه سخن از زبان دری یا پارسی دری میروود مراد زبان مردم خراسان و ماوراءالنهر است» (۲).

۳-۳-۱: باخترا افق سپیده دم زبان پارسی دری

طوریکه کتیبه های کوشانیان و بعداً سنگ نبشته های روزگان مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت دیده شد که از نگاه واژه گان و ویژه گیهای زبانی به زبان پارسی دری نزدیک بوده اند ؛ اگرچه این نمونه ها به رسم الخط شکسته یونانی و تخاری نقر شده اند بنابر شواهد انکار ناپذیر زبان این کتیبه ها زبانی است که به حیث مادر زبان پارسی دری به شمار می آید ، همچنان در دوره اسلامی و با ترویج رسم الخط عربی به وسیله مؤرخان و جغرافیه نگاران نمونه هایی منظوم و منثور از زبان پارسی دری با این رسم الخط ذکر و نقل شده است که میتوان آنها را به حیث سپیده دم زبان پارسی دری در نواحی هندوکش و آمودریا به حساب آورد.

این نمونه ها عده یی از ان ارتباط میگیرد به راه و رسم آریاییان در قبل از اسلام و عده یی هم مربوط میشود به عصر اسلامی و همه شواهدی است از ظهور و آغاز پیدایش زبان پارسی دری دران زمان در نواحی باخترا؛ این است بخشی از ان نمونه ها :

۱- یکی از نمونه های بسیار کهن زبان پارسی دری عبارت از سرود

(۱) غفوروف ، تاجیکان کتاب یکم ، قسمت اول ، کابل ، ص ۵۶.

(۲) صفا ، تاریخ ادبیات ایران ، ۱۳۵۶ ، ص ۱۵۸.

آتشکدهء کرکویه در سیستان میباشد؛ اصطخری در حدود يك هزار سال قبل نوشته است که «کرکویه» شهری بوده در منطقهء زرنج و یکی از دروازه های شهر زرنج نیز به نام کرکویه یاد شده است (۱)
از این شهر مهم و تاریخی اکثر مؤرخان و جغرافیه نگاران یا کرده اند. (۲)

یاقوت حموی جغرافیه نویس معروف عرب در قرن هفت نوشته است که کرکوی شهری است در نواحی زرنج و در آن آتشکدهء بزرگی است که مجوسان حرمت زیاد به آن میگذارند (۳) از آثار باقیه این شهر خاک توده یی است به ارتفاع بیش از بیست متر که میان مردم آنجا به نام تپهء «کرکوشهر» معروف میباشد، مستشرق معروف «تیت» در ۱۹۰۵ میلادی آن را به شکل «کرکوشاه» ضبط کرده گوید که خرابه های کرکوشاه به شکل يك خاک توده عظیم با علایم دیوارها و سنگر بندیها به طرز خاص به حیث يك خاطره مقدس زمان پیشین هنوز هم نگهداری میشود (۴).

طوریکه مؤرخان آورده اند و یاقوت ذکر کرده است آتشکده کرکوی در آغاز دوره اسلامی هم فعال بوده و زردشتیان با خواندن سرود کرکویه به پرستش در آن می پرداختند. بوسورت ضمن تحقیقی جالب در مورد سیستان قبل از اسلام در ارتباط به آتشکده کرکویه مینویسد که بعد از

(۱) اصطخری ابو اسحاق، مسالك و ممالك، به کوشش ایرج اقشار، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۹۲.

(۲) ابن حوقل ابوالقاسم، صورت الارض، ترجمهء جعفر شعار، ص ۱۵۳؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ۱۳۳۳، ص ۱۳۳؛ مقدسی، ص ۳۵۰.

(۳) یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۶۳، ج ۷، ص ۲۴۱.

(۴) G.P. Tate, feontiers of Baluchis-tan, London, 1959, P. 136.

ورود اسلام در (۵۱ هجری) در زرنج موید موبدان و مه هیریدان مسمی به شاهپور وجود داشت و آتشکده کرکوی آتش مقدس همچنان شعله ور بود (۱) موضوع موجودیت زردشتیان را در سیستان در عهد عبدالعزیز بن عبدالله عامل عرب (۶۵ هجری) مؤلف تاریخ سیستان به تفصیل آورده است: (۲) به گونه‌ی که وی روزی رستم بن هرمزد مجوس را پیش خویش میخواند و از وی میخواهد که سخنان حکمت آمیزی از دهقانان (بزرگان) سیستان بگوید.

سرود کرکویه طوری که ذکر شده به رسم الخط عربی و به زبان پارسی دری میباشد؛ جناب ذبیح الله صفانیز موضوع را به دقت تحلیل کرده گفته است که این سرود از اشعار کهنه محلی سیستان و همان دری نو ریخت مقارن ظهور اسلام بوده است (۳).

این است سرود کرکویه :

فـرـخـتـه بـا د ا ر و ش
خـنـیـد ه گـر شـا سـب هـو ش
هـمـی پـر ا سـت از جـو ش
ا نـو ش کـن مـی ا نـو ش
دو سـت بـت بـد ا گـو ش
بـه آ فـر یـن نـه ا د ه گـو ش

(۱) اعظم سیستانی، سیستان قبل از اسلام، ج ۱، کابل: اکادمی علوم، ۱۳۶۴، ص ۱۹۸.

(۲) تاریخ سیستان، به تصحیح بهار کابل مطبعه دولتی، ۱۳۶۶، ص ۱۰۶.

(۳) صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۱۴۷.

همیشه نیکی کوش
 که دی گذشت ودوش
 شاهای گانا
 بنه آفرین شاهی

یعنی که افروخته و روشن باد ، مشهور و بلند آوازه باد هوش
 گرشاسب ، همواره از جوش پراست می نوش کن و نوش کن ، دوستت را
 در آغوش بدار و به آفرین گوش بنه ، همواره به نیکی بکوش که دیروز و
 دی شب گذشت ، ای شاه ای خداوند گار ! تو شاهی با آفرین هستی .

۲- جاحظ در کتاب ، «المحاسن والاضداد» در مراسم نوروز البته
 در آریانا ، می نویسد که «از حیویات مختلف هفت دانه می گذاشتند
 باهفت شاخه از درختان چون:

زیتون ، به وانار که هر یک به نام ناحیتی از نواحی کشور بود و ضمن
 سایر سخنان به شاه می گفتند «ابزود و ابزاد و پروار و فراخی و فراهیه» طبعاً
 این نیایش پارسی دری است و به املائی امروز این زبان برابر است ؛ بدین
 گونه :

«افزود و افزایش و پر بار و فراخی و فراهیه»؛ جاحظ هم آن را خود این
 چنین تاویل کرده است : « زاد ویزید و زیاد و رزق و فرح و سعة» ، بنابر
 نظر داکتر تفضلی استاد زبان پهلوی ممکن است (فراهیه) تلفظ دیگری از
 (فراخیه) باشد. گرچه زمان این نیایش دقیقاً ذکر نشده اما از فحوای
 روایت و سنن آریاییان و خراسانیان که زبان شان پارتی (پهلوی اشکانی)
 بوده نه آرامی یا زبانی دیگر، چنین استنباط می گردد که این گونه مراسم
 پیش از ترویج اسلام در نواحی باختر و خراسان متداول بوده است .
 هنگامی که به روایت بالا در نوروز نامه خیام نیز سخنانی در نوروز از

موبد موبدان در برابر شاه نقل شده است که اصلاً به زبان پارسی دری می‌باشد ؛ اینست بخشهایی ازان:

شها به جشن فرور دین به ماه فروردین ، آزادی گزین یزدان ودین کیان ، سروش آورد ترا دانایی وینایی وبه کاردانی ، انوشه خور به جام جمشید و رسم نیاکان در همت بلند ونیکو کاری و ورزش ، داد و راستی نگاه دار، سرت سبزیاد وجوانی چون خوید ، برتخت بادرم ودینار ، پیشت هنری ودانا گرامی ودرم خوار وسرایت آباد وزنده گی بسیار.

باذکر شاهان آریایی کیان وجمشید و رسم نیاکان معلوم است که موضوع به شاهان آریانا وخراسان مرتبط بوده وزبان آن پارسی دری می‌باشد .

۳- روایات بسیار نیز از زبان رایج مردم باختر وخراسان در آثار مؤرخان عرب در دوره امویان وبعدازان آمده است که همه به پارسی دری است وقدامت این زبان را در اوایل اسلام وقبل ازان دراین ناحیه ثابت می‌سازد ؛ مانند این روایات :

الف- ابن قیبه در عیون الاخبار از قول علی بن هشام روایت میکند که شخصی برای وی در مرو روایت میکرد که : مردی روزی تنبوری از آستین برآورد وچنین خواند : «ابا این تیمار باید اندکی شادی» (۱) این عبارت خود پارسی دری است با این مفهوم : " با این تیمار وغم اندکی شادی باید کرد»

ب- طبری گوید که اسماعیل بن عامر سردار خراسانی آنگاه که در پی مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی تا مصر رفت و مروان را برانداخت

(۱) طبری ، تاریخ طبری ، چاپ لیدن ، ج ۱ ، ص ۵۰ .

در جنگ خطاب به خراسانیان گفت : «دهید یا جوانکان» (۱) و جای دیگر گفت : «یا اهل خراسان ، مردمان خانه بیابان هستید برخیزید !» (۲) این جمله ها هر دو پارسی دری است و واژه (دهید) هنوز هم به معنای (بزنید) در کابل و نواحی آن معمول است . ج- در منابع مختلف مورخان آمده که عباد بن زیاد در زمان خلافت یزید بن معاویه (۶۰-۶۴ هجری) به حکومت سیستان منصوب شد یزید بن مفرغ شاعر نیز با او به سیستان رفت آنجا عباد به جنگ و خراج مشغول گشت و به شاعر رسیده گی نتوانست ؛ ابن مفرغ پس از چندی آزرده خاطر گشته شروع کرد به هجو گفتن ، عباد خشمگین شد و او را زندانی کرد ، ابن مفرغ از زندان فرار کرده از شهری به شهری میگشت و هجو آل زیاد میگفت ، عاقبت دستگیر شد ، عبیدالله بن زیاد او را با گریه و خوک و سگی به يك بند بست و نبیذ به او نوشتانید و در کوچه های بصره بگردانید ، کودکان در قفای او فریاد میزدند و میپرسیدند این چیست ؟ ابن مفرغ به پارسی دری میگفت :

آب است و نبیذ است عصارات زیب است

سمیه روسپیدا است (۳)

این سرود که توسط يك شاعر عربی زبان و چندی متوطن در سیستان به زبان پارسی دری گفته شده است بیانگر تداول زبان پارسی دری با هرچه پخته گی و قوت خود در سیستان بوده است که بر شاعر این

(۱) طبری ، تاریخ طبری ، ج ۳ ، ص ۶۵ .

(۲) ابن قتیبه ، عیون الاخبار ، چاپ قاهره ، ج ۱ ، ص ۲۱ .

(۳) جاحظ (متوفی ۲۵۵ هـ) البیان والتبیین ، ج ۱ ، چاپ مصر ص ۶۱ ؛ ابن

قتیبه ، طبقات الشعراء ، چاپ لیدن ، ص ۲۱۰ ؛ طبری ، ص ۱۹۲ ؛ ابو الفرج اصفهانی

گونه اثر عمیق کرده است ؛ البته سمیه دران نام مادر زیاد میباشد.

د- دیگر سروده یی است از ابوالینبغی العباس بن ترخان در خصوص شهر سمرقند که در کتاب ابن خردادبه آمده است (۱) بدین قرار:

سمرقند بندمند بدینت که افگند
از شاش تو بهی همیشه توخهی
یعنی ای سمرقند آبادان بدین حالت که ترا افگند ! تو از چاچ بهتری
و همیشه خوب هستی . ابو الینبغی در خدمت آل برمک میزیسته ، اصلاً
پارسی زبان بوده و به عربی هم شعر میسروده.

ه - طبری در وقایع زمان هشام بن عبدالملك (۸۰۸ هـ) گوید که ابو
مندز اسد بن عبدالله القصری حاکم خراسان به خنلان لشکر کشید و از
خاقان ترك شکست خورد به بلخ فرار کرد کودکان بلخ در کوچه ها
به دنبال او صدا میزدند:

ازخـتـلـان آمـد بـه
بـه رـو تـبـه آمـد بـه
آواره بـاز آمـد بـه
خـشـك و نـزار آمـد بـه
(بیدل فراز آمدیه) (۲).

دیده می شود که زبان مردمان باختر که به زبان بلخی معروف بوده
است همین زبان پارسی دری است و اینجا برای بیان حادثه یی توسط
کودکان آن ناحیه تبار ز داده شده است ؛ به همان گونه که این زبان توسط

(۱) ابن خرداد به ، الممالک والمسالك ، چاپ لیدن ، ۱۳۰۶ .

(۲) طبری ، تاریخ طبری ، حوادث سال ۱۰۸ ، ص ۱۴۹۱-۱۴۹۴ .

کودکی در سیستان یعنی پسر یعقوب هنگام جویزازی تراوش کرده و دولت‌شاه ازان یا دآور شده است آنهم در مورد ایجاد رباعی ؛ پسر یعقوب گفته است :

« غلتان غلتان همی رود تالب گور » (۱)

۳-۳-۲: باختر و خراسان خاستگان زبان پارسی دری

وجود آثار متعدد و تحول یافته پارتی (پهلوی اشکانی) و نزدیک به زبان پارسی دری در نواحی باختر و آمودریایکی از شواهد بارز و بیانگر این حقیقت بوده که زبان پارتی در جریان تکامل خود در باختر و ماوراءالنهر با تأثیر پذیری از زبانهای دیگر ایرانی در منطقه راه تحولش را به زبان پارسی دری می پیموده است ، همان است که نخستین آثار این زبان به گونه پارچه های کوتاه نثری و سروده های مردمی در آغاز اسلام در خراسان و سیستان ، باختر و ماوراالنهر سر برمی آورد ، چنانکه نمونه هایی ازان در بحث پیشتر ارائه شد .

از اینکه آثار زیاد فرهنگی ، علمی و ادبی و تاریخی خراسانیان در آغاز پخش آیین مقدس اسلام یا عمداً و یا بنابر حوادث دشوار زمانه از میان رفته است ، با آنهم شواهد کافی تاریخی و آثار ادبی به جامانده ثابت میسازد که در آغاز اسلام در آریانا و خراسان آن عصر ، زبان پارسی دری به گونه یک زبان کامل و تعمیم یافته وجود داشته است .

از جمله یکی هم آنکه تا سال ۷۱۳ میلادی (حدود قرن اول هجری) خراسانیان که اسلام را پذیرفته و در لشکر اعراب شامل شده بودند زبان

(۱) دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی ، تذکرة الشعراء ، سال تالیف

۸۹۲ هجری) ص ۲۹ و بعد .

پارسی دری را همزمان با ترویخ آیین اسلام در بخارا متداول ساختند ، زیرا مردمان در بخارا به زبان سفدی سخن میگفتند در همین سال به قول نرشخی در مسجدی که در بخارا بنا شده بود مردم قرائت قرآن را به زبان پارسی می آموختند (۱) و در قرن نهم و دهم میلادی بخش عمده بخارا به جز روستاهای آن به زبان پارسی دری روی آوردند و بدان تکلم میکردند (۲) ، همان است که این زبان آهسته آهسته جای زبانهای شمال شرقی باختر و آسیای مرکزی یعنی سفدی ، تخاری و خوارزمی را گرفت ، (۳) یکی دیگر از شواهد عمده در جهت روشن شدن این موضوع که زبان پارسی دری در باختر ، سیستان و نواحی آمو دریا در آغاز اسلام وجود داشته و راه تکامل پیموده است توجه امرای این ناحیه و مرم آن به زبان اصلی شان (پارسی دری) بوده است که ثبت تاریخ آن عصر میباشد ؛ مثلاً در شده سوم هجری شاه صفاری یعقوب لیث در برابر سخنوران به زبان عربی که آن را نمیداست گفت : چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت ! ؛ این است دعوت یعقوب در روی آوردن به زبان خودش ، معلوم است که زبان اصلی مردم وی پارسی دری بوده است .

روی همین داعیه بوده است که در سده چهارم هجری تاریخ طبری ، تفسیر طبری بنابر فرمان شاه سامانی (منصور بن نوح) به زبان پارسی دری در آورده شد همچنان در دوره های اول اسلامی در خراسان و ماوراء النهر گرچه زبان عربی تعمیم یافت و ادیبان بسیاری آثار خود را به عربی ایجاد کردند ، اما از اینکه هنوز هم مردم زبان اصلی را حفظ و به

(۱) باباجان غفوروف ، تاجیکان ، کتاب یکم ، قسمت اول ، برگردان صدیقی و روشن رحمن ، کابل ، ۱۳۶۳ ، ص ۵۴۶ .

(۲) همانجا ، همان صفحه .

(۳) همان جا ، ص ۵۴۵ .

پاسداری آن علاقمندی ویژه‌ی داشته‌اند از آن رو دانشمندان این مرز و بوم بر علاوه زبان عربی برخی از آثاری خود را به زبان پارسی دری نگاشتند؛ مثلاً ابن سینای بلخی (قرن پنجم هجری) دانشنامه‌ی علایی را به زبان پارسی دری نوشت، و اثر معروف نرشخی (تاریخ بخارا) که بار اول در سده دوم و سوم به زبان عربی نوشته شده بود در قرن چهارم به زبان پارسی دری برگردانیده شد؛ مترجم گفته: "و تالیف این کتاب به عربی بوده است به عبارت یلیغ..... و چون بیشتر مردم به خواندن کتاب عربی رغبت نمی نمودند دوستان از من در خواست کردند که این کتاب را به فارسی ترجمه کن من در خواست ایشان را اجابت کردم و این کتاب را بعد از گذشتن ۱۹۰ سال از تالیف آن به پاسی ترجمه کردم" (۱) برای اینکه باز هم روشن گردد که مهد اصلی زبان پارسی دری بلخ، سیستان و نواحی آمودریا بوده است به کهن ترین آثار موجود زبان پارسی دری مراجعه مینماییم و مینگریم که آثار شعری و نثری زبان پارسی دری مقدمتر از همه جا در باختر و نواحی آمودریا قد برافراشته و از همین جا پس از سده پنجم هجری تدریجاً به سوی غرب آریانا فارس و عراق عجم گسترش یافته است، یعنی که خاستگاه اصلی زبان پارسی دری بلخ، سیستان، نواحی آمودریا و هندوکش بوده است؛ چنانکه از سده یکم هجری الی سده پنجم آن در مناطق متذکره (نواحی بلخ و آمودریا) که بخش اعظم آن را افغانستان امروز یا خراسان دوره اسلامی احتوا کرده است قدیمترین شاعران و ادیبان زبان و ادب پارسی دری بر خاسته‌اند و آفریده‌های ادبی آنان در همین نواحی به وجود آمده است، درحالیکه در همین مدت دراز چندین قرن به یک شعر یک اثر ادبی از نظم و نثر در فارس یا ایران امروز به نظر نمی‌حوزد.

(۱) نرشخی، تاریخ بخارا، مقدمه ترجمه فارسی، ۱۹۰۴ میلادی، ص ۳.

برای روشن شدن موضوع گوینده گان وادیبان کهن زبان پارسی دری که همه در خراسان ، باختر و نواحی آمودریا سر برا آورده و بنیانگذار زبان وادب پارسی دری به حساب می آیند از آغاز تاسده پنجم هجری در توالی زمان عبارت اند از :

۱- حنظله بادغیسی (متوفی ۵۲۲۰ هـ) ، آثار:

مہتری گریه کام شیر دراست
شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی وعز و نعمت وجاه
یا چومردانت مرگ رویاروی

یارم سپند گرچه بر آتش همی فکند
از بهر چشم تا نرسد مرورا گزند
او را سپند و مجمر ناید همی به کار
باروی همچو آتش ویا خال چون سپند

۲- محمود وراق هروی (متوفی ۵۲۲۱ هـ) ، آثار:

نگارینابه نقد جانیت ندهم
گرانی در بها ارزانت ندهم
گرفتستم به جان دامن وصلت
نهم جان از کف و دامانت ندهم

۳- شهید بلخی (متوفی ۵۲۲۵ هـ) ، آثار:

دانش وخواستته است نرکس وگل
که به يك جای نشگفند به هم
هر که را دانش است خواسته نیست
وانکه را خواسته است دانش کم

ابرهمی گرید چون عاشقان
باغ همی خنند معشوق وار
رعد همی نالد مانند من
چون که بگریم به سحرگاه زار

دانشا چون دریغم آیی از انک
بی بهایی ولیک از تو بها است
بیبتو از خواسته میادم گنج
همچنین زاروار باتو روا است
با ادب را ادب سپاه بس است
بی ادب با هزار کش تنها است

- اگر غم را چو آتش دود بودی
جهان تاریک بودی جاودا نه
دراین گیتی سراسرگر بگردی
خردمندی نیایی شادمانه
- ۴- حکیم ابوحنفص سفدی (اواخر سده سوم هجری)، آثار:
آهوی کوهی در دشت چگوننه دودا
او ندارد یار بی یار چگوننه رودا
- ۵- وصیف سکزی (سیستانی) معاصر یعقوب لیث
صفاری (۲۵۶-۲۶۵هـ) آثار:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
بنده و چاکر و مولی و سگ بند و غلام
ازلی خطی است در لوح که ملکی بدهید
به ابی یوسف یعقوب بن الیث همام

به طعام آمد زنبیل ولتی خورد به لنگ
 لیره شد لشکر زنبیل وهیا گشت کنام
 لمن الملك بخواندی توامبرا به یقین
 با قلیل الفئه کت داد برآن لشکر کام
 عمر عمار تراخواست وزو گشت بری
 تیغ تو کرد میانجی به میان ددو دام
 عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی
 درآگار تن او سر او بباب طعام

ملکتی بود شده بیقتیاس
 عمرو بران ملک شده بود راس
 ۶- محمد مخله سکزی (سیستانی) ، معاصر محمد
 و صیف سکزی ، آثار:

جز تو نزا دجوا و آدم نکشت
 شیرنهادی به دل ویر کنشت
 معجز پیغمبر مکی تویی
 به کنش به منش و به گوششت
 فخر کنند عمار روز بزرگ
 بگویند آنم که به مقرب کشت

۷- بسام کرد خارجی، معاصر محمد و صیف سکزی، آثار:

هر که نبود او به دل متهم
 بر اثر دعوت تو کرد نعم
 عمر ز عمار بدان شد بری
 کسای خلاق آوردت لاجرم

۸- ابو سلیك گرگانی ، معاصر عمرو لیث صفاری
(۲۶۵-۲۸۷هـ) ، آثار:

خون خود را گر بریزی بر زمین
بسه که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست
پنند گیر و کار بنند و گوش دار

بسه مژه دل زمین بسزد دیدی
ای به لب قاضی و به مرگان دزد
مزد خواهی که دل زمین بردی
ای شکفتا که دید دزد به مزد

۹- فیروز مشرقی ، معاصر عمر و لیث صفاری ،
نژاداً عرب ، آثار :

مرغی است خدتك ای عجب دیدی
مرغی که بود شکار ارجانان
داده پر خویش کرگسش هدیه
تانه بچه اش بند به مهمانان
۱۰- مسعودی مروزی (اواخر قرن سوم هجری) آثار:
نخستین کیومرث آمد به شاهی
گرفتش به گیتی درون بیش گاهی

چوسی سالی به گیتی پادشاه بود
که فرمانش به هرجایی رو بود

سپری شد زمان خسروانان
که کام خویش راند اندر جهانان

۱۱- رودکی سمرقندی (متوفی ۳۲۹هـ) نمونه آثار:

بوی جوی مولیان آید همی
 یباد یار مهریان آید همی
 ریگ آموی و درشتی های او
 زیر پایم پرنیان آید همی

مرا بسود و فروریخت هر چه دندان بود
 نبود دندان لابل چراغ تابان بود
 سپید سیم رده بود در و مرجان بود
 ستاره سحری بود و قطره باران بود

شادزی با سیه چشمان شاد
 که جهان نیست جز فسانه و باد
 زآمده تنگدل نیاید بود
 وز گذشته نکرد باید باد

ای از گل سرخ رنگ بریده و سو
 رنگ از پی رخ بریده بو از پی سو
 گل رنگ شود چو روی شوی همه جو
 مشکین گردد چو موفشانی همه کو

۱۲- رابعه بلخی (متوفی ۳۶۵هجری) معاصر

سامانیان، آثار:

ز بس گل که در بناغ ماوی گرفت
 چمن رنگ ارژنگ مانسی گرفت
 صبا نافه مشک تبت نداشت
 جهان بوی مشک از چه معنی گرفت
 مگر چشم مجنون به ابر اندر است
 که گل رنگ رخسار لیلی گرفت...

فشانند از سوسن و گل سیم و زرباد
 زهی بادی که رحمت باد بر باد
 بداد از نقشش آرز صد نشان آب
 نمود از سحرمانی صد اثر باد،،،،

عشق او باز اندر آوردم به بند
 کوشش بسیار نامد سودمند
 عشق دریایی کرانه نا پدید
 کی توان کردن شنا ای هوشمند،،،،

۱۳- دقیقی بلخی (مقتول ۳۷۹ هجری) سرایشگر
 هزار بیت شاهنامه، آثار:

در افگند ای صنم ابر بهشتی
 زمین را خلعت اردی بهشتی
 بهشت عدن را گلزار ماند
 درخت آراسته حور بهشتی....

پری چهره بتی عیار و دلبر
 نگار سرو قد و ماه منظر
 سیه چشمی که تارویش بدیدم
 سر شکم خون شده است و بر مشجر....

۱۴- ابوالموید بلخی (نیمه اول سده چهارم
 هجری)، نگارنده نخستین شاهنامه منشور، آثار:

انگشت را ز خون دل من زند خضاب
 کفی کزو بلای تن و جان هر کس است
 عناب و سیم اگر نبود مان روا بود
 عناب بر سبیکه سیمین او بس است

۱۵- ابو العباس ربنجینی (سغدی) معاصر نصر بن احمد (۳۰۱-۳۲۱ هجری) آثار:

پاد شاهی گذشت خوب نژاد
پادشاهی نشست فر خزاد
زان گذشته ز مانسیان غمگین
زین نشستہ جهانسیان دلشاد
بنگر اکنون به چشم عقل بگو
هر چه بر ما ز ایزد آمد داد...

۱۶- ابو عبد الله محمد بن صالح و لوالجی (معاصر سامانیان) آثار:

جمع بر سیمین پیشانیش گویی که مگر
لشکر زنگ همی غارت بغداد کند
و آن سیه زلف بران عارض گویی که همی
بر پر زاغ کسی آتش را باد کنند.
سیم دندانك و بس دانك و خندانك و شوخ
که جهان آنك بر مالک او زندان کرد
لب او بینی گویی که کسی زیر عقیق
یامیان دو گل اندر شکری پنهان کرد

۱۷- ابو طیب محمد مصعبی، رئیس دیوان احمد بن اسماعیل سامانی (۲۹۲-۳۰۱ هجری)، آثار:

جهانا همانا فسوسی و بازی
که بر کس نیپایی و با کس نسازی
چومه از نمودن چو خور از شنودن
به گاه ریودن چو شاهین و بازی

۱۸- ابو شکور بلخی (معاصر نوح بن منصور (۳۲۱-۳۴۳ هجری) سرایشگر آفرین نامه، آثار:

به دشمن برت استواری مباد
 که دشمن درختی است تلخ از نهاد
 درختی که تلخش بود گوهرا
 اگر چرب و شیرین دهی مرو را
 همان میوه تلخت آرد پدید
 از چرب و شیرین نخواهی مزید

از دور به دیدار تو اندر نگریستم
 مجروح شد آن چهره پر حسن و ملاحظت
 از غمزه تو خسته شد آزرده دل من
 وین حکم قضایی است جراحیت به جراحیت

۱۹- معروفی بلخی (معاصر عبدالملک بن نوح سامانی ۳۴۳-۳۵۰ ه)، آثار:

این دل مسکین من اسیر هوا شد
 پیش هزاران هزار گونه بلا شد
 جادوکی بند کرد و حیلت بر ما
 به بندش بر ما برفت و حیلش روا شد
 حکم قضا بود وین قضا به دلم نیز
 محکم از آن شد که یار قضا شد

ای آنکه مرعدو را صبری و حنظلی
 وی آنکه مرولی را شهیدی و شکری

۲۰- ابو الحسن علی آغاجی بخارایی (معاصر
دقیقی)، آثار:

بسه هوا در نگر که لشکر برف
چون کنند اندرو همی پرواز
راست همچو کبوتران سپید
راه گم کرده گمان ز هیبت باز

دو چشم عبرتم از قدرت تو چند فراز
دو گوش فکرت من چند سال و ماه به بند
گناه چند کنم چند عهد تو شکنم
بزرگواری تو چند و این وفای تو چند
کنون خدایا عاصیت با گناه گران
سوی تو آمد و امید را ز خلق بکنند

۲۱- امیر منصور سامانی بن نوح، شاعر و
ادیب، آثار:

گویند مرا چون سلب خوب نسازی
مناوه که آراسته و فرش فریسن
با نمره، گردان چکنم حن مغنی
با پویه اسپان چکنم مجلس و گلشن
اسپ است و سلاح است مرا بزمگه و باغ
تیر است و کمان است مرالاله و سوسن

۲۲- ابو طاهر طیب خسروانی (معاصر رودکی)، آثار:

شب وصال تو چون باد بی وصال بود
غم فراق تو گویی هزار سال بود
شب دراز و غممان دراز و جنگ دراز
در این سه کار بگو تا مرا چه حال بود

۲۳- معنوی بخارایی (معاصر سامانیان)، آثار:

هر چه آن بر تن تو زهر بود
بر تن مردمان مدار تو نوش
ندهی داد، و دادکس مستان
انگبین خرمپاش و زهر فروش

بر خدای جهان توکل کن
دار خرسند دل روان خوشنود
که ندارد به قسومت ازلی
نه تغافل زیان نه کوشش سود

۲۴- رونق بخارایی (معاصر سامانیان)، آثار:

جانی است تیغ شاه که دید این چنین شگفت
جانی کزو بود تن و جان همه خراب
لرزان به جرم گوهر و در جرم او پدید
جانهای دشمنانش چون ذره ز آفتاب

۲۵- طاهر بن فضل (متوفی ۳۸۱ هجری) ششمین حکمران

چغانی از دست نشانده گان ساسانی در ما و راءالنهر، آثار:

دلدار من تا ترا صدف خواهم کرد
آخر به مدارات به کف خواهم کرد
تا آنکه ترا به مهر خود رام کنم
یک عمر به عشق تو تلف خواهم کرد

آن ساقی مهر روی صبوحی بر من خورد
و ز خواب دو چشمش چو دو تا نرگس خرم
و آن جام می اندر کف او همچو ستاره
ناخورده یکی جام دگر داده دمادم

۲۶- ابو محمد بدیع بلخی (معاصر طاهر بن فضل چغانی)، آثار:

نفیر ابر فرور دین بر آمد
زبانگ مرغ بانگ رود عاجز
بدان منگر که می منع است می خور
لوقت السورد شرب الخمر جایز
نگاری باید اکنون خلخی زاد

به رخساره بت چین را مجاهز
۲۷- تخاری (معاصر سامانیان)، آثار:

لبت گویی که نیم گفته گل است
می نوش اندر و نهفتستی
زلف گویی ز لب نهها زنده
به گله سوی چشم رفتستی

۲۸- ابو زراعہء گرگانی (قریب العهد رودکی)، آثار:

اگر به دولت با رودکی نه همسانم
عجب مکن سخن از رودکی نه کم دانم
اگر به کنوری چشم او بیافت دنیا را
ز بهر گیتی من کور بود نتوانم

۲۹- خجستهء سرخسی (معاصر سامانیان)، آثار:

در آمد یکی خاد چنگال تیز
رسود از کنش گوشه برد و گریز

۳۰- ابو شعیب هروری (از شعرای متقدم سامانی)، آثار:

دوزخی کیشی بهشتی روی و قد
آهو چشمی حلقه زلفی لاله خد

سلسله جمعی بنفشه عارضی
کش سیاهش افندر و پرویز جد
۳۱- اویوگر محمد خسروی سرخسی (قرن ۴

هجری)، آثار:

زلفین تو گویی که شعر نغزی است
اندر شده معینش يك به دیگر
زیر لببت اندر مسیح پنهان
زیر مژه اندر نکیر و منکر
کس نیست ترا در جمال همتا
چون صاحب را در کمال همسر

ای بسا فسته کز ملک برینم
بی سلاحی همیشه افگار است
وی بسا بسته کز نوایب چرخ
بند پنهان و او گرفتار است
وی بسا کشته گان که گردون راست
نرود خون و کشته بسیار است

۳۲- بوز جانی هروی (معاصر سامانیان، بوز جان

میان هرات و نیشاپور)، آثار:

توبه علم ازل مرا دیدی
دیدي و انگاه به عیب بخردی
توبه علم آن و من به عیب آن
رد مکن آنچه خود پسندیدی

۳۳- ابو الحسن علی بن محمد لوکری غزوانی (لوکر نزدیک مرو)، معاصر سامانیان، آثار: (مدح عتبی و زیر امیر نصر سامانی):

ز عنبر زره دارد او بر سمن
 ز سنبیل گره دارد او بر قمر
 برون برداز چشم سود ای خواب
 در آورد در دل هـوای سـنـفـر
 بتابید سخت و بیچینده سست
 به گرد کمر گاه دستار سر

۳۴- بشار مرغزی (سده چهارم هجری) آثار:

رز را خدای از قبیل شادی آفرید
 شادی و خرمی همه از رز بود پدید
 از جوهر لطایف محض آفرید رز
 آن کو جهان و خلق جهان را بیافرید
 از رز بود طعام و هم از رز بود شراب
 از رز بود نقل و هم از رز بود نبید

۳۵- ابو الحسن علی منجیک ترمذی (متوفی ۳۸۰

هجری)، آثار:

نیکو گل دو زنگ رانگه کن
 در است به زیر عقیق ساده
 یا عائق و معشوق روز خلوت
 رخساره به رخساره بر نهاده

به منظر آمد باید که وقت مظر بود
 نقاب لاله گشودند و لاله روی نمود

بنفشه طبری خیل خیل سر بر کرد
 چو آتشی که به گوگرد بر دويد کبود
 بیار ماها آن آفتاب کش بخوری
 فرو شود به دو لب و ز دورخ بر آید زود

ای به دریای عقل کرده شننا
 وز بند و نیک روز گار آگاه
 نان فرو زن به آب دیده خورش
 وز در هیچ سفله شیر خواه

ای خوبتر ز پیکر دیبای ارمنی
 ای پاکتر ز قطره باران بهمینی

میان نرگسان اندر سر شک جان ربا دارد
 سر شک جان ربا دیدی میان نرگسان دارد
 ۳۶- کسایی مروزی (۳۴۱-۳۹۱ هجری)، آثار:

جان و خرد رونده برین چرخ اخضر اند
 یا هر دو آن نهفته در این گوی اغبر اند

نیلوفر کبود نگه کن میان آب
 چون تیغ آب داده و یا قوت آبدار
 هم رنگ آفتاب و به کردار آسمان
 زر دیش بر میانه چو ماه ده و چهار

بگشای چشم ژرف نگه کن به شنبلیله
تابان به سان گوهر اندر میان خوید
برسان عاشقی که ز شرم رخان خویش
دیبای سبز را به رخ خویش در کشید.

گل نعمتی است هدیه فرستاد از بهشت
مردم گر یمتر شود اندر نعیم گل
ای گل فروش گل چه فروشی برای سیم
وز گل عزیز تر چه ستانی به سیم گل

۳۷- عماره مروزی (متوفی اواخر قرن ۴ هجری) آثار:

جهان ز برف اگر چند گاه سیمین بود
ز مرد آمد و بگرفت جای توده سیم
بهار خانه کشمیریان به وقت بهار
به باغ کرد همه نقش خویشان تسلیم
به دور باد همه روی آبگیر نگر
پشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی شیم

شاخ بیند سبزه گشته روز باد
چون یکی مست نوان سرنگون
لاله برگ لعل بننگر بامداد
چون سر شمشیر آلوده به خون

غره مشو از آنکه جهانت عزیز کرده
ای بس عزیز را که جهان کرد زود خوار

مار است این جهان و جهان جوی مارگیر
 وز مارگیر مار بر آرد شبی دمار
 در رثای ابو ابراهیم اسماعیل منتصر پسر نوح سامانی:
 از خون او چو روی زمین لعل فام شد
 روی و فاسسپه شد و چشم امید زرد
 تیغش بخواست خورد همی خون مرگ را
 مرگ از نهیب خویش مر آن شاه را بیخورد
 ۳۸- ابو اسحاق ابراهیم بن محمد جویباری (بخاری)
 معاصر سامانی، آثار:

به ابر پنهان کرد آفتاب تابان را
 به سبزه بنهفت آن لاله برگ خندان را
 به روی هر دو مهش بر دو شاخ ریحان بود
 به شاخ مورد پیوست شاخ ریحان را
 ۳۹- قمری جرجانی ابو القاسم بن زیاد (نیمه دوم
 قرن ۴ هجری) آثار:

بوستانا تو چو من گشتی ومن گشته چو تو
 تو مگر تازه شدی همچو من از ابر دگر

بتی که سجده برد پیش روی او بت چین
 خیال او بود اندر بهشت حورالعین
 الف به قامت و میمش دهان و نونش زلف
 بنفشه جعد و به رخ لاله و زنج نسرین

۴- استغنائی نیشاپوری (قرن چهارم هجری)، آثار:

به ماه ماندی اگر نیستش زلف سیاه
 به مهر ماندی اگر نیستش مشکین خال
 رخانش را به یقین گفتن که خورشید است
 اگر نبودی خورشید را کسوف و زوال
 باید گفت که چندین مؤرخ و تعدادی از تذکره نویسان بر آن اند که
 مقدمترین شاعر دری گوی در خراسان ابوالعباس مروزی میباشد، شاعری
 که ذواللسانین بوده و هنگام سفر مامون الرشید عباسی به مرو در اواخر
 قرن دوم هجری (۱۹۳ هجری) قصیده‌ی در مدح وی به زبان پارسی
 دری گفته که این است چند بیتی از آن:

ای رسانیده به دولت فرق خود تا فرقدین
 گسترانیده به عدل وجود در عالم بدین
 منر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را
 دین یزدان را تو بایسته چو رخ را هر دو عین
 کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت
 مر زبان پارسی را هست تا این نوع بین
 عده‌ی از مؤرخان عرب از رساله (کتاب الاوائل) ابو هلال
 عسکری (متوفی ۳۹۵ هجری) نقل کرده اند که گفته : « اول من النظم
 شعر الفارسی ابو العباس بن حنوذ مروزی ».

یعنی که نخستین شاعر فارسی گوی ابوالعباس مروزی میباشد.
 گرچه نخستین شاعر پارسی گوی گفتن قابل تا عمل است زیرا
 نخستین شاعر زبان پارسی دری را نمیتوان به واقعیتش تعیین و تشخیص
 کرد ، پس او رایکی از شعرای متقدم زبان پارسی دری باید گفت :
 چنانچه در قصیده توضیح شده است که پیش از ابوالعباس شعری بوده
 اند اما بدین گونه شعر عالی نسروده اند و شاعر افزوده است که این شعر به

منظور زیب و زینت یافتن این لغت (زبان پارسی دری) سروده شده که تحت تاثیر زبان غالب یعنی عربی بوده است.

انتساب این شعر به ابوالعباس مروزی به حیث مقدمترین شعر پارسی دری، گرچه با لایلی رد شده است، اما میشود علیه بعضی نکات گفته شده اظهار نظر کرد، به ویژه برین نکات:

۱- مامون هنوز ولیعهد بود نه خلیفه، در حالیکه برای ولیعهد هم مدح گفتن واو را پیشوای مردم و صاحب عدل وجود دانستن کدام ممانعت منطقی دیده نمیشود.

۲- ترکیبات نحوی وواژه گانی به اشعار دوره های بعدی مینماید؛ در حالیکه اکثر اشعار پارسی دری در اوایل دوره اسلامی؛ مثلاً اشعار خنظله بادغیسی، محمود وراق، شهید بلخی، ابو سلیک گرگانی، مسعود مروزی و ده ها شاعر دیگر که بعضاً بیست یا سی سال از شاعر فاصله داشته اند، کلام شان از چنین مزایای خوب ترکیبی بر خوردار میباشد.

۳- عروض بعد از این شاعر و شعرش اختراع شده است؛ در حالیکه نه تنها این شعر بلکه تعداد زیادی از اشعار پارسی دری هم قبل از اختراع و ترویج قواعد عروض سروده شده و همه دارای وزن و قافیه اند.

۴- کثرت کلمات عربی در آن دیده شده است؛ در حالیکه باید چنین میبود زیرا آنگاه زبان عربی یک زبان رسمی و اداری بوده و شاعر هم ذوالسانین، پس جایی برای این اعتراض باقی نمی ماند.

۵- تذکره های زیاد به آن اشاره نکرده است؛ در حالیکه تذکره ها هچکدام از نگاه محتوا از چنین کمبود عاری نمیشد شعرای زیادی اند که اکثر تذکره ها از آنان نام نبرده اند.

۶- مامون گرچه مادرش پارسی زبان بوده اما چون زبان خودش عربی بوده است پی بردن به محتوای شعر برایش مشکل توجیه شده است؛ در حالیکه این توجیه بر عکس میباشد، زیرا مامون به مرو سفر

کرده جایی که زبان عام پارسی دری است و باید به همین زبان مدح میشده به ویژه که مادرش هم از همین تبار بوده و اهل همین زبان طبعاً شعر برای او فهما بوده خاصه که واژه های زیاد عربی در آن به کار گرفته شده است.

به هر حال اگر این شعر رد هم گردد تعداد کثیر شاعران دری گوی در نواحی باختر و آمو دریا که شماره آنها از پنجاه تن بالاتر میشود همه بیانگران است که خاستگاه و مهد پرورش زبان پارسی دری اصلاً بلخ و باختر و نواحی آمو دریا میباشد و این زبان در سده های دوم، سوم چهارم هجری یعنی قبل از گسترش آن به فارس و ایران امروز منحصر به همین نواحی و سرزمین بوده است.

زبان و ادبیات پارسی دری در اواخر سده چهارم هجری و اوایل سده پنجم آن از مهد اصلی اش بلخ و باختر به جانب شمال غرب، غرب و جنوب غرب کشور آریانا یعنی به عراق عجم و فارس به تدریج گسترش می یابد؛ چنانکه نخست به طبرستان و ری شعرایی به زبان پارسی دری طبع از مایی مینمایند؛ مثلاً منصور بن علی منطقی رازی ظاهراً از شعرای متقدم دری گوی در اواخر قرن چهارم هجری در عراق عجم و فارس میباشد که آثاری از وی به زبان پارسی دری باقیمانده است و آن اینست:

یکی موی بدزدیدم از دوزلفت
چون زلف زدی ای صنم به شانده
چونانش به سختی همی کشیدم
چو مورکه گندم کشد به خانه
باموی به خانه شدم پدر گفتم
منصور کدام است از این دوگانه

و از شعرای بعدی در شمال غرب ری در تبریز در قرن پنجم هجری قطران (متوفی ۴۶۵ هـ) میباشد؛ چنانکه ناصر خسرو بلخی در سفر نامه خود مینویسد که چون به تبریز رسید قطران نام شاعری دیوان منجیک

ترمذی ودقیقی بلخی را نزد وی آورد و معانی مشکل اشعار آنان را از وی پرسید و اشعار خود را بر ناصر خسرو عرضه کرد؛ ناصر خسرو در همین جاگوید که قطران زبان فارسی دری نیکو نمیداست. (۱)

داکتر شفق در مورد قطران گفته: تاکنون اغلب شعرا (البته در زبان پارسی دری) از خراسان و یا حوالی آن (البته بلخ و باختر) ظهور کرده ولی قطران تولد و شهرتش در تبریز بود (۲) همچنان قطران خود گفته است که وی از شعرای متقدم تبریز بوده و اوست که دروازه شعر دری را در آن نواحی گشوده است چنانکه در این فرد:

گرمرا بر شعر گویان جهان رشك آمد
من در شعر دری بر شاعران نگشادی
واز او است:

بود محال ترا داشتن امید محال
به عالمی که نباشد همیشه دريك حال
ازان گه که جهان بود حال این سان بود
جهان بگردد لیکن نگردهش احوال

سپس در قرن ششم هجری میتوان از شعرای معروفی چون جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی (متوفی ۵۸۸ هـ) نام برد؛ وی که خارج از ساحه مهد و پرورشگاه زبان پارسی دری یعنی دور از نواحی باختر به سرایش شعر دری در آن ناحیه پرداخته است، ازان رو سر سلسله قصیده گویان و غزل سریان معروف عراق (البته عراق عجم) محسوب شده است (۳) جمال الدین اصفهانی به حقیقت، حکیم انوری ابیوردی، سید حسن غزنوی ملقب به اشرف ورشیدالدین و طواط بلخی را پیشوای خود خوانده گوید:

(۱) ناصر خسرو، سفرنامه، به کوشش نادر وزین پور، تهران: امیر کبیر، چاپ نهم ۱۳۷۲، ص ۷.

(۲) شفق، تاریخ ادبیات ایران، تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۲، ص ۱۴۳.

(۳) شفق، تاریخ ادبیات ایران، تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۲، ص ۱۸۲.

اشرف ووطواط و انوری سه حکیم اند
 کز سخن هر سه شد شگفته بهارم
 پسرش کمال الدین اسماعیل هم از شعرای معروف عراق عجم در
 قرن هفتم به حساب آمده است ؛ همچنان در قرن ششم هجری زبان پارسی
 دری با انتشار آن در آذر بایجان که یکی از مراکز مهم تمدن ایریانی بوده
 است شعرای بزرگ و نام آوری ظهور کردند از قبیل خاقانی شیروانی ،
 فلکی شیروانی ، مجیر بیلقانی (از توابع شیروان) ، نظامی گنجوی (از
 حوالی آذر بایجان).

به همین گونه در خطه فارس در شیراز باگسترش زبان پارسی دری
 در قرن هفتم هجری در انجا سعدی از بزرگترین شاعران و ادیبان دری زبان
 و به تعقیب وی در قرن هشتم هجری دران ناحیه حافظ از نخبه گان
 شعرای دری زبان میباشد ، و هر دو با افتخار تمام در ستایش از این زبان
 گفته اند:

سعدی : هزار بلبل دستانسرای عاشق را
 پیاید از توسخن گفتن دری آموخت
 حافظ : ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگه
 که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

۳-۳-۳: فلسفه نامگذاری زبان پارسی دری

زبان پارسی دری یکی از زبانهای بسیار عمده گروه نو ایریانی
 میباشد ؛ چه از نظر گستره ساحه نفوذ ، چه از جهت شماره گوینده گان
 و چه از نگاه کثرت آثار کلاسیک و نوین ؛ اطلاق اصطلاح تاجیکی در
 تاجیکستان ، فارسی در ایران کنونی و دری یا پارسی در افغانستان
 به این زبان محض به لحاظ رعایت حدود و ثغور سیاسی در عصر حاضر
 است ، ورنه این اصطلاحات افاده کننده زبان واحد و مبین سه لهجه بزرگ
 این زبان میباشد.

گرچه در افغانستان غالباً به این زبان دری و نیز پارسی دری گفته میشود، باید خاطر نشان کرد که در برابر به کار برد تنها دری، پارسی دری گفتن برای این زبان نسبتاً درست تر مینماید، زیرا از اینکه واژه دری صفت است به تنهایی به قوم و طایفه یی و یا محلی خاص منسوب نیست پس نمیتواند به جای زبان يك طایفه و یا زبان محلی خاص به تنهایی به کار رود؛ واقعیت آنکه اصطلاح دری نام زبان نه بلکه صفت است برای زبان پارسی.

همچنان کلمه پارسی یا به اصطلاح فارسی با ارتباط به این زبان معنای آن را ندارد که واقعاً منسوب به ناحیه و ایالت فارس ایران امروز باشد، بلکه این کلمه یعنی پارسی هم ریشه در واژه پرثوه (پارتی - parthi) دارد.

اینک نخست به بررسی اصطلاح پارسی که چگونه و به کدام مفهوم به این زبان اطلاق شده است میپردازیم، سپس در وجه تسمیه آن با ارتباط به دری صحبت میگردد.

واقعیت امر اینست که واژه (پارسی) نام زبانی که امروز در افغانستان، تاجکستان و ایرن امروز به دان صحبت می شود دنباله زبان پارتی (پهلوی اشکانی) میباشد؛ از اینکه به ایالت و ناحیه کوچک فارس منسوب باشد قابل تامل است، زیرا کلمه پارسی اساساً خود از نام پارتیه، پارثیه پرثوی گرفته شده است به گونه: پرثوی <پارثی> پارسی یعنی: parthi > parsi

آنهم به دلایل ذیل:

۱- پارت، یارتیه اصل آن پرثوه بوده است ناحیه یی در شمال غرب باختر محل ظهور پارتها (اشکانیان) معادل یونانی پرثوه کلمه پرثیا (parthia) میباشد (۱) صورت نسبتی پرثوه عبارت است از پرثوی که

(۱) جواد مشکور و رجب نیا، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، تهران:

در اثر ابدال صوت /ر/ به صوت /ل/ و ابدال صوت /ث، س/ به صوت /ه/ پرثوی شکل پهلوی را بخود گرفته است؛ البته ابدال /ر/ به /ل/؛ مثلاً: دیوار دیوال، نیلوفر نیلوفل و ابدال /ث، س/ به /ه/؛ مثلاً: سند- هند، سراسویتی- هراویتی (ارغنداب) در زبانهای ایریانی يك حادثه عادی و طبیعی بوده است.

واژه پهلوی بعداً با تقدیم و تاخیر اصوات آن به صورت پهلوی در آمده است در پژوهش راجع به زبان پارسی دری و ریشه یابی آن باید همواره اصل کلمه یعنی پارثیا، پرثوه و پرثوی در نظر گرفته شود تا نتایج درست و دقیق دستیاب گردد نه کلمه پهلوی که تا کنون این کلمه یا عمدتاً و یا اشتباهاً موجب بروز دشواریها شده است.

به نظر کهزاد پرثوه‌ها (پارثها) یکی از قبایل آریایی بودند که با سکونت در شمال غرب باختر و جنوب شرق دریاچه خزر مسکن شان به نام پرثیه، پارتیا معروف شد (۱) از آنکه مؤسس این خانواده باختری ارساس ارشک (اشك) نام داشت شاهان این سلسله که مدت شش قرن در منطقه وسیعی به شمول افغانستان امروز نواحی آمودریا، فارس، عراق آسیای صغیر امپراتوری بزرگی را تشکیل کردند به اشکانیان هم معروف اند* چون زبان شان (زبان ایریانی) در امتداد سلطنت آنان به مدت شش صد سال زبان رسمی اداری و مسلط در قلمرو آنها بود و حیثیت زبان دریاری را داشت آنها به زبان پرثوی اشکانی یا پهلوی اشکانی مسمی شد و بالاخره با انقراض اشکانیان و تحول زبان شان این زبان (پرثوی) به

(۱) کهزاد تاریخ ادبیات افغانستان قسمت نخست کابل: مطبعه دولتی

۱۳۳، ص ۴۰.

* عشق آباد مرکز ترکمنستان چون در نواحی پارتیه واقع بود با ظهور اشکانیان اشك آباد نام گرفته بعداً عشق آباد شد.

نام پرثوی دری یا پارتی دری و سرانجام به پارسی دری معروف گردید.
 ۲- پس از انقراض امپراتوری اشکانیان و ایجاد دولت ساسانی به جای آنها، زبان پرثوی (پهلوی)، باز هم از میان نرفت بلکه به همین نام تداوم پیدا کرد؛ البته این نام بنابر سر اقتدار آمدن ساسانیان به حیث زبان رسمی، اداری و درباری نام پهلوی ساسانی را به خود گرفت، از همین جا است که پهلوی ساسانی پس از مدتی با نفوذ بر زبانهای محلی ایالت فارس از اختلاط آنها آثار به وجود آمده از آن به فهلوی (پهلوی، پرثوی) و جمع آن به فهلویات معروف گردیده است؛ مثلاً سروده های بندار رازی بابا طاهر عربان، ابیاتی از مثلثات سعدی وعده یی از اشعار حافظ و دیگران.

یعنی که نام فارسی به حیث زبان مربوط به ایالت فارس به حیث نام اصلی زبان عصر ساسانی هیچگاهی تبارز نکرده است، و حتی نام پارسه در جنوب ایران امروزی یعنی فارس به اقوامی مهاجر از شمال غرب باختر ناحیه پارثیه که نام خود را (پارتیه، پارثه) به آن داده اند ارتباط میگیرد.

چنانچه به قول ارانسکی آریایی هایی به نام (پارثه) که در اوایل هزارهء یکم قبل از میلاد در جریان مهاجرت به جنوب غرب فلات ایران در ساحه یی در کنار خلیج سکونت اختیار کردند در ارتباط به نام آنان محل زیست شان را نیز پارسه گفته اند و پارسه (parsa) در یونانی باستان persid, persida و به فرانسوی perse و perside گفته شده است (۱) و حتی با ارتباط به اهمیت و ارزش نام پرتیه برادر

(۱) ارانسکی، زبانهای ایرانی، ترجمه علی اشرف صادقی، تهران: نشر سخن، ۱۳۷۸، ص ۴۶؛ خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، تهران: بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۸، ص ۲۰۱.

کمبوجیه پسر کوروش هم به پرتیا (بردیه) مسمی شده است (۱) از اینکه در این اواخر نام زبان عصر ساسانی (فارسی میانه؟) گفته شده نامی بسیار تازه و اختراع سده نهم و بیستم است که به وسیله زالمان مستشرق اروپایی بر آن اطلاق شده است (۲) دا کتر معین هم این موضوع را تایید کرده گفته است زبان عصر ساسانی اصلاً پهلوی (پرتوه-Parthava) بوده و بعضی از مستشرقان آن را پارسی نامیده اند (۳) رستارگویوا نیز گوید که نام دیگر زبان فارسی پهلویک (پرتوی) میباشد (۴) یعنی فارسی اصلاً شکل متغیر و دگرگونه پرتوی یا پارتی است.

در سال ۷۲۸ میلادی (قرن یکم هجری) هنگامی که یکی از سیا حان چینی (خوی چه او) به نواحی خراسان و ماوراءالنهر سفر کرده است از زبان سفدی و شهرهایی که بدین زبان در آنها تکلم میشد؛ مانند: بخارا، چاچ، استروشن و سمرقند نام برده و همچنان زبانهای شفتان، واخان، بامیان و پارسی را طور جداگانه مشخص کرده است (۵) چون تاریخ این سفر اوایل عصر اسلامی را نشان میدهد طبیعتاً است که زبان پارسی در باختر و نواحی آمو دریا ادامه داشته است یعنی که مراد از پارسی، پارتی همان پرتوی بوده است؛ زبانی که در قرن سوم هجری

(۱) این لفظ در ترجمه آثار العجم برتیا ضبط شده به نقل از تاریخ ادبیات ایران، جلال همایی ص ۱۰۹.

(۲) تا و ادیا، زبان و ادبیات پهلوی، ترجمه نجم آبادی، تهران: دانشگاه، ۱۳۴۸، ص ۹ پیشگفتار.

(۳) فرهنگ معین، کارنامه، مقدمه ص ۳.

(۴) رستارگویوا، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه شادان، تهران: چاپ علمی، ۱۳۴۷، ص ۲ مقدمه.

(۵) احمد جاوید، پیدایی و بالنده گنی زبان دری مجله خراسان، سال چهارم شماره سوم ۱۳۶۳ ص ۲.

آثار آن در باختر به صورت ترانه های مردمی و همچنان به گونه يك ادبیات عالی، مثلاً: شعر حنظله بادغیسی و محمود و راق هروی و دیگران هستی یافته است و در این برههء زمان در عراق عجم یعنی ایالت فارس و نواحی آن اثری و نامی از چنین زبان و ادبیات سراغ نمیشود.

۳- یکی دیگر از دلایل بسیار روشن اینکه پارسی مربوط به ریشه پرتوی و پارتی بود و بعداً شکل متغیر و دگرگونه پهلوی را به خود گرفته این است که در ادوار مختلف بعدی حتی تا سده نهم هجری بعضاً اصطلاح پهلوی به کار گرفته شده آنها به معنای پارسی و پارسی دری یعنی که اصطلاح پارسی ریشه پرتوی و پارثی دارد، اینست مثالهایی از دوره های گوناگون:

فردوسی:

که داند که بلبل چه گوید همی
 به زیر گل اندر چه گوید همی
 نگه کن سحر گاه * * * تابش نوی
 ز بلبل سخن گفتن پهلوی
 گشاده زبان و جو آنیست * * * هست
 سخن گفتن پهلونیت هست

فرخی:

در فضل و گوهرش بتوان یافتن کنون
 مدح هزار ساله به گفتار پهلوی
 حافظ:

مرغان باغ قافیه سنج اند و بذله گوی
 تا خواجه می خورد به غزلهای پهلوی

جامی در قرن نهم هجری:

مـثـنـنـوی مـعـنـوی مـولـوی

هـسـت قـرآن در زبـان پـهـلـوی

و اما در وجه تسمیه دری با ارتباط به پارسی دری نظریات گوناگون اظهار شده است بعضاً آن را به دره نسبت داده اند یعنی زبان دره یی و (کبک دری) را مثال زده اند بعضاً اصطلاح دری را به تخاری نسبت داده اند به دلیل آنکه این زبان (پرثوی) در نواحی بلخ و بدخشان در اثر تاءثیر پذیری از زبان سفدی و تخاری با تحول واژه تخاری: (تخاری) (تخری) (تهری) (دری) به نام دری معروف شده است چه بخارها آریایی بوده پس از کوچ کردن از حدود تبت وارد نواحی بلخ و قسمتهای مرکزی آریانا (افغانستان آن روز) شده و تخارستان مسنوب به نام آنان است زبان تخارها با زبان سفدی در آمیخت (۱) و با اختلاط زبان پرثوی با آنها و نسبت تاءثیر پذیری بیشتر از زبان تخاری و با تحول کلمه تخاری زبان پرثوی صفت دری را هم به خود گرفت.

در مورد زبان تخری زایر چینی (سوان سین) که در حدود ۶۳۰ میلادی (سده یکم هجری) ضمن سفر به نواحی باختر و ماوراءالنهر از زبانهای فرغانی و خوارزمی یاد آور شده می افزاید که در تخارستان به استثنای شغنان به زبان (تخری) تکلم میکنند (۲)

البیرونی و البشاری هم زبان ولایت بین بدخشان و بلخ را تخاری و نزدیک به زبان بلخی دانسته اند (۳) و اما درست تر و منطقی تر آنکه به نسبت ارتباط و انتساب آن به دربار و درگاه به حیث زبان دریاری

(۱) بهار، سبک شناسی، ج ۱، چاپ سوم، تهران: نشر سپهر، ۱۳۴۶، ص ۲۵.

(۲) احمد جاوید، پیدایی و بالنده گی زبان دری مجله خراسان، سال ۴ شماره

سوم، ص ۲.

(۳) برخی از متشرقان غرب، تاریخ تلفظ و صرف پشتو ترجمه روان فرهادی

کابل: دانشکده ادبیات ۱۳۵۶، ص ۲۶۲، ج ۲.

(اداری، فصیح و معیاری بودن) این زبان دری گفته شده است با دلایل ذیل:

۱- پارتها (پرتوه‌ها) غالباً در مناطق وسیع امپراتوری خود در شرق و غرب فلات ایریان مراکز بزرگ، شهرها و مداین معروف را محور قدرت و درگاه خود قرار دادند بنابراین زبان این درگاه‌ها و دربارها گرچه پرتوی (پارتی) بود من حیث زبان درباری صفت دری را گرفته است؛ البته این اصطلاح به سلسله عنعنات و رسوم امپراتوران ماضی ایریانی در قلمرو حکمروایان بعدی آنان مسایل و امور دربار با ارتباط به /در/ با اختصار دری گفته شده و همان گونه به زبان دربار هم دری اطلاق شده است؛ چنانچه به روایت ابن ندیم از ابن مقفع، دری زبان مداین (شهرها) است و کسانی که در دربار شاهان بودند به آن گفتگو میکردند این لفظ نسبت دارد به دربار و در این زبان از میان لغات شهرهای مشرق لغت اهل بلخ غلبه داشته است (۱) و چنین روایتی را به حمزه اصفهانی نیز نسبت میدهند (۲) همچنان به قول مقدسی دری زبانی است که به آن نامه‌های شاهان نویسند و به آن عیضه به شاه می نویسند و اشتقاق آن از /در/ است که باب (درگاه) باشد یعنی زبانی که در دربار به آن گفتگو میکنند (۳).

۲- از اینکه سکه‌هایی را یونانیان به نام دریک یا ذریک خوانده‌اند و در متن پهلوی یادگار زریران نیز آمده است میتوان چنین استنباط کرد که این سکه‌ها از طرف دربار ضرب زده شده و ارتباط به دربار داشته است از آن رو به آن دریک یا دری اطلاق شده است یعنی منسوب به دربار.

(۱) التنبیه علی حدوث التصحیف، چاپ بغداد، ۱۳۶۸، ص ۶۷.

(۲) خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، تهران: بنیاد فرهنگ، چاپ ۳، ۱۳۵۰.

ص ۱۵.

(۳) مقدسی، احسن التقاسیم، چاپ لیدن ص ۳۲۵.

همچنان روایتی موجود است که در عصر ساسانیان آنچه و آنکه منسوب به در بار بوده است آن را در يك (دری) می نامیده اند مثلاً: وزیر دربار را (دری بد) میگفتند یعنی سرور خادمان در بار مانند سپهبد یعنی سردار سپاه؛ همچنان این کلمه در زبان ارمنی نیز به گونه (در يك پت darek pet به همین معنا بوده است (۱).

اساساً کلمه / در / شکل اصلی واژه دروازه بنا بر اهمیت مقام پادشاهی با پسوند مکان / گاه / به صورت (درگاه) و با پسوند مکان / - بار / به شکل (در بار) به معنای جای حضور یافتن و پذیرایی شاه مورد استعمال تثبیت شده بی داشته است؛ بنا بر آن با پذیرش پسوند نسبتی / -ی / کلمه / در / صورت (دری) به خود گرفته مفهوم در باری و در گاهی و نسبت داشتن به در بار را به وضاحت میرساند.

۳- استعمال کلمه دری پس از پیدایی و بالنده گی این زبان در آثار منظوم و منثور زبان دری که در دربار ها پدیدار گشته است خود بیانگر این نکته است که زبانی بوده است پروردهء دربار و وسیله ارتباط ، ادبی ، اداری و رسمی که وابسته گی تنگاتنگ به در بار داشته است از همین جاست که دری به مفهوم فصیح هم آمده است؛ اصطلاح دری با به میان آمدن در بار های مقتدر حامی زبان پارسی دری در خراسان و ماوراء النهر در ادبیات راه یافته است.

در آثار منثور نخستین بار اصطلاح دری در کنار اصطلاح پارسی (پارتی) به شکل پارسی دری در در بار سامانیان از قرن ۴ هجری در ترجمه تفسیر طبری به چشم میخورد و در آثار منظوم سده چهارم هجری کلمه دری هم به تنهایی و هم پیوست با واژه پارسی به کثرت مورد استعمال قرار گرفته است.

(۱) احمد جاوید، پیدایی و بالندی زبان دری، مجله خراسان سال ۴ شماره سوم، ۱۳۶۳، ص ۹.

طبیعی است که آثار منشور و منظوم زبان پارسی دری در آغاز و اساساً پرورده در بارها بوده است؛ همین زبان است که با آغاز تاسیس دولت صفاری در قرن ۳ هجری به بعد در بارهای سامانیان غزنویان سلجوقیان، تیموریان هرات، مغولیه هند و غیره و تا امروز حیثیت زبان رسمی اداری و درباری را داشته است که مدت درازی در حدود یک هزار و سه صد سال را احتوا میکند.

اینست نمونه‌هایی از اشعار شعرای متقدم که در آنها اصطلاح دری و پارسی دری به کار گرفته شده است:

فردوسی:

یکی تازه کن قصه زر دهشت
به نظم دری و به خط درشت
بنرمود تا پارسی دری
نوشتنند و کوتاه شد داوری

نظامی گنجوی:

گزارنده داستان دری
چنین داد نظم گزار شگری
مفنی در خروش آورد پرده
غزلهای دری آغاز کرده

عنصری بلخی:

ایا به فضل تو نیکو شده معانی خیر
ویا به لفظ تو شیرین شده زبان دری

فرخی سیستانی:

دل بدان یافتی از من که نکودانی خواند
مدحت خواجه، آزاده به الفاظ دری
خاصه آن بنده که ماننده من بنده بود
مدح گوینده و داننده به الفاظ دری

سنایی غزنوی:

شکر لاله که ترا یافتم ای بحر سخا
از تو صلت ز من اشعار به الفاظ دری

سعدی شیرازی:

هزار بلبل دستانسرای عاشق را
بباید از تو سخن گفتن دری آموخت

حافظ شیرازی:

ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند
چو عند لیب فصاحت فروشد ای حافظ
تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن

باید افزود که نسبت زبان معیاری، اداری و رسمی بودن در دربارها
و داشتن پایه ادبی و فصاحت بوده است که شاعران غالباً لفظ دری را با

(در) یعنی مروارید به گونه نسبت و منسوب به کار برده اند مانند:

ناصر خسرو:

من آنم که در پای هوکان نریزم
مر این قیمتی لفظ در دری را

سلیمان ساوه جی:

لایق گوشت نمیدانم ولی بهرنثار
میفروشم بر درت امروز این در دری
ارزقی:

کسی که طبع من اندر مندیح او دارد
به قیمت در دریا هزار در دری
معزی:

دست رادش در دهانم در دریایی نهاد
چون ببارید از دهانم پیش او در دری
خاقانی:

در دری که خاطر خاقانی آورد
قیمت به بزم خسرو والا بر افکند
خاقانی:

در دری را از قلم در رشتهء جان کرده ضم
پس باز بگشاید ز هم بر شاه والا ریخته
راوی ز در های دری دلال و دلها مشتری
خاقانی اینک جوهری در های بیضا ریخته

سعدی:

قلم است این به دست سعدی در
 با هزار آستین در دری

۳-۳-۴: حوزه های گسترش زبان پارسی دری

[زبان پارسی دری بنابر کثرت استعمال در روند تکامل متمادی خود و کسب سلاست، جزالت، شسته گی و صیقل شده گی و در نتیجه نسبت جذابیت و عذوبت طبیعی، داشتن قدرت اثر کنی و دلپذیری هنری و مساعد بودن برای هر گونه مفهوم و موضوعی که در مسیر تاریخ بیش از پانزده قرنهء خود داشته است نه تنها در مبداء و خاستگاه اصلی اش خراسان عصر اسلامی یا افغانستان امروزه محدود و منحصر مانده بلکه در جریان حیات دور و دراز خود فراتر از مرز های باختر، سیستان و آمو دریا در سرزمینهای دیگر گسترش یافته و قرنهای زبان رسمی و ادبی امپراتوریهای بزرگ را تشکیل داده است؛ چنانکه در حوزهء شرق سرزمین پهناور نیم قاره هند تا حدود چین و ملایا و در حوزه غرب عراق عجم و امپراتوری پر قدرت عثمانی تا آخرین نقطه آسیای صغیر مدتها تحت نفوذ کامل این زبان و ادبیات آن قرار داشته است.

زبان پارسی دری پس از پیدایش و بالنده گی در باختر و نواحی آمو دریا تا سده پنجم و ششم هجری ساحات سفدیانه و فارس را فراگرفته زبانهای سغدی و پهلوی ساسانی را از صحنه تداول بیرون ساخت.

این زبان پس از فتوحات اعراب به فارس و خراسان يك عده دانشواژه ها و اصطلاحات علمی، ادبی و سیاسی اجتماعی را که در زبان عربی نبود به حیث واژه های وامی به آن زبان داد در نتیجه صد ها واژه

پارسی دری به صورت معرب در لغت عرب راه یافت کثرت این لغات به حدی بود که دانشمندان عربی زبان مجبور شدند تا برای تشخیص و ضبط واژه های وامی کتابهایی در قواعد واژه های دخیل تالیف کنند بعد ها زبان شناسان با توجه به اصل و ریشه های واژه ها دریافتند که قسمتی از لغات به نام تازی، اصل و ریشه آرامی و سامی ندارد بلکه منشاء و اصل آن پارسی دری است (۱) همچنان گر چه نفوذ زبان و ادب ایرانی در هند سابقه کهن و دیرینه دارد و به مهاجرت آریایی ها در هزاره دوم قبل از میلاد ارتباط میگیرد این نفوذ در امتداد زمان بنابر روابط فرهنگی و همسایه گی تا دوره اسلامی ادامه داشته است بعد از اسلام نیز بنابر کشور کشایی های ممتد، زبان و فرهنگ ایرانی از جمله زبان و ادب پارسی دری تا اثرات وسیعی در جامعه هندی به جا گذاشته است اینک نگاهی گذرا بر گستره زبان و ادب پارسی دری در حوزه های مختلف می افکنیم:

۳-۳-۴-۱- گستره زبان و ادب پارسی دری در

حوزه شرقی باختر و خراسان

در دوره اسلامی آنگاه که سلطان محمود غزنوی به جانب جنوب شرق در شبه قاره هند به فتوحات پرداخت همراه با آن منحیث يك پدیده نو و برازنده زبان و تمدن خراسانی نیز در آن حدود رسوخ زیاد پیدا کرد و هندوان به زبان و ادب پارسی دری آشنا شدند تا آنجا که پس از يك قرن

(۱) ادیب طوسی، در باره زبان پارسی، مجله ارمغان، سال ۵۶، شماره دهم،

از میان آنان شاعرانی بر خاستند و به پارسی دری شعر سرودند با همین گونه اثرکنی و علاقمندی، زبان و ادب پارسی دری در آن سرزمین گسترش یافت؛ گذشته از آن تمام زبانهای محلی شبه قاره هند که شماره آن به حدود صد میرسد در طی زمان تحت تاثیر و نفوذ شدید زبان و ادب پارسی دری قرار گرفت به ویژه زبانهای معروف آن سرزمین از قبیل: بنگالی، پنجابی، گجراتی، بهاری، دکنی، سندی، کشمیری و بعضی دیگر.

لغات بسیاری از پارسی دری به زبانهای آن سرزمین راه یافت مثلاً در زبان مراہتی که در مهارا هشترا معمول بوده است و مرکز بمبی میباشد متجاوز از هزار لغت پارسی دری در امور ادبی اداری و بازرگانی آن داخل گردیده البته بدین گونه نثر مراہتی بیشتر از نظم آن تحت تاثیر زبان پارسی دری قرار گرفته است (۱) و یا زبان اردو که ترکیبی از لغات پارسی دری، عربی، ترکی و هندی است در این امتزاج غلبه با واژه های دری میباشد و قرار تحقیقی که صورت گرفته طور متوسط از هر صد واژه اردو هفتاد تا هشتاد آن پارسی دری است و آن بیست یا سی در صد بقیه هم نشانه های ساختمانی یا فعلها میباشد که با پارسی دری در ارتباط میباشد (۲) تاثير زبان پارسی دری بر اردو و اساس بودنش در تشکل آن از این جا معلوم میشود که در متون زبان اردو مثلاً در يك قطعه شعر یا نثر بعضاً تنها ترکیبی از آن و یا حتی تنها نشانه های اضافت در آن اردو بوده باقی اجزای متن دری میباشد.

(۱) داکتر شهریار تقوی، مجله وحید، دوره یازدهم، شماره اول، ص

۹۵؛ صفا، مختصری در تاریخ نظم و نثر فارسی، چاپ هشتم، ۱۳۵۳، ص ۲۶-۲۷.

(۲) ادیب طوسی، مجله ارمغان، سال ۵۶، شماره دهم، ص ۵۷۱.

به گونه نمونه در این فرد از مولانا اقبال :

همسایه جبریل امین بنده خاکی

هی اس کانیشمن نه بخاراو بدخشان

اینجا تنها ترکیب (هی اس کا) یعنی (آن را هست) اردو و باقی

همه پارسی دری میباشد و در این نمونه نشانه های ربط اردو و باقی

عبارت پارسی دری است ؛ شعر از جگر مراد آبادی:

سرا پا حقیقت مجسم فسانه محبت کا عالم جنون کا زمانه

غرور و تحمل مگر زخم خورده شکست محبت مگر فاتحانه

واژه ربطی /کا/ به تنهایی اردو و بقیه پارسی دری میباشد زبان

پارسی دری بیشتر از پانصد سال زبان ادبی و رسمی در کشور هندوستان

بوده است (۱).

در طول این سده ها هزاران شاعر و نویسنده به این زبان از خود آثار

مهمی به یادگار مانده اند و این بدان معنی است که نشر و گسترش زبان

پارسی دری در نیم قاره هند گذشته از عصر غزنویان سابقه دور و درازی

هم داشته است؛ چنانکه در سده سوم هجری هنگام دست یافتن

صفاریان (۲۵۴-۲۹۰ هجری) بر نواحی سند زبان پارسی دری وسیله

تفاهم توده های عظیم مردم در آن بلاد بوده است (۲) و بعد از آن

غزنویان این حرکت فرهنگی را تقویت کردند تا حدی که لاهور را بنابر

مشترکات فرهنگی و زبانی غزنه کوچک گفته اند (۳) در آغاز سده هفتم

(۱) داکتر رضیه اکبر، نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو قطب شاهی، مجله وحید،

شماره دوم، ۱۳۵۲، ص ۲۷۹.

(۲) الهام، نقش افغانستان در ورود و انتشار زبان دری در هندوستان، مجله ادب،

شماره چهارم، ۱۳۵۴، ص ۶۵.

(۳) حبیبی، منهاج السراج جوزجانی آموزگار و داور و تاریخ نگار و مذكر افغانی در

هند، مجله ادب، شماره چهارم، ۱۳۵۴، ص ۳۱.

هجری سلطنت خوارز مشاه که در داخل خود فرسوده شده بود در مقابل هجوم مغل از میان رفت به گونه یی که غزنویان و غوریان نیز به همین سر نوشت دچار شدند، از این جاست که مراکز فرهنگی و ادبی از خراسان به هند آن روزه انتقال یافت.

این مراکز به گونه بسیار گسترده و چشمگیر به پخشن و انتشار ادب و فرهنگ خراسانی اقدام کرده و در نتیجه ثمره های بسیار ارزشمند به بار آورده است؛ از ان جمله است این مراکز:

۱- لاهور: در زمان سلطنت خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی (۵۴۷-۵۵۸ ه) و خسرو ملك بن خسرو شاه غزنوی (۵۵۵-۵۸۲ هجری) در نتیجه چیره شدن غوریان بر غزنین، لاهور پایتخت سلطنت غزنویان گردید و اکثر گوینده گان و نویسنده گان وابسته به دربار غزنوی در غزنین ثانی یا غزنین کوچک یعنی لاهور گرد آمدند.

معروفترین شاعران و نویسنده گان به زبان پارسی دری در لاهور که در این عصر به گسترش این زبان در نیم قاره هند سهم بزرگ داشتند عبارت بودند از: حمید الدین شالیکوب لاهوری (۱) جمال الفلاسفه یوسف بن محمد در بندی، ابو المعالی نصر الله بن عبد الحمید مترجم کلیله و دمنه، یوسف بن نصر کاتب، عبدالرافع هروی، جمال الدین ابوبکر بن مساعد خسروی بخارایی، مسعود سعد سلمان، ابو الفرج رونی، عثمان بن علی هجویری و دیگران.

۲- دهلی: دهلی برای قرنهای مرکز پرورش و گسترش زبان و ادب پارسی دری و فرهنگ خراسانی در نیم قاره هند بوده است، چنانچه سلطان شهاب الدین غوری پس از انکه خسرو ملك غزنوی را برانداخت

(۱) محمد غوفی، لباب الالباب، چاپ لیدن، ج ۲، ص ۴۱۱-۴۱۲.

و در سال (۵۸۲هـ) لاهور و سراسر قلمرو پنجاب را اشغال کرده دهلی را پایتخت خود قرار داد؛ از همین جاست که دهلی مرکز نشرو گسترش زبان و ادبیات پارسی دری قرار میگیرد، از شعرای این دربار یکی ملك الشعرا رکن الدین حمزه و دیگر شهاب الدین محمد رشید غزنوی شاگرد مسعود سعد را میتوان نام برد.

پس از شهاب الدین غوری از حکمرایان معروف پایتخت دهلی یکی هم قطب الدین ایبک مؤسس سلسله ممالیک غور و از دست پرورده گان دودمان غوریها میباشد از سخنوران و ادیبان زبان و ادب پارسی دری در این هنگام عبارت بودند از: بهاء الدین محمد اوشی، محمد بن نصر، جمال الدین دکنی، خواجه معین الدین چشتی هروی و دیگران.

از جمال الدین دکنی:

چو صاحب سخن زنده باشد سخن
به نزد همه رایگانی بود
یکی را بود طعنه در لفظ او
یکی را سخن در معانی بود
پس صاحب سخن مرد آنکه سخن
به از گوهر نغز کانی بود
زهی حالت خوب صاحب سخن
که مرگش به از زنده گانی بود
یکی از تخت نشینان معروف مرکز دهلی پس از سلطنت ممالیک غور
سلطان شمس الدین التتمش مؤسس سلسله شمسیه میباشد، وی

وسلاطین منسوب به این سلسله از بزرگترین حاکمان و مشوقان زبان وادب پارسی دری بودند ، از سخنوران وادیبان معروف این عصر اینها اند : خواجه ابو نصر ناصری ، روحانی سمرقندی ، تاج الدین ریزه دبیر دهلوی ، امیر فخرالدین عمید سنّامی (نونکی) ، شهاب الدین بداونی مهره.

ناصری قصیده معروفی در حدود پنجاه مصراع دارد در مدح التتمش که در برابر هر مصراع آن هزار سکه صله یافته است:

ای فتنه از نهیب تو زینها رخواستہ
تبیغ تو مال و ملک ز کفاز خواسته
تاج الدین ریزه دبیر دهلوی سمت دبیر زمان التتمش
و پسرش سلطان رکن الدین را داشته است و همواره همکاب سلطان در سفر و حضر می بوده است ، وی در فتح قلعه گوالیار قطعه ذیل را سروده و هفت بهره سکه نقره صله گرفته است :

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت
از عون خدا و نصرت دین بگرفت
آن قلعه کالیور و آن حصن حصین
در ستمائه سنه ثلثین بگرفت
عمید سنّامی که از شخصیت‌های ممتاز ادبی این عصر بود سرپرستی شعرای دربار را نیز به عهده داشت ، حبسیات عمید همسنگ و همپایه حبسیاب مسعود سعد است و این هم بیتی از یکی از مطایبات سنّامی :

خواجه بنفزود ولیکن به ورم

گشت مشفول ولیکن به شکم

وشهاب‌الدین بداونی نیز در دانش وادب و سخنوری در دربار سلاطین شمسیه مقام والایی داشته است وی قصیده‌ی دارد در التزام که در هر بیت آن چهار کلمه شیر، گرگ، پیل و کرك را به کار گرفته بدین مطلع:

هر زمان این پیر گرگ شیر خوی طفل خوار

آن کند بامن که پیل و کرك وقت کازرار

علاوه بر این هاشاعران زیاد دیگری هم در این دوره در هند میزیسته

؛ مانند شمس‌الدین بلخی، خواجه قطب‌الدین مسعود، بختیار کاکلی،

فریدالدین گنج‌شکر، فخرالدین ابراهیم عراقی، حمید ناگوری

و دیگران.

۳- بنگال :

از آنگاه که بنگال در ۱۲۰۱ میلادی (سده ششم هـ) توسط اختیار

الدین بن بختیار خلجی گشوده شد زبان دری در دران خطه ریشه

نیرومندی دوانید (۱) زیرا بعد از آن فضلا و دانشمندان خراسانی و دری

زبان به تعداد زیاد دران دیار روی آوردند. مرکز بنگال در سده هفتم

وهشتم هجری در پهن شوی زبان وادب پارسی دری کمک شایانی کرده

است؛ در سده هفتم هجری از دو اثر مهم به زبان پارسی دری در بنگال

میتوان نام برد: یکی (مقامات) از مولانا شرف‌الدین ابوتوامه در

(۱) رحیم، تاریخ فرهنگی و اجتماعی بنگال، ج ۱، کراچی، ۱۹۶۶م، ص ۴۳.

عرفان و دیگر (نام حق) که به وسیله یکی از پیروان مولانا شرف الدین منظوم شده است که در تاریخ اختتام آن گفته است :

نودوسه برفست وششصد سال
ازوفات رسول تیا امسال
نیمه یی از جمادی الاول
بود کاین نظم گشت مستکمل

و در سده هشتم قاموس که عبارت از فرهنگ ابراهیمی موسوم به شرفنامه است از آثار مهم به شمار میرود (۱)؛ بخش دیگر آثار زبان پارسی دری را در بنگال در سده های هشتم - دهم آثار کتیبه یی پارسی دری تشکیل میدهد یکی از آن در زمان شمس فیروز شاه به ارتباط یکی از فتوحات او تهیه شده است (۲) کتیبه یی در درگاه عطا شاه دیناجیپور مربوط عصر سکندر شاه پیدا شده است که نمونه عالی از زبان پارسی دری میباشد.

در قسمت اخیر این کتیبه آمده است :

پادشاه جهان سکندر شاه
که به نامش در دعاسفتند
نورالله شانیه خواندند
خلد الله ملکه گفتند (۳)

کتیبه یی متعلق به سده نهم هجری به زبان پارسی دری مربوط به مسجد (نارایاندا) میباشد در حومه داکا؛ این است قسمتی از آن :

(۱) همانجا ص ۱۲.

(۲) شمس الدی، سنگ نبشته های بنگال، ج ۴، ص ۲۵.

(۳) غفور، میراث فارسی بر احجار بنگال، مجله وحید، شماره چهارم.

بسم الله الرحمن الرحيم

لااله الا الله محمد رسول الله

شد مزین به بانك حی فلاح مسجد این غریب لیل وصبا
کتیبه بی متعلق به سده دهم هجری که به روی سنگی به زبان
پارسی دری میباشد آنهم بر آرامگاه مرد مقدسی به نام بهرام سقا و در دو
فرد آخر آن آمده :

حساب سال فوت آن یگانه
زحق کردیم چون فتحی تمنا
ندا آمد که تاریخ و فساتش
بود درویش مابهرام سقا

۴- دکن : دکن و هند جنوبی در عصر بهمنیان علا الدین شاه
بهمن پسرش محمد شاه بهمن، و محمود گاوان وزیر این سلسله (۱)
و مخصوصاً در دوره سلطان قلی قطب الملك موسس سلسله قطب شاهیه و
نیز در عهد اخلاف او ابراهیم قلی و محمد قلی در زمینه بسط و نشر زبان
و ادب پارسی دری رونق به سزایی داشته است .

خانواده قطب شاهیه در حدود یکنیم قرن برد کن حکمراوی داشته
در احیای زبان و ادب پارسی دری توجه زیاد نموده اند ، آنها خط و زبان
پارسی دری را در امور دیوانی و حکومتی جاگزین خط و زبان تلیگو

(۱) شهریار تقوی، تجلیات زبان و فرهنگ ایران در هند (مجله هنر و مردم؛ سال

کردند (۱) از نویسندگان وادبیان دری گوی عهد ابراهیم قلی یکی هم ملا شرف وقوعی مؤلف مجمع الاخبار میباشد و دیگر مؤلف لغتنامه معروف برهان قاطع از محمد حسین خلف است که وی این اثر را در دکن در همین عصر نگاشته است؛ از آثار دیگر در این دوره میتوان (مجمع الامثال) و (تاریخ قطب شاهی) را نام برد که به زبان پارسی نگاشته شده است تعداد شاعران دری گوی در دوره قطب شاهیه به ده هاتن میرسد (۲).

۵- ملتان: در عصر ناصرالدین قباچه حکمران ملتان سرزمین وسیع سند در شبه قاره هند در نیمه اول سده هفتم هجری (۱۶۲۴هـ) مرکز نشر و گسترش زبان و ادب پارسی دری قرار گرفت، همین وقت است که منہاج السراج جوزجانی مؤلف طبقات ناصری برای مدتی به این دربار روی می آورد و به ریاست مدرسه بزرگ فیروزی برگزیده میشود و نیز در همین عصر است که عوفی بنابر حمایت و تشویق عین الملک فخرالدین وزیر دربار ناصرالدین قباچه نخستین تذکره شاعران دری گوی به نام لباب الالباب را تألیف میکند و اثر مهم دیگر خود جوامع الحکایت و لوامع الروایات را آغاز گرمیشود محمد عوفی در باب دوازدهم تذکره اش در ذکر لطایف اشعار صدو روافاضلی که به حضرت ناصرالدین قباچه مخصوص بوده اند سخن را نده از چندین تن از فضلا و شعرای دری گوی تذکر داده است. (۳)

(۱) داکتر رضیه، نفوذ زبان و ادبیات دری در قلمرو قطب شاهیه، مجله وحید، شماره (۱۲)، ۱۳۵۲، ۱۸۰.

(۲) همانجا، مجله وحید همان شماره، ص ۱۸۷.

(۳) محمد عوفی، لباب البات با ایضاحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل، به کوشش سعید نفیسی، ۱۳۳۲ باب ۱۲.

۶- کشمیر: در سرزمین کشمیر نخستین شعر پارسی دری در زمان اسکندر لودی سروده شده است، لودیان در ترویج زبان پارسی دری در میان هندوان سعی فراوان به خرج دادند؛ سکندر لودی هندوان و برهمنانی را که به زبان پارسی دری آشنایی داشتند به خدمات و مناصب درباری مقرر میکرد، در (۸۲۷هـ) هنگامی که سلطان زین العابدین لودی به حکومت کشمیر رسید زبان پارسی دری را رسمی و زبان دربار ساخت، بدین گونه کشمیر یکی از مراکز بسط و توسعه زبان و ادب پارسی دری گردید.

در همین عصر است که به سبک حماسه سرایی در خراسان سخنوری توانا به نام کلهینه بهت کشمیری با پیروی از شاهنامه به سرودن مثنوی تاریخی در زبان سانسکریت زیر عنوان (راج ترنگی) پرداخت، ترکیب راج ترنگی درست به معنای شاهنامه است.

به اثر تشویق سلطان زین العابدین بود که مهارا با تا به زبان پارسی دری در آورده شد، البته بسط و گسترش زبان و ادب دری در مراکز متذکره الی ایجاد دولت مغولی هند ادامه و تشدید یافت، چنانچه جلد سوم تاریخ معروف بدایونی (منتخب التواریخ) که مخصوص سخنوران، عارفان و فاضلان دری گوی در روزگار اکبر است از (۲۸) عارف، (۶۹) دانشمند، ۱۵ حکیم و ۱۶۷ شاعر نام برده است، و نیز ابوالفضل در آیین اکبری ۵۱ تن را ذکر کرده است.

در نتیجه میتوان گفت که سلاطین اسلامی هند از سده پنجم تا سده سیزدهم هجری برای بیشتر از هفتصد سال حامی و پشتیبان فرهنگ و ادب خراسانی و زبان پارسی دری بوده اند (۱) و نیز با تاثیر آنان مها

(۱) علی اصغر حکمت، سرزمین هند، تهران: دانشگاه، ص ۶۲.

راجه های هند همه در انتشار و تقویت شعر و ادب پارسی دری ، فن و هنر خراسانی توجه کافی داشته اند یعنی در این دوره هفت قرنه پیکر فرهنگ خراسان آمیخته با فرهنگ هندی در جامه زبان و ادب پارسی دری به منتهای رشد و کمال رسیده است .

از هند که بگذاریم در نواحی مختلف او قیاموس هند از سنگاپور تا استرالیا کمابیش آثاری از زبان پارسی دری را از نگاه انتقال واژه ها و پارچه هایی از این زبان میتوان دید ؛ چنانچه در زبان اندونیزی که اصل آن زبان مالیزی است اثرهایی از نفوذ واژه های دری مشاهده میشود ، به عقیده پروفیسور بوزان مستشرق ایتالوی واژه های ترکی و عربی که در آن زبان راه یافته از راه زبان پارسی دری صورت گرفته است (۱) . گرچه به یقین نمیتوان معین کرد که از چه تاریخی لغات پارسی دری به زبان اندونیزی وارد شده است اما این نکته روشن است که از طریق هند و بعد از هند بوده است و شاید پس از قرن ششم هجری صورت گرفته باشد ؛ در زبان اندونیزی از واژه های دری به حیث نمونه میتوان اینها را ذکر کرد : الوا ، بادام ، بلبل ، خرما ، جو ، گندم ، لیمو ، دنبه ، بندر ، ناخدا ، سرهنگ ، سوداگر ، قلمکار ، کمخا ، سقلاب ، شلوار ، سریند ، بازو ، تنور ، پنجره ، قلمدان ، چمچه ، چوگان ، تشمک (چشمک) ، قن (چمن) ، جوهن (جهان)

در خوریاد آواری است که روی سنگ مزار حسام الدین نامی که در سال ۸۲۳ هجری در گذشته ست و اخیراً در سوماترای شمالی کشف گردیده غزلی از سعدی نقر شده که مطلع آن این است :

(۱) ادیب طوسی ، در باره زبان فارسی «مجله ارمغان» سال ۵۶ ، شماره (۱۰) .

بسیار سالها به سرخاک ما رود
 کاین آب چشمه آید و باد صبا رود
 همچنان در وصیت نامه یکی از شاهان ملاکای قدیم به نام منصور
 شاه که در سال ۱۴۷۷ میلادی (قرن نهم هجری) وفات یافته است این
 مصراع از شعر سعدی ذکر شده: «رعیت چو بیخند و سلطان درخت»
 و این خود بیانگر قدرت راه یابی زبان و ادب پارسی دری در زبان
 و ادب اندونیزی و نواحی آن میباشد.

۳-۳-۴-۲- گستره زبان و ادب پارسی دری در حوزه های شمال غرب باختر و خراسان:

زبان و ادب پارسی دری با ویژه گی انسان گلریانه اش و فرهنگ عالی
 خراسانی با قدرت و نیرومندی همه جانبه خود سرکش ترین، بی باک ترین
 و سنگدل ترین مهاجمان ترك و تاتار را به مردمانی معتدل و روشنگرا، علم
 دوست و ادب پرور مبدل ساخته است.

زبان و ادب پارسی دری بنا بر اثر بخشی عمیق خویش بر این گروه از
 مردم در ماورای ساحه خراسان و با عبور آنان از مسیر این ناحیه، ادب خیز
 هر کدام شان به شخصیت های بزرگ و دانشور و افراد ادب گستر تبدیل شده
 اند؛

ماتائیر و گستره زبان و ادب پارسی دری را از رودخانه، سند در شرق
 تا اندونیزی، سوماترا و ملاکای قدیم مشاهده کردیم؛ اینک بر گستره
 این زبان و ادب آن از خان بالیغ (پیکنگ) تا بوسنیا (یوگوسلاویا) در
 غرب نگاهی گذرا می افکنیم:

۱- سلسله ایلک خانیه و زبان پارسی دری :

یکی از سلاله های ترك مسلمان در ماوراءالنهر سلسله ایلک خانیه یا آل خاقان (۳۸۰-۶۰۹ هجری) بود که دولت سامانی را سقوط داد؛ مؤسس آن به نام هارون بالقب بغراخان براریکه، قدرت نشست، از شاهان با نام این سلسله رکن الدین قلع طمغاج خان ابراهیم است؛ شهابی سمرقندی قصیده یی چند در مدح او دارد و بهاء الدین علی ظهیری کاتب سمرقندی که دبیر او بود سند باد نامه ابو الفوارس قناروزی را که از زبان پهلوی به پارسی دری ترجمه شده بود اصلاح و تهذیب نموده بعد از رقی هروی به نظم آن مبادرت ورزید.

در دربار این خان و به نام وی که خود مرد علم دوست و ادب پرور بود بسا کتب علمی و ادبی به زبان پارسی دری تالیف شد که از جمله تاریخ ملوک ترکستان از مجد الدین محمد عدنان است، چهار مقاله تعداد زیاد شاعران را به دربار این سلسله نسبت میدهد؛ از کسان دیگر میتوان سوزنی سمرقندی، رضی الدین نیشاپوری و شمس طبسی را نام برد.

۲- سلسله قراختاییان و زبان پارسی دری :

قراختاییان نیز از تاتارهای مسلمان بودند که دولت آنان بین (۵۱۸-۶۰۷ هجری) توسط پلوتا شه ملقب به گور خان در سرزمین کاشغر از نواحی چین تشکیل یافت، آنان نیز در رشد و بالنده گی زبان پارسی دری در عهد خود توجه خاصی داشتند، یکی از مؤرخان آن عصر ابو الفتوح عبد الغافر (غفار) بن حسین الالمعی بود که در قرن پنجم هجری در کاشغر میزیسته و تاریخ آن شهر را نگاشته است.

از علم دوستی و شعر پروری شاهان تاتار جسته جسته در کتب تاریخ یاد شده از جمله سکندر بیگ ترکمان در باره غازی گرای بن دولت

گرای خان تاتار که پدر بر پدر در دشت قبیچاق پادشاه الوس تاتار بود می نویسد که وی مرد دانشمند و ادب دوست بود به ترکی و پارسی دری می نوشت ، اشعار ترکی و دری بسیار داشت و غزایی تخلص میکرد (۱).
از زنان حکمروای این سلسله در کرمان که زنی شاعر و علم پرور بوده پادشاه خاتون دختر قطب الدین محمد قراختایی را میتوان نام برد ، مؤرخان از خوشنویسی ، فضل و هنروری او یاد میکنند ، در وصف او گفته شده است :

اگر صد بار دیگر داستان را
ز سرگیزند دوران جهان را
همانا پیکری فرخنده فالی
خجسته طالعی زیبا خصالی

به زیب و فراو برتخت شاهی
نخواهد دید چشم پادشاهی

۳- سلسله اشترخانیه و زبان پارسی دری:

اشترخانیان خود را از اولاد چنگیز میدانسته اند ، بسیاری از شاهان این سلسله ادیب و دانش پرور بوده اند آنان در سده های یازدهم دوازدهم هجری گاه در نواحی بخارا و گاه در بلخ مرکزیت داشته اند از جمله حکمرایان این سلسله ندر محمد (۱۰۴۰-۱۰۵۶ هجری) و فرزندش سبحان قلی خان (متوفی ۱۱۱۴ هجری) معروفتر بوده در عهد آنان فرهنگ و ادب دری روح تازه یافت.

کتابه بحرالا سرار توسط محمود بن میرولی کتابدار ندر محمد خان و فرهنگ کنز الکنز به وسیله در ستوم بن پیر علی اند خودی به نام ندر

محمد خان همچنان کتاب عجایب الطبقات در جغرافیه و نجوم از جانب سید محمد طاهر بن ابی القاسم بلخی به نام همین پادشاه تألیف گردیده است؛ در عهد سبغان قلی خان بن ندر محمد خان هم توجه زیادی به حال شاعران و ادیبان شده است، مؤلف تذکره مقیم خانی میگوید که در طبقه سلاطین اشتر خانیه به فهم و ادراک، شعروانشا، شجاعت و مردانه گی مثل سبغان قلی خان دیگری نبوده است، دیوان اشعارش را بالغ برده هزار بیت نوشته اند، این چند بیت از طبع او نقل شده است:

نی به بلبل همنشین شونی به گل همخانه باش

هرکجا شمع جمالی شعله زد پروانه باش

راست گویی در زمان مانی آید به کار

چون گل رعنا دو رنگ و صد زبان چون شانه باش

کتاب مذکر الاصحاب (۱) که در واقع تذکره شعرای عهد سبغان قلی خان است و بنابر امر وی نوشته شده است، بعضی از شاعران دربار ندر محمد خان و اخلاف او که در نیمه خطی بحرالا سرار ذکر آنان رفته عبارت اند از:

میرخوجک جوزجانی، مولانا خرگاهی، مولانا مرهم، مولانا صالح

رشعی، شیخ نزعی، مولانا نظمی فلولی بدخشانی، عوض بیک

طالقانی، مولانا سعدالدین ضیفم، مولانا رضا طعنی، ملامفید بلخی،

ملا یکتای بلخی، میرامین کامل، ناظم داستان امیر حمزه و دیگران.

۴- سلسله ترکان عثمانی و زبان پارسی دری :

عصر سلاجقه روم و ترکان عثمانی دوره درخشان زبان و ادب پارسی دری در نواحی شرقی باختر و خراسان در اناطولی میباشد ، پیروزی آلپ ارسلان سلجوقی (۴۶۴ هجری) مطابق ۱۰۷۱ میلادی بر قلمرو اناطولی و آسیای صغیر و شکست رومانوس دیوجانس امپراتور روم شرقی اساس حکمروایی ترکان و ترکمانان دران سرزمین میباشد و بدین گونه با تجزیه شدن امپراتوری عظیم و قدیم بیزانس دروازه آسیای صغیر بر روی اسلام و فرهنگ غنی و کهنسال خراسانی و زبان و ادب پر بار پارسی دری گشوده شد .

پیروزی تیمور در آغاز قرن نهم (۸۰۴ هـ) نفوذ حکمروایی مسلمانان وسعت و استحکام بیشتر یافت و عاقبت با غلبه و سیادت ترکان عثمانی به ویژه فتح قسطنطنیه (استانبول) در نیمه دوم قرن نهم (۸۵۷ هجری) به دست محمد دوم معروف به فاتح این خطه وسیع به تصرف ترکان در آمد.

باتسلط نظامی و سیاسی آل سجوق در طول دو قرن و اندی که زبان و ادب پارسی دری و فرهنگ متعالی خراسانی در سرزمین آسیای صغیر و اناطولی راه یافت مجموعاً برای مدت سه قرن زبان پارسی دری در حکم زبان علمی و در باری آن نواحی بوده است ؛ البته تاثیر فرهنگ خراسانی در آسیای صغیر ریشه های کهن تری در (۲۵۰۰) سال قبل داشته است چنانچه این سرزمین زیبا و زرخیز در دوره شش صد ساله حکمروایی پارثوه (پارتها) مدت زیادی جزء امپراتوری آنان بوده است . اینجا نفوذ و تسلط زبان و ادب پارسی دری را در نواحی آسیای صغیر از سه زاویه منیگریم:

الف - در ارتباط به سلجوقیان روم و ترکان عثمانی ؛ محیط دستگاه سلجوقیان روم يك محیط کاملاً خراسانی بود به گونه بی که از (۱۶) تن شاهان آن سلسله هشت تن نام ایریانی کیانی داشتند : ۳ کیخرو، ۳ کیتباد و ۲ کیکاوس همچنان فریدون، فرامرز ، سیاوش واز این قبیل.

غیاث الدین کیخسرو اول شعر دری میگفت ، راحة الصدور راوندی به نام اوست ، علاالدین کیتباد اول ، خود شاعر بوده و این رباعی از اوست :

تاهش یارم بر خردم تاوان است
چون مست شوم عقل زمن پنهان است
می خور که میان مستی وهشیاری
وقتی است که اصل زنده گانی آن است

کتاب مرصاد العباد نجم الدین رازی به نام اومیباشد . رکن الدین سلیمان دوم (۵۹۷-۶۰۰ هجری) نیز شاعر بود وی قدر شاعران را نیک میشناخت ، ظهیر فاریابی قصیده بی در مدح او دارد به این مطلع زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند جان اگر جان در نیندازد گرانجانی کند ابن بی بی گوید که جایزهء این قصیده دوهزار دینار سلطانی ، ده سراسپ ، پنج سراستر ، ده شتر بیسراک ، پنج غلام ، پنج کنیزک خویروی رومی ، پنجاه قد جامه زریفت واطلس و قطبی وعبایی وسقرلاط بود که برایش فرستاده شد و نیز نامه بی مبنی بر تحسین ودعوت او به درگاه ضم آن (۱).

(۱) محمد امین ریاحی، نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی، تهران:

زبان وادب پارسی دری در دوره سلجوقیان روم و ترکان عثمانی در سراسر آسیای صغیر رواج تمام داشته و حتی دران دوره زبان تدریس زبان پارسی دری بوده است ، همچنان این زبان در برابر زبان عربی زبان عام و همه گانی به حساب آمده است ؛ چنانکه در ارتباط به نگارش آثار به زبان پارسی دری ، این زبان نسبت به تازی زبان خاص و عام گفته شده است ؛ به گونه نمونه در مقدمه رساله بی به نام (مدح فقروذم دنیا) آمده است : «اشارت فرمود تا این مخدره را از حجلهء کحلی لغت تازی برون آرم و در لباس کافورپارسی بردیده افهام خاص و عام جلوه دهم.»

ابراهیم حسین قارصی مترجم رساله هدایة الغیبی فی اخلاق النبوی گفته است :

«عبدالله بن محمد اخلاق وی را به تازی جمع کرده بود که فایده متصور بود به جماعتی دوستی ... درخواست که آن معبر باشد به عبارت زبان پارسی تافایدهء آن عام باشد.»

ب- در ارتباط به تشدید شدن رواج زبان پارسی دری در آسیای صغیر یکی از علل آن مهاجرت عده بی از دانشمندان وادیبان دری گوی وخراسانی بوده است ؛ مثلاً : خانواده مولوی ، نجم الدین رازی ، اوحالدین کرمانی ، ابن بی بی ، فخرالدین عراقی ، سعید فرغانی ، وسیف فرغانی و دیگران که به آفرینش آثار زبان پارسی دری دران دربار پرداختند.

کتاب مشهور راحة الصدور راوندی در ۵۹۹ هجری در آسیای صغیرتالیف شده است ؛

کتاب مرصاد العباد نجم الدین رازی به سال ۶۲۰ هجری به نام علاالدین کیتباد هدیه شده است ؛ تاریخ مشهور (الوامر العلائیة) از ابن بی بی به سال ۶۸۴ هجری تالیف گردیده است ؛ ازان میان مهمتر از همه

آثال مولوی و یاران اوست که در نشر ویسط زبان پارسی دری در فلمرو دولت عثمانی نقش عمده داشته است از قبیل مثنوی مولوی ، دیوان کبیر ، قیه ماقیه ، مکتوبات و مجالس سبعة؛ همچنان رساله فریدون سپهسالار ، معارف.

گذشته از اینها رساله ها و منظومه های بسیار دیگری از مولویه در دست است ، اهمیتی که اجتماعات مولویه از نظر نشر زبان پارسی دری داشته خود موضوعی در خور توجه است ؛ زنده گی و عبادت مولویه سراسر شعر بود ، شعرپارسی در غم و شادی ، در سوگ و عروسی ، سفر و مهمانی ، از مولوی میخواندند که آن را گلبانگ می نامیدند.

ج- یکی دیگر از علل بسط و نشر زبان پارسی دری در آسیای صغیر عبارت بود از آنکه این زبان حیثیت زبان رسمی و زبان مکالمه ، زبان مکاتبه و تألیفات شعرو ادب را در آن دوره داشته است .

در همین دوره شاهان عثمانی خود شعر میسرودند ، نامه های شاهان عثمانی اکثر به زبان پارسی دری بود و بدین گونه این زبان اندک اندک از صورت زبان رسمی به صورت زبان مردم درآمد.

البته بنابر عام شدن زبان پارسی دری تعداد زیاد کلمه های این زبان وارد زبان ترکی گردید ؛ مثلاً: استره (تبع سلمانی) ، بند (سد) ، شاهانه (عالی) ، درحال (فوراً) ، نادیده (عدیم النظیر) و غیره.

ترویج لغات و واژه های پارسی دری را در دولت عثمانی در زبان ترکی در ساحات مختلف میتوانیم مشاهده کنیم ؛ مثلاً در بخش موسیقی : گفته (تصنیف) ، گفته کار (تصنیف ساز) ، بسته (آهنگ) ، بسته کار (آهنگ ساز) ؛ همچنان نام طبقات و اصناف استانبول همه پارسی دری بوده است ؛ از قبیل : خواننده گان ، سازنده گان ، نی زنان ،

شش تاربان ، نکته شناسان ، شعبده بازان ، تیر اندازان ، پهلوانان ،
 صدف کاران ، مهتران ، قلم کاران ، سرمه کشان ، آهن کشان ، زردوزان
 ، سکه زنان ، مهر کنان ، پیله وران و از این قبیل .

تأثیر زبان پارسی دری بر زبان عثمانی آنقدر زیاد بود که هزاران
 ترکیب نو زبان دری دران دولت پیدایش یافت ؛ چون کار آشنا
 (کارشناس) ، لسان آشنا (زبان دان) ، کارآزما (کارآزموده) ، آرزو کش
 (مشتاق) ، آشوبگاه (محل بروز اغتشاش) . (۱) نفوذ زبان پارسی دری
 منحصر به قلمرو عثمانی باقی نماند بلکه این زبان بعداً در
 سایر متصرفات آن دولت از جمله در ممالک جنوب شرق اروپا رواج پیدا کرد
 ؛ چنانکه در یوگوسلاوی ، البانی ، بلغارستان و در قبرش هنوز این نفوذ
 چشمگیر است در رومانی و یونان نیز کمابیش آثاری از آن دیده میشود .

۳-۴: ایران امروز و پاسداری از زبان پارسی دری

گرچه پیدایش و بالنده گی زبان پارسی دری در نواحی باختر
 و آمودریا شکل گرفت ، این زبان در عهد صفاریان سیستان به امر
 یعقوب لیث صفاری (قرن سوم هـ) به حیث زبان دریاری و رسمی پذیرفته
 شد ، بعداً بالنوبه سامانیان ، غزنویان ، غوریان ، تیموریان هرات زندیان
 ، قاجاریان ، مغولیه هند و ترکان عثمانی به صورت گل برای بیشتر از
 هزار سال در اساس زبان رسمی و دریاری هرچه جدی تر و گسترده تر به
 انکشاف و تقویت آن سهم بس بزرگی گرفتند و در فرجام این زبان با داشتن
 پایه قوی و عنامندی حیثیت زبان علمی و هنری را در منطقه کسب کرده
 تا امروز این ویژه گی را در خود حفظ نموده است .

(۱) ریاحی ، نفوذ زبان و ادب فارسی دری در قلمرو عثمانی ، تهران ، امیر

زبان و ادبیات پارسی دری پس از دولت يك قرنه ویا عظمت تیموری بنا بردشوار یهای گونا گون در این دستگاه ، از انکشافات پارینه موقتاً باز ماند ؛ در همین هنگام است که در شمال ، شرق و غرب خراسان دولتهای جوان عرض وجود میکند و این خود بحران عدم مرکزیت را بار آورده باعث عدم توجه به زبان و ادبیات و فرهنگ جامعه میگردد ؛ چنانکه : دولت شیبانی در شمال ، دولت بابری در شرق و دولت صفوی در غرب ظهور میکند ، این تشتت و فتور تاریخ اول سده یازدهم ادامه می یابد.

از همین تاریخ است که بنا بر استمرار ملوک الطوائفی در افغانستان ، به قول غبار (۱) این کشور از لحاظ سیاسی تا قرن هژدهم میلادی و از رهگذر فرهنگی و اقتصادی تا قرن بیستم شدیداً به انحطاط مواجه بوده است و به روی همین علت نتوانست نهضتهای گذشته در علم و ادب را دنبال نماید ، این دوره را استاد ژویل هم دوره انحطاط سیاسی و ادبی افغانستان یاد میکند. (۲) در ایران امروز در همین آوان (۹۰۵ هجری) شاه اسمعیل صفوی در تبریز دولت جدیدی را بنیاد نهاد ، این خانواده پس از دوصد و جهل سال سلطنت بنا بر عدم کفایت اخلاف شاه اسماعیل توسط نادر شاه افشار از میان رفت ؛ نادر شاه افشار که در ۱۲۴۸ قدرت را به دست گرفت در مدت سه سال از بغداد تا دهلی راجزو کشور خود ساخت ، عاقبت افشاریان مقهور کریم خان زند گردیدند .

رقیب زندیان نیز قاجاریان بودند که در نتیجه پس از چندین سال

(۱) میر غلام محمد غبار ، افغانستان در مسیر تاریخ ، ج ۱ ، کابل : مطبعه دولتی ، ۱۳۴۶ ، ص ۲۸۱ .

(۲) محمد حیدر ژویل ، تاریخ ادبیات افغانستان بعد از اسلام ، بخش دوم کابل ، ۱۳۳۶ ، ص ۱۲۳ .

مخاصمت قاجاریان آنها را براندختند.

سلاله قاجار تقریباً صدوپنجاهسال بر سر اقتدار بودند، حکومت آنان دریدو امر بایک نهضت بزرگ ادبی در ایران آغاز یافت به گونه‌ی که زبان پارسی دری و شیوه نظم و نثر را به سوی تحولی مترقی و تکامل واقعی پیش برد، این نهضت در سایه هنر دوستی و ادب پروری و حسن توجه فتحعلی شاه قاجار، سلطان محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار به ثمر رسید.

گرچه طرح این نهضت ادبی از چندی بیشتر از آن یعنی زمان کریم خان زند و در انجمن ادبی اصفهان ریخته شد اما آنگاه که فتحعلی شاه که خود مردی دانشمند و شاعر بود و بعد که آقامحمد خان قاجار بر اریکه سلطنت نشست به تکمیل این نهضت همت گماشتند، دربار آقا محمد قاجار مرکز ترویج زبان و ادب پارسی دری قرار گرفت، به خصوص در زمان ناصرالدین شاه قاجار به احیای دانش و نشر زبان و فرهنگ توجه ویژه‌ی مبذول شد.

در همین وقت است که کتابهای زیادی در رشته‌های مختلف علمی، تاریخی و ادبی تألیف و طبع شد، در همین زمان بود که شاعران و نویسندگان فاضل و پرمایه به ظهور رسیدند؛ از قبیل: فتحعلی خان صبا، سحاب، میرزاخانلر، فراهانی مجمر، قایم مقام، قآنی، نشاط، وصاله شیرازی، رضا تبریزی همای شیرازی، رضاقلی هدایت، سروش، فورعی بسطامی، محمود خان ملك الشعراء جلوه و بسیاری دیگر (۱).

ظهور مشروطیت که فرمان آن در ۱۳۲۴ هجری صادر شد نتیجه یک سلسله مقدمات سیاسی، علمی و ادبی بود، در این دوره زبان و ادبیات

(۱) ابراهیم صفایی، نهضت ادبی ایران در عصر قاجار، چاپ دوم، تهران

ایران بیشتر از ادوار گذشته در موضوعات و طرز های مختلف تازه گی ها و ابتکاراتی پیدا کرد (۱) بدین معنی که :

۱- باتأمین روابط سیاسی و فرهنگی میان جوامع غرب و ایران نه تنها عده یی از کتب غربی به پارسی دری برگردانیده شد ، مقداری از لغات آن سامان وارد این زبان گردید و تصانیف تازه ادبی در شعر و نثر ، داستان و رومان ترویج یافت .

۲- افکار استقلال خواهانه و عقاید اجتماعی و سیاسی داخل ادبیات گردید ، مسأله آزادی افکار و مطبوعات به نظم و نثر جلوه خاص بخشید و آن را گویاتر و شیواتر ساخت .

۳- آثار ادبی نظر به گذشته به ذهن ورنده گی توده نزدیک شده بر حسب احتیاجات جامعه در مضامین تازه گیهای پرمعنی رونما گردید .

۴- با احداث مدارس جدید و روز نامه ها و مجلات به گسترش و تحکیم معارف خدمت بزرگی صورت گرفت ، ادبیات نسبت به عامه مأنوس و در دسترس واقع شده علم و ادب زیادت گرفت .

۵- تمایل در مردم و طبقه دانشمند و پژوهشگر نسبت به تألیفات علمی و ادبی متقدمان بیشتر شده توجه به تهیه کتابهای درسی و ترجمه از آثار مغرب زمین گسترش یافت .

۶- اسلوب پژوهشی و روش انتقادی ادیبان و دانشوران جهان غرب در نهضت ادبی ایران تأثیر ویژه یی به جا گذاشت .

۷- این دوره از لحاظ طرح موضوع ، هدف و تعبیرات ادبی دوره تحول و انقلاب است و ادبیات به طور کلی يك سیر تکامل را می پیماید .

۸- از اینکه شیوع علوم و فنون عصر ایجاب اصطلاحات و دانشواژه

(۱) رضا زاده شفق ، تاریخ ادبیات ایران : تهران : امیر کبیر ، ۱۳۳۳ ، ص

های نوین را مینمود ، در برآورده شدن این مأمول نهضتی در میان نویسندگان برای پیرایش زبان پارسی دری از کلمات غیر لازم وزیادی خارجی و آرایش آن بالغات فصیح و صحیح خود این زبان پدید آمد که منجر به تاسیس فرهنگستان ایران گردید.

در فرجام باید گفت که امروز ایران از بزرگترین مرکز انکشاف و تکامل زبان پارسی دری به شمار می آید و این کشور اکنون با موجودیت نویسندگان ، دانشمندان و پژوهشگران بزرگ ، با نشرات قوی و با تهیه و پخش آثار علمی و ادبی در بخشهای گوناگون از پر قدرت ترین مراکز پاسدار زبان و ادب پارسی دری به حساب می آید ؛ البته عمده ترین علت در زمینه وقوع انقلاب مشروطیت در ۱۳۲۴ و دستیابی این کشور به منابع نفتی خود بوده است که امکانات مادی و معنوی را برای چنین پیروزیهای چشمگیر در عصر حاضر نصیب این کشور ساخته است .

مراجع

I:

- ۱- ابن حوقل ، صورت الارض ، ترجمه جعفر شعار .
- ۲- ابن خرداد به ، المسالك و لمالك ، چاپ لیدن ، ۱۳۰۶ .
- ۳- ابن قتیبه ، عیون الاخبار ، چاپ قاهره ، ج ۱ .
- ۴- ابوالفرج اصفحانی ، آغانی .
- ۵- احسان شاطر ، مقدمه لغت نامه دهخدا .
- ۶- ارانسکی ، زبانهای ایرانی ، ترجمه علی اشرف صادقی ، تهران: نشر سخن ، ۱۳۷۸ .
- ۷- اصطخری ابواسحاق ، مسالك و ممالك ، به کوشش ایرج افشار ، تهران ، ۱۳۴۷ .
- ۸- باباجان غفوروف ، تاجیکان ، کتاب یکم ، قسمت اول ، برگردان صدیقی و روشن رحمان ، کابل : پوهنتون ، ۱۳۶۳ .
- ۹- بارتولد ، ترکستان نامه ، تهران : بنیاد فرهنگ .
- ۱۰- بهار ، سبک شناسی ، ج ۱ ، چاپ سوم ، تهران : نشر سپهر ، ۱۳۴۶ .
- ۱۱- پیگولوسکایا ، شهرهای ایران در روزگار پارتیان ، تهران ، وزارت فرهنگ ، ۱۳۷۲ .
- ۱۲- پی یرلوگوک ، متن های فارسی باستان ، عیلامی ، بابلی ، آرامی ، ترجمه ژاله آموزگار ، نشر کالیماز ، ۱۹۹۷ .
- ۱۳- تاوادیا ، زبان و ادبیات پهلوی ، تهران : دانشگاه ، ۱۳۴۸ .
- ۱۴- جاحظ ، البیان و التبیین ، ج ۱ ، چاپ مصر .
- ۱۵- جلال همایی ، تاریخ ادبیات ،

- ۱۶- جواد مشکور ، فرهنگ هزارش های پهلوی ، تهران :
بنیاد فرهنگ ، مقدمه .
- ۱۷- جواد مشکور و رجب نیا ، تاریخ سیاسی و اجتماعی
اشکانیان ، تهران : دنیای کتاب ، ۱۳۶۷ .
- ۱۸- حبیبی ، متون دری ، کابل : پوهنتون ، ۱۳۴۶
- ۱۹- حبیبی ، هفت کتیبه قدیم ، کابل : انجمن تاریخ ۱۳۴۸ .
- ۲۰- حکمت ، سرزمین هند ، تهران : دانشگاه .
- ۲۱- خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، ج ۱ ، تهران : بنیاد فرهنگ ،
۱۳۵۵ ، ۱۳۴۸ .
- ۲۲- دولت‌شاه ، تذکره الشعراء ، سال تألیف ۸۹۲ هجری .
- ۲۳- رحیم ، تاریخ فرهنگی و اجتماعی بنگال ، ج ۱ ، کراچی
۱۹۶۶ .
- ۲۴- رستارگرویوا ، دستورزبان فارسی میانه ، ترجمه شادان ،
تهران : بنیاد فرهنگ ، ۱۳۲۷ .
- ۲۵- رقیه بهزادی قوم های آسیای مرکزی فلات ایران ، تهران :
وزارت خارجه ۱۳۷۳ .
- ۲۶- ریاحی محمد امین ، نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو
عثمانی ، تهران : امیرکبیر ، ۱۳۵۰ .
- ۲۷- ژاله آموزگار و تقضلی ، زبان پهلوی ، ادبیات و دستور آن ،
تهران : انتشارات معین ، ۱۳۷۵ .
- ۲۸- سیستانی اعظم ، سیستان قبل از اسلام ، ج ۱ ، کابل :
آکادمی علوم ، ۱۳۶۲ .
- ۲۹- شفق ، تاریخ ادبیات ایران ، تهران : امیرکبیر . ۱۳۳۲ .
- ۳۰- شمس الدین ، سنگ نبشته های بنگال ، ج ۴ ،
- ۳۱- صادقی علی اشرف ، تکوین زبان فارسی ، تهران : دانشگاه
آزاد ، ۱۳۷۵ .

- ۳۲- صفا ذبیح‌الله ، تاریخ ادبیات ایران ، تهران: ۱۳۵۷.
- ۳۳- طبری ، تاریخ طبری ، چاپ لیدن ، ج ۱ ، ج ۳.
- ۳۴- علی سامی ، پارسه (تخت جمشید) ، تهران: اداره کل فرهنگ و هنر ، ۱۳۴۵.
- ۳۵- عوفی ، لب‌الالباب ، چاپ لیدن ، ج ۲ .
- ۳۶- غلام سرور، تاریخ زبان فارسی ، کراچی : یونیورسیتی ، ۱۹۶۲ .
- ۳۷- کرستن سن ، مزد یسنا در ایران قدیم ، ترجمه صفا .
- ۳۸- کرستوفر ، نحو در زبان ایرانی میانه غربی ، ترجمه رقیه بهزادی تهران: نشر بردار، ۱۳۷۳ .
- ۳۹- کهزاد ، تاریخ ادبیات افغانستان ، قسمت اول ، کابل : مطبعه عمومی ، ۱۳۳۰ .
- ۴۰- محسن ابوالقاسمی ، رهنمای زبانهای باستانی ایران، ج ۱ ، تهران: نشر سمت ، ۱۳۷۵ .
- ۴۱- محسن ابوالقاسمی ، ریشه فعل‌های فارسی دری ، تهران ۱۳۷۳ .
- ۴۲- محسن ابوالقاسمی ، زبان فارسی و سرگذشت آن ، تهران: نشری هیرمند ، ۱۳۴۸ .
- ۴۳- معین ، مقدمه برهان قاطع ، چاپ دوم ،
- ۴۴- معین ، مزد یسنا ، ج ۱ ، تهران: دانشگاه ، ۱۳۵۵ .
- ۴۵- موریس جورج ودیگران ، ادبیات ایران از آغاز تا امروز ، ترجمه یعقوب اژند ، تهران: نشر گستره ، ۱۳۸۰ .
- ۴۶- میخائیل دیا کونوف ، تاریخ ایران باستان ، ترجمه روحی ارباب ، تهران: انتشارات علمی فرهنگی ، ۱۳۸۰ .
- ۴۷- مقدسی ، احسن التقاسیم ، چاپ لیدن .
- ۴۸- مه‌ری باقری ، تاریخ زبان فارسی ، تهران: نشر قطره ، ۱۳۷۸ .

۴۹- ناصر خسرو ، سفرنامه ، به کوشش نادر وزین پور ، تهران ،
امیر کبیر ، چاپ نهم ، ۱۳۷۲ .

۵۰- نرشخی ، تاریخ بخارا ، مقدمه مترجم فارسی ، ۱۹۰۴ .

۵۱- یاقوت حموی ، معجم البلدان ، ج ۴ ، ۱۳۳۳ .

:II

1- Beneunist , *The Persian religion according to the chief Greek , text , paris , 1929.*

2- Mills, *the zend, avesta , Part III . pxx vili.*

3- Moullar, *Early religeos poetry of Persian., 1911, P. 80.*

4- Saliman, *Mittel persisch Gipi Bd. 1, A bt.*

5- Tate , *Frontiers of Baluchistan, London 1959*

:III

۱- مجله آینده ، شماره (۷-۹) ۱۳۵۸ .

۲- مجله ادب ، شماره (۴) ۱۳۵۴ .

۳- مجله ارمغان ، شماره (۱۱-۱۲) ۱۳۵۴ .

۴- مجله ارمغان ، شماره (۸) سال ۵۶ .

۵- مجله ارمغان ، شماره (۱۰) سال ۵۶ .

۶- مجله خراسان ، شماره (۳) ۱۳۶۲ .

۷- مجله نامه فرهنگستان ، شماره (۱۷) ۱۳۸۰ .

۸- مجله وحید ، شماره (۴) ۱۳۴۹ .

۹- مجله وحید ، شماره (۱۸) ۱۳۵۲ .

۱۰- مجله وحید ، شماره (۱۲) ۱۳۵۲ .

۱۱- مجله وحید ، شماره (۱) دوره ۱۱ .

آثار چاپ شده از مؤلف:

- ۱- فرهنگ تلفظ لغات بابیان معانی ، کابل : بیهقي ، ۱۳۶۲ .
- ۲- دستور نگارش براي همه ، کابل : مطبعه حزبي ، ۱۳۶۴ .
- ۳- دستور زبان دری ، نخست فونولوژی مورفولوژی ، کابل : پوهنتون ، ۱۳۶۵ .
- ۴- دستور زبان پوهي ، بخش دوم (حوا) ، کابل : پوهنتون ، ۱۳۶۵ .
- ۵- برخي از ویژه گیهای زبانی شاهنامه فردوسي ، کابل : اکادمي علوم ، ۱۳۶۹ .
- ۶- مقدمه يي بر لهجه شناسي ، کابل : پوهنتون ، ۱۳۶۸ .
- ۷- مختصر تاريخ زبانشناسي ، کابل : پوهنتون ، ۱۳۶۷ .
- ۸- دستور تاريخي زبان فارسي دری ، پشاور : مرکز نشراتي ميوند ، ۱۳۷۶ .

۹- دستور معاصر زبان پارسی دری ، پشاور : مرکز نشراتی میوند ،

۱۳۷۸.

۱۰- افغانستان تاریخی (جای واژه شناسی) ، پشاور : انتشارات کتاب

۱۳۸۰.

۱۱- واژه شناسی در زبان پارسی دری ، کابل مرکز نشراتی میوند ،

۱۳۸۱

آثار آماده چاپ از مؤلف:

۱- ویژه گیهای دستوری کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب.

۲- ویژه گیهای زبانی دیوان شمس مولانا.

۳- دیوان اشعار مین.

۴- فرهنگ واژه سازی.

۵- بخشهایی نوین در زبان شناسی.

سایر فعالیت های علمی مؤلف:

- رهنمایی ، ارزیابی ، تنقیح و ارائه تقریظ بر پروژه های علمی تحقیقی

استادان و محققان پوهنتونها و اکادمی علوم افغانستان جهت احراز

ترفیعات علمی و نشر مجموعاً (۵۱) عنوان.

- مقالات علمی تحقیقی نشر شده در مجله های ادب ، دانش ، علوم

اجتماعی ، خراسان ، نامه فرهنگستان ، عرفان ، تعاون و در

سیمینارها مجموعاً (۶۰) مقاله.



A Brief History Of Parsi Dari Language (Faets)

Professor Dr.
Mohammad Hussain Yamin

آثار چاپ شده از مؤلف

- ۱- فرهنگ تلفظ لغت بایبان معانی، کابل: بیهقی ۱۳۶۲-
- ۲- دستور نگارش برای همه، کابل: مطبعه حزبی، ۱۳۶۴-
- ۳- دستور زبان دری- (بخش نخست فونولوژی مورفولوژی)، کابل: پوهنتون، ۱۳۶۵
- ۴- دستور زبان دری، (بخش دوم نحو)، کابل: پوهنتون، ۱۳۶۵
- ۵- برخی از ویژگیهای زبانی شاهنامه فردوسی، کابل: اکادمی علوم، ۱۳۶۹
- ۶- مقدمه بی بر لهجه شناسی، کابل: پوهنتون، ۱۳۶۸
- ۷- مختصر تاریخ زبانشناسی، کابل: پوهنتون، ۱۳۶۷
- ۸- دستور تاریخی زبان فارسی دری، پشاور: مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۶
- ۹- دستور معاصر زبان پارسی دری، پشاور: مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۸
- ۱۰- افغانستان تاریخی (جای واژه شناسی)، پشاور: انتشارات کتاب، ۱۳۸۰
- ۱۱- واژه شناسی در زبان پارسی دری، کابل مرکز نشراتی میوند، ۱۳۸۱

آثار آماده چاپ از مؤلف

- ۱- واژه گهای دستوری کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب-
- ۲- واژه گهای زبانی دیوان شمس مولانا-
- ۳- دیوان اشعار یمین-
- ۴- فرهنگ واژه سازی-
- ۵- بخشهای نوین در زبانشناسی-

سایر فعالیتها علمی مؤلف

همکاری، ارزیابی، تنقیح و ارائه تقریظ بر پروژه های علمی تحقیقی استادان
و محققان پوهنتونها و اکادمی علوم افغانستان جهت احراز ترفیعات علمی
مجموعاً (۵۱) عنوان-

مقالات علمی تحقیقی نشر شده در مجله های ادب، دانش، علوم اجتماعی،
اسان نامه فرهنگستان، عرفان، تعاون، و در سیمینارها مجموعاً (۶۰) مقاله-